

بین الملل چہارم

ادای سہمی بہ تاریخ جنبش تروتسکیستی



پیر فرانک

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

This is a Persian translation of

Pierre Frank,
**"La Quatrième Internationale. Contribution à l'histoire du mouvement
trotskyste",**

Edition: Maspéro, Paris, 1973

Translated by: Davoud Ipack

Pierre Frank

مؤلف :

**La Quatrième Internationale. Contribution à l'histoire du
mouvement trotskyste**

عنوان اصلی :

Edition: Maspéro, Paris, 1973

مأخذ اصلی :

بین الملل چهارم – ادای سهمی به تاریخ جنبش تروتسکیستی

عنوان فارسی :

داود ایپک

مترجم :

طلیعه

انتشارات :

۱۳۵۷

چاپ اول :

<http://www.hks-iran.com>

چاپ الکترونیکی :

فهرست

مقدمه

فصل اول- تداوم تاریخی

فصل دوم- از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹: فراکسیون بلشویک-

لنینیست در اتحاد جماهیر شوروی

سیاست در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

کمیته ی روس و انگلس (۱۹۲۶)

انقلاب دوم چین (۱۹۲۷- ۱۹۲۵)

انقلاب مداوم یا سوسیالیزم در یک کشور

فصل سوم- از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳: تشکیل اپوزیسیون چپ

بین المللی

دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

جبهه ی واحد علیه خطر هیتلری

مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست

فصل چهارم- از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸: تهیه‌ی مقدمات تشکیل

بین‌الملل چهارم

"بیانیه‌ی چهارگانه"

طرح اولیه‌ی برنامه‌ی انتقالی

"آنتریزم"

صعود فاشیزم و جنگ

فصل پنجم- از بنیاد بین‌الملل چهارم تا تشکیل کنگره‌ی

دوم جهانی

بنیاد بین‌الملل چهارم (برنامه‌ی انتقالی)

آزمایش جنگ جهانی

کنگره‌ی دوم جهانی

فصل ششم- از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۸

از کنگره‌ی دوم جهانی تا انشعاب جنبش بین‌المللی تروتسکیستی

دگرگونی‌های بعد از جنگ

بحران‌های جنبش تروتسکیستی

کنگره‌ی سوم جهانی (۱۹۵۱)

یک نقطه‌ی عطف تاکتیکی در بناگذاری احزاب انقلابی

نقد بر کنگره‌ی سوم جهانی

دوران انشعاب بین الملل

انشعاب سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴

کنگره‌های چهارم و پنجم جهانی (۱۹۵۴ و ۱۹۵۷)

بحران‌ها و صف‌بندی‌های جدید (کنگره‌ی ششم جهانی)

کمیت‌ی بین‌المللی

وحدت نوین بین الملل

کنگره‌ی تجدید وحدت (دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی)

حملات علیه بین الملل وحدت یافته (گروه‌های انشعابگر)

انحطاط بخش سیلان

مبارزات تبلیغاتی بین الملل (دومین کنگره‌ی پس از تجدید وحدت)

فصل هفتم- نقطه‌ی عطف موقعیت جهانی (سال ۱۹۶۸)

فصل هشتم- "راهپیمایی طولانی" تروتسکیست‌ها

فصل نهم- آنان که جان دادند تا بین الملل زنده بماند

ضمائم

۱- مبانی تئوریک و سیاسی تجدید وحدت

۲- دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی (قطعات مستخرجه)

انقلاب ضداستعماری

انقلاب سیاسی در دول کارگری

انقلاب پرولتاریائی در ممالک امپریالیستی

بین الملل چهارم

منبع: انتشارات طلعه چاپ اول خرداد ۱۳۵۷ - ژوئن ۱۹۷۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶

مقدمه

تا به امروز تاریخ جنبش تروتسکیستی و بین الملل چهارم مورد هیچگونه بررسی قرار نگرفته است. در واقع مطالعاتی هم اکنون در محیط دانشگاهی جریان دارد که از حد تحقیق برخی دوره ها و نکات بسیار محدود فراتر نمی رود. هدف اصلی کتاب حاضر شناساندن گذشته ی جنبش تروتسکیستی به مبارزین جوان امروز است. بخش اول این جزوه حاوی متن سخنرانی ای است که ما در سال ۱۹۴۸ در یکی از مکاتب بخش بین الملل چهارم در فرانسه عرضه داشته ایم. این متن که در آنوقت نیز به چاپ رسیده بود در اینجا بدون دستبرد و تغییرات چشمگیر و با افزایش مطالبی در باره ی دوره ی ما بعد زمان انتشار این متن عرضه شده است.

خواست ما این بوده که آنچه را که به گمان ما چکیده ی اصلی تاریخ بین الملل چهارم را تشکیل می دهد، در محدوده ی چنین اثری ارائه دهیم. تا به امروز جنبش تروتسکیستی به علت محدود بودن نیروهایش، تأثیر خود بر مبارزه ی طبقاتی را قبل از هر چیز در زمینه ی مفاهیم (از راه تحلیل و تبیین دورنماها و برنامه های خود) گذارده است. در مجموع این جنبش نتوانسته است بر اساس برنامه و شعارهای خود بسیج ها و مبارزات عملی توده ها را رهبری کند: دلایل عینی آن در این جزوه آمده است. بدینسان وظیفه ی تاریخ گذار بین الملل چهارم می بایست قبل از هر چیز بیان مواضع این سازمان در میان مبارزات عظیم اجتماعی ای باشد که در طول چهل و پنج سال عمر جنبش تروتسکیستی چهره ی جهانی را شکل داده اند. اینگونه تاریخ پردازی می باید

نشان دهد که چگونه جنبش تروتسکیستی در طی این مبارزات مدافع و غنی سازنده‌ی مارکسیزم انقلابی؛ بنحوی که از دوران مارکس تا اولین کنگره‌های بین‌الملل کمونیست فورموله شده است؛ بوده است. ما خود را موظف به این دانسته‌ایم که مراحل اصلی عمر این سازمان، مشکلاتی را که این سازمان در پیش پای خود داشته است؛ مباحثاتی را که با آن روبرو گردیده است، و موضعی را که در طی این مراحل اختیار نموده است، روشن سازیم.

ما این کتاب را محدود به بازگویی تاریخ جنبش در سطح جهانی ساخته‌ایم و به شرح تاریخ جداگانه‌ی بخش‌های وابسته به آن نپرداخته‌ایم. مگر در جایی که یکی از آن‌ها در لحظه‌ی معینی، محل خیلی قابل توجهی را در تاریخ بین‌الملل اشغال کرده باشد.

تاریخ گذاری جنبش تروتسکیستی در باب موضوعی که مورخین آن را "موضوع دوره بندی" می‌نامند، به اشکالی برخورد نمی‌کند. سیر گذر از سرمایه داری به مرحله‌ی پیروزی جهانی سوسیالیزم، که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ گشاینده‌ی راه آن بود، از آنچه که پنداشته می‌شد، خیلی طولانی‌تر و غامض‌تر بود. هیچ جنبش سیاسی، این جریان گذر تاریخی را مانند جنبش تروتسکیست‌ها تا بدین حد از نزدیک دنبال ننموده است. مراحل متوالی رشد این جنبش از سال ۱۹۲۳ به بعد با مراحل رشد تاریخی همخوان است. جنبش تروتسکیستی در خاتمه‌ی موج انقلابی که متعاقب جنگ جهانی اول برخاست، هنگامی که یک دوره‌ی تثبیت نسبی سرمایه داری آغاز شده، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متولد شد. در دوره‌ی بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ در سطحی جهانی گسترش می‌یابد. پس از شکست و ویرانی جنبش کارگری آلمان در سال ۱۹۳۳، جنبش تروتسکیستی به ساختن بین‌الملل

انقلابی نوئی می پردازد و بین الملل چهارم را بر لبه‌ی پرتگاه جنگ جهانی دوم بنیان می گذارد. پس از جنگ، در حالی که دگرگونی های عظیمی در سطح جهانی پدید می آید، این جنبش جهت گیری خود را تعدیل می کند و امروزه، همراه با نقطه‌ی عطفی که سال ۱۹۶۸ در سطح جهانی آغاز کرده است، جنبش تروتسکیستی از دوران عطف تازه ای عبور می کند.

ما در این کتاب تنها اشاره‌ی کوچکی به رگبار افتراهای عظیم و بی‌شماری که بر سر تروتسکی و تمامی جنبش تروتسکیستی باریدن گرفته است، کرده‌ایم و به عمق این مسأله که بدون شک، نظر به ابعادی که پیدا کرده و دنباله‌هایی که تا زمان حال از آن باقی مانده، موضوع مهمی را برای مورخین آینده تشکیل می دهد، نپرداخته‌ایم. در قرن پیشین افرادی نظیر وگت Vogt و دیگران مارکس و طرفداران او را مورد تهمت قرار می دادند. و آنان را Schwefelbande ("دسته‌ی شیطان") در درون جنبش های آزادی طلبانه می نامیدند. اما این افتراها در برابر آنچه که دول قدرتمند در مورد بین الملل چهارم به کار بسته اند تا از آن "دسته‌ی شیطان" قرن بیستم را بسازند، چقدر کوچک و بی رنگ اند!

این کتاب به بسیاری مسائل دست نمی یازد. نظریه‌ی هدف و ابعادی که بر این نوشته برگزیده‌ایم، جزئیات بسیاری خارج از چارچوب کار ما قرار می گیرند. امکان روشن تر کردن این کتاب به کمک نقل قول های فراوان، بدون سه یا چهار برابر کردن تعداد صفحات آن، وجود نداشت. بدینسان مجبور بوده‌ایم تنها به جوهر مطلب پردازیم: امیدواریم که از این راه توانسته باشیم به طرز صحیح حرکت جهانی تروتسکیست ها را در زمینه‌ی نظریه و عمل و در مورد دفاع از مواضع اکتسابی پیشین و پرداختن مواضع جدید آن - در

دوران بسیار دشواری که شرایط مبارزه‌ی جنبش ما حتی آن را طاقت فرساتر کرده بود- در مقابل مشکلات جدید حاصل از تغییرات جهانی روشن سازیم. نویسنده‌ی این کتاب بیش از چهل سال است که در این "راهپیمائی طولانی" تروتسکیست‌ها سهیم است و برای اولین بار در سال ۱۹۳۱ وارد رهبری بین‌المللی جنبش تروتسکیستی شده است. با اینکه این کتاب تا درجه‌ی زیادی برگردان نظریات بسیاری از اعضاء رهبری بین‌الملل است، با این حال نمی‌تواند تاریخ "رسمی" بین‌الملل چهارم به شمار آید. ما معتقدیم که برای مارکسیست‌ها هیچگونه تاریخ "رسمی" و منجمله تاریخ رسمی سازمان خود ایشان نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرگونه تاریخ خود یک وسیله‌ی پیکار سیاسی است و اینگونه پیکار به طرزى اجتناب ناپذیر نیازمند مشی عملی مبتنی بر قواعد سانترالیزم دموکراتیک است. تاریخ کمک قابل توجهی به تعیین خط مشی سیاسی می‌کند اما خود به وسیله‌ی آن تعیین نمی‌گردد. در چنین امری همچون در امور دیگر، استالینیزم به خاطر ترک مارکسیزم مورخین فرمانبردار خود را وادار به نوشتن "تواریخ" رسمی نموده است و ایشان را مجبور ساخته است تا هر چند گاه تاریخ را بنا بر احتیاجات مشی روز بازنویسی کنند. این امر فقط به انباشت تحریفات تاریخی، و همچنین اثبات ناتوانی روزافزون در تشخیص دروس عینی تاریخ، منجر شده است.

پ- ف

۱۵ نوامبر ۱۹۶۸

این دومین نشر کتاب ما نظر به تطابق با تاریخ روز شامل چند صفحه‌ی اضافی درباره‌ی فعالیت های بین الملل چهارم در طول سه سالی است که از تاریخ چاپ قبلی گذشته است. ما همچنین هر چند گاه پاراگراف هائی به این متن افزوده ایم تا برخی مواضع را که بین الملل اختیار کرده، دقیق تر بیان کنیم.

پ- ف

۱۵ نوامبر ۱۹۷۲

فصل اول:

تداوم تاریخی

جنبش تروتسکیستی که در سال ۱۹۲۳ به هنگام آغاز انحطاط استالینیستی تولد یافته است، از آن تاریخ به بعد در بزرگ ترین وقایع عصر حاضر شرکت داشته و از این طریق تداوم مارکسیزم انقلابی را در مقیاس جهانی متضمن گردیده است. میان جامعه‌ی کمونیست‌ها *Ligue des Communistes* و بین‌الملل اول یک تداوم دوازده ساله در زمینه‌ی سازمانی برقرار بوده است (هر چند که تداوم سیاسی را مارکس و انگلس شخصاً تضمین نمودند). همچنین از تاریخ انحلال بین‌الملل اول تا تشکیل بین‌الملل دوم در عرض قریب پانزده سال تداوم لازم حفظ گردیده است (تداوم سیاسی در این مورد دوم توسط شخص انگلس از طریق تشکیل نوعی مرکز جهانی و مکاتبه با رهبران احزاب کشورهای عمده تضمین گشته است). میان بین‌الملل دوم و بین‌الملل سوم سال‌های جنگ جهانی اول قرار دارند و حفاظت جنبش مارکسیستی در این دوره بدست حزب بلشویک و [کنگره‌ی] زیمروالد *Zimmerwald* صورت گرفته است.

ما خود در درون بین‌الملل سوم زاده شده ایم و از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ در مقام فراکسیون بین‌الملل کمونیست در داخل و خارج مبارزه نموده ایم تا رهبری آن را از چنگ سانتریست‌ها به در آورده و به راه مارکسیزم انقلابی

بسپاریم. اما وقتی که شرایط عینی دیگر اجازه‌ی تعقیب هدف فوق را ندادند، ما بدون وقفه اقدام به ساختن احزاب نو و یک بین الملل جدید انقلابی کردیم و برای انجام این مهم مفاد چهارکنگروهی اول بین الملل کمونیست را پایه‌ی کار خود قرار دادیم. بدین ترتیب در تداوم جنبش انقلابی هیچگونه انقطاع و وقفه به وقوع نپیوسته است و اینکار علیرغم فرونشینی جنبش کارگری از سال ۱۹۲۳ به بعد و انحطاط انقلاب اکتبر و نقش فضاقت بار استالینیزم در درون طبقه‌ی کارگر، عملی گشته است.

کنگروه‌ها و مصوبات یک سازمان انقلابی را نباید به سادگی حمل بر تشریفات کرد. اینگونه کنگره‌ها و مصوبات نقششان از تعیین مشی سیاسی روز هم فراتر می‌رود. این امور برای جمع متشکل حزب، ضابط تجارت، مقررات عمل و چهارچوبی می‌باشند که درون آن حزب- در جریان تجدید بخشی از نیروهای خود- به رشد خود ادامه می‌دهد. اگر این سازمان به علنی از موجودیت ساقط گردد، تمامی تجارت ضبط شده به مثابه داده‌های تاریخی یاور کسانی خواهد بود که بعداً به بنای مجدد حزب خواهند پرداخت. اما تنها به مثابه‌ی داده‌های تاریخی و نه چیز دیگر! چرا که برای بازیابی و بازسازی کادرهای بسنده‌ی تشکیلاتی به طور اجتناب ناپذیری می‌باید مدت مدیدی کورمال کورمال جستجو کرد. انحطاط بین الملل سوم و از هم پاشیدگی‌های منتج از آن به طرز بی‌حصری مانع حرکت جنبش ما شده و آن را با بحران‌های متعددی روبرو کرده است. اما کافی است برای یک لحظه پیش خود فکر کنیم که در صورت قطع رشته چه موقعیتی مترصد ما بود و اگر مرکز بین المللی مارکسیستی در زمان مربوطه وجود نمی‌داشت چه پیش می‌آمد. در این حال می‌توانیم فوراً نتیجه بگیریم که در صورت فوق مشکلات

موجود چندین برابر می گشت و درک کنیم چه موانع عظیم تری را انقلابیون مجبور می شدند از سر راه بردارند تا بتوانند دوباره به ساختن یک جنبش سیاسی و یک رهبری بین المللی نائل آیند.

در تمامی آثار و اعمال تروتسکی تاریخ شواهد لازم را جهت اثبات نقش غالب او در برقراری تداوم انقلابی عرضه خواهد داشت. اگر سازمان های مختلف ما عناوین کمونیست، انترناسیونالیست یا بلشویک - لنینیست را بر خود حمل کرده اند، تاریخ نام تروتسکیست را به نحو قریب به یقین و به حق به ما عطا خواهد کرد.

فصل دوم:

از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹

فراکسیون بلشویک- لنینیست در اتحاد جماهیر شوروی

آن دوره‌ی انقلابی که با انقلاب سال ۱۹۱۷ در جهان آغاز گشته بود جای خود را از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ به یک دوره‌ی فروکش موج انقلابی و ثبات نسبی سرمایه داری داد. اقتصاد اروپا بار دیگر سر بلند کرد؛ سرمایه داری آمریکا با اشغال محلی که تا آن زمان به سرمایه داری بریتانیا تعلق داشت (این کشور در سال ۱۹۲۶ با اولین بحران بزرگ اقتصاد خود روبرو شد) مقام اول جهانی را اشغال کرد. در چین مبارزه‌ی توده‌های استعمارزده علیه امپریالیزم به طرزی با شکوه و در عین حال فاجعه آمیز آغاز شد. مقارن این احوال پیشرفت‌های اقتصادی در اتحاد شوروی هنوز ضعیف بودند و از طرفی در داخل مبارزه‌ی سیاسی شدیدی در حال انجام بود که در جریان آن بوروکراسی موفق شد محور سیاست شوروی را از مشی انقلاب جهانی به "سوسیالیزم در یک کشور" تغییر دهد. در این زمان در بسیاری از کشورهای اروپائی احزاب سوسیالیست بر مصدر قدرت جای داشتند و حال آنکه بین الملل کمونیست و

بخش های وابسته به آن با طی اولین مراحل انحطاط بوروکراتیک به دوره ی بحرانی خود قدم می گذاردند.

* * *

اولین دوره ی حیات جنبش ما بین سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۹ قرار دارد. در حقیقت در طول این دوره هیچگونه جنبش بین المللی بلشویک-لنینیستی وجود نداشت و تنها یک فراکسیون بلشویک-لنینیستی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی [ا-ج-ش-س] موجود بود که از جانب برخی گروه ها یا افراد در کشورهای دیگر حمایت می شد. اما تماس میان این گروه ها یا افراد و اپوزیسیون بلشویک-لنینیست در ا-ج-ش-س از حد مکاتبات فیما بین فراتر نمی رفت و هنوز هیچگونه پرداختن و تحت قاعده در آوردن اندیشه و عمل سیاسی به شکلی جمعی و بین المللی صورت پذیرفته بود.

فراکسیون بلشویک-لنینیست در ا-ج-ش-س از اوان تشکیل خود یکی از صفات ممیزه ی اصلی جنبش ما یعنی انترناسیونالیزم را در خود عیان داشت. این جنبش در سال ۱۹۲۳ شکل یافت و آغازکاهش ارزیابی و درک تغییراتی در موقعیت بین المللی بود؛ و نبردهای عمده ی خود را در عرض این شش سال در آن واحد بر پایه ی مسائل خاص ا-ج-ش-س و معضلات انقلاب جهانی متمرکز ساخت.

آغازگاه جنبش با نقطه ی عطف اوضاع جهانی که شکست انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳ به دنبال داشت، همزمان است. حزب کمونیست آلمان به قهقرا می رفت. حال آنکه سوسیال دموکراسی در حال پیشرفت بود. تروتسکی که در آن زمان با مخالفت اکثریت پلیت بوروی Politique Bureau حزب بلشویک (اتحاد سه گانه ی زینوویف-کامنف-استالین) روبرو بود دگرگونی عمیق

موقعیت بین المللی و تحلیل رفتن موج انقلابی ما بعد جنگ اول جهانی و آغاز دوره‌ی ثبات نسبی سرمایه داری را امری مسجل می دانست و از این رو وظایف جدیدی را هم برای بین الملل کمونیست و بخش های آن در ممالک سرمایه داری و هم در رابطه با مشکلات ساختمان سوسیالیزم در ا-ج-ش-س نتیجه می گرفت.

از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ فراکسیون بلشویک- لنینیست در ا-ج-ش-س بر پایه‌ی سه مسأله‌ی اساسی زیر مبارزه می کرد:

- سیاست رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی؛

- کمیته‌ی روس و انگلس (۱۹۲۶)؛

- انقلاب دوم چین (۱۹۲۵-۱۹۲۷).

سیاست در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

این مسأله به تفصیل از جانب تروتسکی در نقد برنامه‌ی بین الملل کمونیست و انقلابی که به آن خیانت شد مورد بررسی قرار گرفته است و ما در اینجا تنها به چند سطر اکتفا خواهیم کرد.

استقرار سیاست نوین اقتصادی (N. E. P.) پس از پایان جنگ داخلی و فرونشینی جنبش کارگری عواقب بسیار مهمی در زمینه‌ی روابط اجتماعی ا-ج-ش-س و همچنین در صفوف حزب بلشویک به بار آورد.

در صفوف کارگری نوعی حالت انفعالی نسبت به مسائل سیاسی رخنه یافت. بخشی از بهترین عناصر انقلابی در میدان های جنگ جان باخته بودند و بخش دیگری که در درون ارتش سرخ به مواضع فرماندهی نائل آمده بودند پس از

پایان دوران بسیج مشاغل مختلف سرپرستی را در دستگاه دولتی و اقتصادی بدست گرفتند و از این راه روش‌های موروثنی فرماندهی در ارتش را به محیط جدید خود انتقال دادند. عناصر سرمایه داری، بر پایه‌ی سیاست نوین اقتصادی، در شهرها و دهات رشد کردند. توازن نیروها در جهت عکس دوره‌ی انقلابی انکشاف یافت. در اثر این اوضاع و احوال دستگاه دولتی یک نوع استقلال و قدرت افزایش یافته‌ای کسب کرد. سرتاسر آخرین دوران فعالیت‌های لنین وقف افشاء و تقبیح این خطر شد. وی چنین اعلام داشت: "دولت کارگری ما دچار انحرافات بوروکراتیک است". کافی است گزارش لنین را به یازدهمین کنگره‌ی حزب^۱ مطالعه کنیم تا دریابیم وی تا چه اندازه به افشاء و تقبیح عوامل خطر پرداخته بود.

بوروکراتیزه شدن حزب بلشویک با بوروکراتیزه شدن دولت همگام گردید و به آن یاری کرد. این حزب انقلابی به آلت زنگ زده‌ای مبدل شد. قشری از تازه به دوران رسیده‌ها، با رضایت تام از فرآورد انقلاب، اداره‌ی امور را بدست گرفت. جامع‌ترین بیان سیاسی این قشر اجتماعی و دستگاه دولت دبیر تشکیلات حزب، "بلشویک قدیمی"، شخص استالین بود.

آخرین گفتگوهایی که میان لنین و تروتسکی صورت گرفت در مورد مسأله‌ی تشکیل فراکسیونی جهت هدایت مبارزه علیه دبیرخانه‌ی تشکیلاتی حزب بود. دو نامه‌ی آخر لنین به کمیته‌ی مرکزی، تحت عنوان «وصیت‌نامه‌ی لنین»، به افشاء و تقبیح خطر انشعاب پرداخته و طرد استالین را از مقام دبیریت حزب پیشنهاد می‌کنند.^۲

^۱ - آثار منتخب، جلد دوم، صفحات ۹۳۸ - ۹۸۲.

^۲ - انتشار متن این دو نامه در ا-ج-ش-س ممنوع گردید. با این همه در دو مورد خاص استالین نتوانست از ذکر وجود این دو نامه خودداری کند. از تاریخ برگزاری بیستمین کنگره‌ی

در اکتبر ۱۹۲۳ تروتسکی ضمن افشاء خطرات روزافزون مشی جدیدی را عرضه کرد که شامل دستور مبارزه علیه بوروکراتیزه شدن حزب و جویای پذیرش عناصر پرولتری جوان و آزموده درون بخش های رهبری و استقرار این بخش ها بر مبنای نظام انتخاباتی و همچنین حاوی برنامه ای برای صنعتی کردن کشور و اقدامات لازم چندی جهت برانگیختن دهقانان فقیر علیه کولاک ها بود.

در شروع امر این «مشی جدید» از جانب اکثریت پلیت بورو علناً رد نشد؛ اما اقدامی هم از طرف اینان در زمینه ای اجرای آن صورت نگرفت. در عوض این رهبری متشکل از زینوویف- کامنف- استالین (ترتیب ذکر این اسامی در آن زمان بدین قرار بود)، با عزم کردن اختلافات قدیمی میان لنین و تروتسکی، اختلافاتی که از تاریخشان بیست سال می گذشت و اکثرشان را وقایع سیاسی از صفحات تاریخ زده بودند، و به علاوه با تحریف هرچه بیش تر این اختلافات، مبارزه ی خشنی را علیه "تروتسکیزم" به راه انداختند. چندی بعد زینوویف و کامنف اعتراف نمودند که در این مورد عنوان "تروتسکیزم" را خود ایشان اختراع کرده اند. به علت شگردهای بوروکراتیک، اپوزیسیون مسکو، یعنی اولین فراکسیون تجمع یافته بدست تروتسکی به خاطر مبارزه برای یک "مشی جدید"، یعنی آن فراکسیونی که گروه ممتازی از مبارزین راه

حزب کمونیست شوی به بعد، انتشار متن این دو نامه و نوشته های دیگری از لنین (به آثار کامل لنین، جلد سی و ششم، رجوع نمائید) و همچنین "دفتر روزانه ی منشیان لنین" (جلد چهل و دوم، صفحه ۴۸۹) در اتحاد شوروی آنچه را که تروتسکی در این باره نوشته است تماماً تأیید می کند: تروتسکی می نویسد که لنین در آخرین دوره ی زندگی خود از وی (تروتسکی) جهت مبارزه علیه تقلیل انحصار تجارت خارجی و سرکوبی فراکسیون "ناسیونالیستی" بلشویک های گرجستانی به دستور استالین و تحت فرماندهی مدیوانی Mdivani و بخصوص برای مبارزه علیه بوروکراسی حزبی و سخنگوی سیاسی آن استالین، در کنگره ی بعدی حزب، درخواست حمایت نموده بود و وی (تروتسکی) این درخواست را پذیرفته بود. بیماری و سپس مرگ لنین او را از اجرای این تصمیم بازداشت.

انقلاب و شرکت جویندگان در جنگ داخلی را گردهم آورده و اولین سازمان وابسته به جنبش ما را بنا نهاده بود، با اینکه در سلول های حزبی در مسکو شروع به کسب موفقیت هائی نمود، نتوانست نظریات خود را به گوش اعضاء حزب برساند.

مبارزه بر سر اختلافات نظر گذشته در واقع در پشت خود مبارزه ی افشار بوروکراتیک علیه سیاست انقلابی انترناسیونالیستی را مخفی می کرد بی آنکه حتی برخی از خود انگیزندگان دعوی از این امر آگاه باشند.

سیاستی که از جانب رهبری حزب بلشویک دنبال می شد هر چه بیش تر به راست لغزید. زینوویف و کامنف در سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ با استالین که این سیاست راستگرایانه را در توافق با بوخارین، ریکوف و تومسکی (Boukharine, Rykov, Tomsky) تعقیب می کرد، قطع رابطه نمودند. سیاست راستگرا ادعای "ادغام کردن کولاک در سوسیالیزم" را داشت. چنین سیاستی بنا بر نظر بوخارین می بایست "با سرعت لاک پشت" عملی گردد. صنعتی کردن شوروی به مثابه ی امری بی معنی مورد نقیج قرار گرفته بود (استالین چنین اعلام می داشت: "دهقان محتاج گاو است و نه گرامافون").

اپوزیسیونی که در سال ۱۹۲۶ با بلوک زینوویف- تروتسکی تشکیل یافت و مجبور گردید جلسات خود را به طور پنهانی برگزار سازد، برای تحمیل برنامه ی صنعتی کردن کشور و سیاستی ضدکولاک، ضد نپ من (Nepman) و ضد بوروکرات مبارزه می کرد. در سال ۱۹۲۷ سرانجام یک برنامه ی پنج ساله از طرف رهبری بوخارین- استالین پذیرفته شد اما این برنامه با آهنگ رشدی که از سالی به سال دیگر کاسته تر می شد و به نحوی که گویای تردید و خصومت این رهبری نسبت به برنامه ی مذکور بود، به مرحله ی اجراء

گذارده شد. تحت فشار اپوزیسیون برنامه‌ی دیگری با آهنگ رشدی سریع تر مهیا گردید.

در پایان سال ۱۹۲۷ بوروکراسی بدون اعتماد عهده دار اجرای اولین برنامه‌ی پنج ساله شد. در اوائل سال ۱۹۲۸ - و تقریباً سه ماه پس از درهم شکستن وحدت حزب و تبعید اپوزیسیون به سیبری - استالین پس از آنکه از خطر کولاک‌ها به وحشت افتاد، شروع به تقبیح آنان کرد و سپس از فراکسیون راستگرای بوخارین برید. یک زیگزاگ ناگهانی به چپ زد و سیاست چپ افراطی‌ای اختیار کرد (برنامه‌ی پنج ساله می‌باید در عرض چهار سال اجرا می‌شد، اشتراکی کردن ۱۰۰٪ مزارع می‌بایست انجام می‌گرفت و غیره). اینگونه جهت‌گیری جدید که به روشی بوروکراتیک با صدور احکام دولتی بیرحمانه و از جانب حزبی خود محروم از حیات سیاسی اعمال گردید، کشور را تا سرحد فاجعه پیش برد.

حزب بلشویک قدیمی - پس از میدان به در کردن اپوزیسیون‌های چپ و راست - تبدیل به ماشین سیاسی بوروکراسی شد. کادرهای انقلابی همگی یا تبعید شدند و یا نابود گردیدند. از این تاریخ به بعد سلطه‌ی بوروکراسی عمیق‌تر گشت و سیاست آن از طریق یک سلسله حرکات زیگزاگی که میان پست‌ترین نوع فرصت‌طلبی و افسارگسیخته‌ترین گونه‌ی چپ‌روی تغییر مکان می‌داد ولی سرانجام جهت کلی آن قسمی فرصت‌طلبی بسیار شدید بود، انکشاف یافت، امروزه دیگر از اینگونه حرکات زیگزاگی چیگرایانه اثری نیست.

کمیت‌های روس و انگلیس (۱۹۲۶)

بر سر مسأله‌ی کمیت‌های روس و انگلیس بود که فراکسیون استالینیستی سرنوشت ا-ج-ش-س را از آن انقلاب جهانی جدا کرد و بر جای پیکار انقلابی برای دفاع از ا-ج-ش-س سیاست اعمال فشار بر حکومت‌های سرمایه‌داری را نشاناد و این امر خصوصاً از طریق دسته‌بندی‌ها و نیرنگ‌های سیاسی حاصل گشت و در جریان اینگونه اعمال احزاب کمونیست به بهانه‌ی جلب توده‌های وسیع‌تر از آنچه که خود قادر به بسیج آن بودند، بخشی از برنامه‌ی انقلابی خود را رها کردند.

در نخستین روزهای بعد از جنگ اول جهانی امپریالیزم انگلستان علیرغم آغاز دوران زوال خود و حرکت صعودی سرمایه‌داری آمریکا، هنوز مرکز ارتجاع جهانی بود. از آنجا که انقلاب روسیه سرمشق بسیار مسری برای خلق‌های مستعمرات تحت ستم امپراطوری به شمار می‌رفت، سیاست امپریالیزم انگلستان دوچندان علیه ا-ج-ش-س متمایل بود. جنبش کارگری انگلستان از نقطه نظر سیاسی به پیشرفت بسیار مهمی نائل آمده بود. در سال ۱۹۲۴ حزب کارگر انگلستان به پیروزی انتخاباتی نائل آمد اما این حزب به زودی از مصدر قدرت، که مشترکاً با لیبرال‌ها اشغال کرده بود، برکنار گردید. در حوالی سال ۱۹۲۶ سندیکا‌های انگلستان به چپ گراندند. حزب کمونیست در این زمان بسیار ضعیف بود - امروزه این حزب از آن روز هم ضعیف‌تر است - و جنبش اقلیتی هم که در داخل سندیکاها به راه انداخته بود همانقدر کوچک بود. استالین، برای مبارزه علیه امپریالیزم انگلستان، که ا-ج-ش-س را تهدید می‌کرد، به بهانه‌ی کوشش در راه برقراری مجدد اتحاد سندیکانی در مقیاس بین‌المللی به پلایت‌بوروی حزب بلشویک پیشنهاد کرد تا دست به

تشکیل کمیته‌ای از سندیکا‌های انگلیسی و روسی بزند. در واقع ایجاد یک جبهه‌ی واحد از سندیکا‌های روسی و انگلیسی برای برقراری اتحاد جهانی سندیکاها از نقطه نظر سیاسی امری قابل پذیرش بود هر چند که این نوع اقدام خطر آن را داشت که صرفاً تبدیل به عملیاتی از بالا گردد و امکان کنترل آن از پائین مشکل باشد. اما هدف واقعی استالین از تشکیل چنین کمیته‌ای تبدیل آن به "مرکز مبارزه علیه جنگ امپریالیستی" یعنی مرکز سیاسی مبارزه برای دفاع از ا- ج- ش- س بود. استالین در جواب خود به تروتسکی که در آن زمان هنوز عضو پلیت بورو بود و درباره‌ی ضرورت اتکاء صرف بر مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر پافشاری می نمود چنین اظهار داشت: "شما با این کمونیست‌های انگلیسی "تان" چه می خواهید بکنید؟"

اختلاف در باره‌ی هدف کمیته‌ی روس و انگلیس یک دعوای لفظی باقی نماند. پیکار طبقاتی در انگلستان بدان محتوی مصیبت باری بخشید. رشد تمایلات چپی کارگران انگلیسی خود را از طریق مبارزه برای ملی کردن معادن نمایان ساخت و اعتصاب معدنچیان را به دنبال داشت، که با پشتیبانی تمامی طبقه‌ی کارگر انگلستان روبرو گردید.

در ماه مه ۱۹۲۶ یک اعتصاب عمومی ده روزه امپراطوری بریتانیا را به زانو در آورد. این اولین نشان بحران سرمایه داری بریتانیا بود، بحرانی که بعد از پایان جنگ دوم جهانی نضج کامل یافت. اما سرمایه داری انگلستان توانست از این آزمایش دشوار جان سالم به در برد. این امر قبل از هر چیز از لطف خیانت رهبران سندیکا‌های انگلستان که اعتصاب عمومی را متوقف ساختند و کارگران معدن را در ادامه‌ی مبارزه‌ی چند ماهه‌ی خود تنها رها ساختند، ممکن گردید. از دیدگاه هر انقلابی که با ابتدائی‌ترین اصول لنینیزم

در باب جبهه‌ی واحد آشناست، قطع رابطه‌ی فوری سندیکا‌های روسی با کمیته‌ی روس و انگلیس و فراخوانی مستقیم کارگران انگلیس به قیام علیه رهبری ایشان لازم می‌نمود. اما استالین از آنجا که هدف اصلی از این کمیته را "دفاع از ا- ج- ش- س" به عنوان وظیفه‌ی ای جدا از پیکار انقلابی توده‌ها قرار داده بود، به حفظ حیات کمیته‌ی روس و انگلیس که دامنه‌ی فعالیت آن در عرض ماه‌ها به گفتگوهای بیهوده تنزل می‌یافت، ادامه داد. وقتی مبارزان انقلابی حزب کمونیست انگلستان و جنبش اقلیت به افشاء رهبران رفورمیست سندیکا‌های خود پرداختند و آن‌ها را به درستی خائن خطاب کردند، این رهبران به آسودگی قادر بودند چنین جواب گویند: "روس‌ها این عقیده را ندارند و شما نمی‌توانید ایشان را هم مثل ما رفورمیست و خائن بنامید. ببینید چگونه ایشان با ما در یک کمیته متحد هستند." بدین ترتیب سیاست فوق حزب کمونیست انگلستان و جنبش اقلیت این کشور را به کلی مأیوس و خلع سلاح نمود به طوری که این دومی از آن تاریخ به بعد برای همیشه ناپدید گشت.

چند ماه پس از اعتصاب عمومی رهبران سندیکا‌های انگلستان پس از بهره‌برداری کامل از کمیته‌ی روس و انگلیس تا جایی که دیگر از آن پس برای آنان سودی نداشت، به حمله علیه کمک مالی سندیکا‌های روسی به معدنچیان اعتصابی پرداختند و آن را نوعی مداخله در امور داخلی سازمان‌های خود قلمداد کردند و به این بهانه با آن کمیته قطع رابطه نمودند. اپوزیسیون بلشویک-لنینیست در آن دوره سیاست استالین را در مورد کمیته‌ی روس و انگلیس افشاء ساخته و به هنگام خیانت رهبران سندیکاها

نسبت به اعتصاب عمومی، مبارزه‌ی بسیار شدیدی را برای قطع رابطه با کمیته‌ی مزبور رهبری کرد.

انقلاب دوم چین (۱۹۲۷ - ۱۹۲۵)

بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ جنبش انقلابی در چین رشد چشمگیری پیدا کرد. بورژوازی تجاری و صنعتی چین، که حزب آن کومینتانگ بود، سعی کرد از این برخاست انقلابی برای متحد کردن چین، که در آن زمان به یک دسته ویالات مستقل از یکدیگر منقسم بود و بدست سران نظامی ای اداره می‌گشتند که برای گسترش سلطه‌ی خود بر کشور به جنگ و جدال با یکدیگر اشتغال داشتند، بهره برداری کند.

در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی حزب کمونیست چین بدست یک معلم دانشگاه اهل پکن به نام چن دو-سیو Tchen Dou-Siou که از اوایل دهه‌ی دوم قرن در مبارزات انقلابی چین شرکت جسته بود، تشکیل گردید. حزب کمونیست جوان چین از هرگونه تجربه‌ی محروم بود و به این سبب تمامی مسئولیت سیاست اتخاذ شده از جانب این حزب در طی این دوره متوجه بین الملل کمونیست است. بوروکراسی شوروی که بیان سیاسی آن استالینیزم بود، نسبت به رشد مبارزه‌ی مستقل انقلابی پرولتاریا و دهقانان فقیر چینی خصومت می‌ورزید و هیچگونه اعتمادی نسبت به این مبارزه نداشت. این بوروکراسی برحسب احتیاجات سیاست ناسیونالیستی خود از سیاست حسن تفاهم با بورژوازی چین جانبداری می‌کرد. به منظور توجیه چنین سیاست سازش طبقاتی دستگاه رهبری استالین-بوخارین نوعی فرضیه‌ی "بلوک چهار طبقه" را برای کشور چین تدارک دید (اتحاد کارگران، دهقانان،

روشنفکران و بورژواها. این آخری ها در یک کشور مستعمره یا شبه مستعمره "مترقی" شناخته می شدند) و مفهوم احزاب مضاعف کارگران و دهقانان (احزاب دو طبقه) و ضرورت یک انقلاب مرحله ای و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان، به عنوان مرحله ای میانی ما بین سرمایه داری و دیکتاتوری پرولتاریا، را تکامل داد.

سرانجام این سیاست سازش طبقاتی عملاً ورود حزب کمونیست چین به داخل کومینتانگ را حکم کرد. حزب کمونیست چین از اختیار سیاست مستقل خودداری کرد و به ویژه با ایجاد شوراها در دوره ای اوجگیری انقلاب و رشد انقلاب ارضی مخالفت نمود تا به زمین های متعلق به افسران ارتش کومینتانگ دست یازیده نشود. بین الملل کمونیست و بخش های آن طی ماه های متوالی به ستایش و تمجید رهبران کومینتانگ همچون متحدین طبقه ای کارگر و قهرمانان مبارزه ای ضدامپریالیستی پرداختند و فرماندهی ارتش کومینتانگ چیانگ کایچک را به عنوان "قهرمان" انقلاب چین شناساندند (در این باره به شماره های اواخر سال ۱۹۲۶ و اوایل ۱۹۲۷ روزنامه ای حزب کمونیست فرانسه اومانیته رجوع کنید). به هنگام حرکت ارتش کومینتانگ از جنوب به شمال، کارگران شانگهای دست به قیام زدند و اندکی پیش از رسیدن سپاهیان تمامی شهر را به تصرف خود در آوردند. غریزه ای طبقاتی این کارگران آنان را به جلوگیری از ورود دسته های نظامی چیانگ کایچک به شهر سوق داد؛ اما به دستور بین الملل کمونیست، کمونیست های چینی کارگران شانگهای را وادار ساختند تا به ورود چیانگ کایچک و دسته های نظامی او به مرکز شانگهای، صنعتی ترین شهر چین، رضایت دهند. چیانگ کایچک بلافاصله پس از استقرار خود شروع به قتل عام جنبش کمونیستی در چین نمود.

کمونیست های چین که همواره تحت فرمان رهبری استالینیستی بین الملل کمونیست بودند، اندکی بعد همان سیاست سازش را بار دیگر با جناحی از کومینتانگ یعنی "کومینتانگ چپ" که توسط وان تین وی Wan Tin-Wei رهبری می شد، از سر گرفتند و همان نتایج قبلی را هم بدست آوردند. وقتی چن دوسیو دبیر حزب کمونیست چین به اپوزیسیون چپ پیوست، چنین افشاء نمود که بورودین Borodine نماینده ی بین الملل کمونیست روزی گفته بود: "کارگر باید عملی کومینتانگ باشد".

فراکسیون بلشویک- لنینیست در ا- ج- ش- س مبارزه ی هر چه شدیدتری را علیه سیاست استالین در چین رهبری کرد و نقطه ی اوج این مبارزه همچنین نقطه ی اوج تمام مبارزات بلشویک- لنینیست های شوروی علیه استالینیست ها بود.

فراکسیون بلشویک- لنینیست در ا- ج- ش- س مبارزه ی هر چه شدیدتری را علیه سیاست استالین در چین رهبری کرد و نقطه ی اوج این مبارزه همچنین نقطه ی اوج تمام مبارزات بلشویک- لنینیست های شوروی علیه استالینیست ها بود.

انقلاب مداوم یا سوسیالیزم در یک کشور

سه مسأله ی اساسی که پایه ی مبارزه ی اپوزیسیون چپ علیه استالینیزم را در ا- ج- ش- س تشکیل می دادند، از دیدگاه نظریه ای در یک مسأله خلاصه می کردند: مبارزه برای انقلاب مداوم علیه نظریه ی "سوسیالیزم در یک کشور"، مبارزه برای حفظ سیاست انقلابی جهانی پرولتاریا علیه سیاست ناسیونالیستی و ارتجاعی بوروکراسی شوروی. در این مبارزه که در سال

۱۹۲۳ آغاز شد مسئله عبارت از جدال بین افراد بر سر قدرت نبود (برخلاف پندار آنان که هنوز آشکارا از هرگونه ادراک سیاسی عاجزند) و نیز ارتباطی به مبارزه بین دو مکتب انقلابی متباعدال نظر اختیار استراتژی لازم برای برقراری سوسیالیزم در جهان نداشت (برخلاف آنچه که هنوز برخی روزنامه نگاران و رجال سیاسی از راه نادانی و یا به غرض شناساندن استالینیزم به عنوان نوعی مترسک انقلابی در نوشته های خود می آورند). مسئله بیش از همه و پیش از هر چیز عبارت از مبارزه میان دو تشکل سیاسی نماینده ی دو دسته ی اجتماعی مختلف بود. اپوزیسیون چپ آگاهانه منافع اساسی و تاریخی پرولتاریای جهانی را نمایندگی نمود و حال آنکه فراکسیون استالینیستی منافع بوروکراسی حزب و دولت را که صرفاً نگران تثبیت قدرت و تحکیم و سپس افزایش امتیازات خود بود، نمایندگی می کرد. رهبران این فراکسیون خود از حزب بلشویک برخاسته بودند و لغزش غالب ایشان در آغاز بطرز آگاهانه صورت نگرفته بود. اما اینان که نقش سخنگوی سیاسی اقشار اجتماعی خاصی را دارا بودند به زودی اسیران دست و پا بسته ی این اقشار گردیدند و در عرض چند سال فراکسیون مزبور به آگاه ترین و خطرناک ترین نیروی ضدانقلابی در درون جنبش کارگری مبدل شد.

نقطه ی اوج مبارزه در داخل ا- ج- ش- س به هنگام دهمین سالگرد انقلاب اکتبر یعنی در نوامبر ۱۹۲۷ واقع گردید. در این تاریخ طرفداران اپوزیسیون در مسکو و لنینگراد تحت شعارها، علم ها و پرچم های خود در تظاهرات رسمی علیه کولاک ها و نپ من ها و بوروکرات ها شرکت کردند. فراکسیون استالینیستی از چند ماه پیش به آنسو به تحریکات خود علیه اپوزیسیون، که مجبور به فعالیت مخفی گشته بود، می افزود. این فراکسیون خصوصاً سعی در

وارد کردن محرکینی agent provocateur در داخل گروه اپوزیسیون نموده بود. برای آنکه در پشت صحنه تسلیم نشود، اقدام سیاسی از جانب اپوزیسیون در این روزهای پر تجمع و اهمیت، ضرورت حیاتی داشت. اما تظاهرات دهمین سالگرد انقلاب بهانه ای بدست فراکسیون استالینیستی داد تا انشعاب درون حزب را کامل کند و مبارزین بلشویک- لنینیست را به سیبری تبعید نماید.^۳

در سال بعد اپوزیسیون چپ ا- ج- ش- س مبارزه‌ی خود را به طرزی متشکل دنبال نمود. مرکز آن در این زمان به وسیله‌ی تروتسکی در تبعیدگاه وی در آلمان- آنا تشکیل یافته بود. و به همین دلیل بود که استالین تصمیم به اخراج تروتسکی از روسیه گرفت.

از سال ۱۹۲۹ به بعد اپوزیسیون تروتسکیستی در ا- ج- ش- س، یعنی بخش ما در سازمان ما، رابطه اش را بیش تر و بیش تر با رهبر اصلی خود لنون تروتسکی از دست داد و به دنبال آن محور سازمانی جنبش ما جابجا گردید. ما از آن تاریخ به بعد اطلاعات اندکی از این فراکسیون خود که بعداً بر اثر اختناق استالین درهم خرد شد، داریم. می توان نشانه هانی از زندگی سیاسی هسته‌ی مرکزی رهبری اپوزیسیون را مدت ها پیش از برقراری "محاکمات مسکو"، در شبه قرنطینه واقع در ورشده- اورالسک Verchne-ouralsk، از طریق کتاب سیلیگا Ciliga به نام در سرزمین دروغ بزرگ جستجو کرد. اما این اطلاعات را از جانب مردی که از بلشویزم بریده است تا به مواضع لیبرالیزم خرده بورژوائی روی آورد، باید با احتیاط لازم پذیرفت.

سند اصلی مبارزه‌ی فراکسیون بلشویک- لنینیست ا- ج- ش- س در طول دوره‌ی فوق الذکر "پلاتفرم ۱۹۲۷" است که با توافق زینوویفست ها تحریر

^۳ - ده سال پس از این تاریخ و در جریان "محاکمات مسکو" استالین این واقعه را به دروغ توطئه ای برای "قیام" معرفی کرد.

شده است (اینان خود برای اولین بار به فردای پانزدهمین کنگره‌ی حزب بلشویک تسلیم استالین شدند).

و باز چند کلمه‌ای در باره‌ی فراکسیون ما در ا-ج-ش-س: عناصر رهبری این جنبش نه تنها از بلشویک‌های قدیمی که به خاطر تعلقشان به رهبری انقلاب اکتبر نامور بودند، بلکه همچنین از یک دسته کادرهای جوان که خود را در طول سال‌های انقلاب و جنگ داخلی پرورده و بعضی از ایشان از فرهنگ مارکسیستی بسیار وسیعی برخوردار بودند و هیچکدام هیچگاه تن به تسلیم در ندادند، تشکیل می‌گردید. قطع رابطه‌ی میان ایشان و ما به طور یقین فقدان بزرگی برای جنبش ما بوده است.

فصل سوم:

از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ تشکیل اپوزیسیون چپ بین المللی

دوره‌ی ما بین سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ دربرگیرنده‌ی بزرگ‌ترین بحران اقتصادی تاریخ سرمایه داری است. در این سال‌ها ده‌ها میلیون انسان از زمینه‌ی تولید بیرون رانده شدند و یا به دنبال خروج خود از محیط تحصیلی، حتی نتوانستند به آن راه یابند. بحران اجتماعی‌ای که بدینسان آغاز شد به سود سوسیالیسم خاتمه نیافت و بلکه به پیروزی نازیسم در آلمان انجامید. طغیان‌ها و انقلابات مستعمراتی رو به ازدیاد گذاشتند و کمونیست‌های چین "راه پیمائی طولانی" خود را شروع نمودند. در اتحاد شوروی دوره‌ی برنامه‌های پنج ساله تحت ریاست استالین که در این زمان خفقان حزب بلشویک را به حد کمال رساند، آغازیدن گرفت. در این دوره احزاب سوسیالیست، علیرغم سیاست سازش طبقاتی‌اشان (به بهانه‌ی انتخاب "راهی که میان راه‌های دیگر کم‌تر خسارت به بار می‌آورد")، عموماً از حکومت برکنار شده بودند و احزاب کمونیست سیاست چپی افراطی و فرقه‌گرایانه‌ای را دنبال می‌نمودند (این دوره از تاریخ احزاب کمونیست به "دوره‌ی سوم" معروف است). آمیزش این دو سیاست - [احزاب] سوسیالیست و کمونیست - به فلج شدن طبقه‌ی کارگر منجر گردید.

استالین با تبعیت از فرضیه‌ی خود "سوسیالیزم در یک کشور" و با اخراج تروتسکی از اتحاد شوروی در اوایل سال ۱۹۲۹ چنین باور داشت که دیگر برای همیشه وی را از سر خود باز کرده است (و تروتسکی بدین ترتیب بار دیگر در زندگی خود راه تبعید را در پیش گرفت). در واقع بنا به اظهارات زینوویف و کامنف پس از انحلال "اتحاد سه گانه" اگر استالین در این دوره از اینکه هرگونه سوؤقصد علیه تروتسکی بضرر خود وی تمام شود، نترسیده بود، یقیناً قاطعانه بدفع او اقدام می‌کرد. اما استالین در این زمان هنوز به موضع مستحکمی دست نیافته و اعتبار تروتسکی در داخل ا-ج-ش-س قابل توجه بود. تروتسکی به هیچ وجه حاضر به قطع فعالیت‌های خود در ا-ج-ش-س نمی‌گردید و وقتی استالین از او درخواست تعهد عدم فعالیت کرد وی از این امر کاملاً سر باز زد. بدنبال این پاسخ رد، استالین راه‌حل دیگری جز از بین بردن تمام روابط و تماس‌های میان تروتسکی و ا-ج-ش-س ندید و این نوع قطع رابطه هم تنها از طریق تبعید تروتسکی عملی شد. فراموش نکنیم که در گذشته استالین به امر مهاجرت انقلابیون در سال‌های قبل از ۱۹۱۷ اهمیتی قائل نبود. چندی بعد وی اعتراف نمود که با تبعید تروتسکی اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. احتمالاً از این هنگام به بعد بود که استالین با تلاش لاینقطع نیروی خود را برای تهیه‌ی مقدمات قتل تروتسکی گماشت.

تروتسکی بلافاصله پس از ورود به ترکیه ایجاد فراکسیون بین‌المللی بلشویک-لنینیست را وظیفه‌ی خود قرار داد تا از این راه به جلوگیری از انحلال جنبش انقلابی بین‌المللی بپا خیزد.

از سال ۱۹۲۴ به بعد، جریانات فکری گریزنده از مرکزی در درون بین الملل کمونیست و در اغلب بخش های آن پدیدار شده بودند اما جز در داخل ا-ج-ش-س عملاً هیچ گروهی نتوانسته بود با شخصیتی سیاسی و برنامه‌ای تکامل یافته خود را بنمایاند (شاید به استثنای بوردیگست های ایتالیایی). در عوض بین سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ گروه های متعدد کوچکی تشکیل یافته بودند که عموماً فاقد روابط پایدار با طبقه‌ی کارگر بودند و میان خود نیز دائماً مجادله داشتند و از توانایی پیوند سیاسی واقعی بی بهره بودند. توضیح این واقعیت این است که در آن زمان احزاب کمونیست از به هم پیوستن جریان های متفاوت الریشه‌ی جنبش کارگری شکل گرفته بودند و زمان کوتاه پیش از آغاز انحطاط، اجازه‌ی پرداختن به آموزش دوباره و همگون سازی درونی این احزاب براساس دستاوردهای نظریه‌ی، سیاسی و سازمانی بلشویزم را نداده بود. همین که فرونشینی جنبش انقلابی رخ نمود و انحطاط حزب بلشویک در صفوف بین الملل کمونیست رخ نه کرد، واکنش های فراوانی بر پایه های سیاسی گوناگون در میان کسانی که خود را به دستگاه فساد استالین نسپاردند؛ به وجود آمد. بدین ترتیب بین سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ در فرانسه قریب شش گروه اپوزیسیون، که هر یک با دیگری متفاوت بوده و هیچیک همگونی درونی نداشتند، ظاهر شدند.

تروتسکی به محض ورود به ترکیه به همه‌ی گروه ها و افراد مخالف سیاست استالین نامه ای به امضاء گورف Gourov فرستاد که در طی آن مقدمات یک گروه بندی جدید بین المللی را مورد نظر قرار داده و مواضع هر یک را در مورد سه مسأله‌ی اساسی زیر جویا شد: مسأله‌ی ا-ج-ش-س، مسأله‌ی کمیته‌ی روس و انگلیس، و انقلاب چین. تروتسکی در این نامه و در

متن هائی که اندکی بعد دنبال آن نوشت سه جریان اساس درون بین الملل کمونیست را که به دور آن ها به طرز کمابیش دقیقی گروه بندی های مختلفی تا آن زمان به وجود آمده و یا بعداً ایجاد گشتند، چنین تمیز داد:

(الف) ایوزیسیون چپ، که از مواضع بنیادی سیاسی و سازمانی لنینیزم، که بلشویک-لنینیست های اتحاد شوروی پرچمداران آن بودند، دفاع می کرد؛

(ب) ایوزیسیون راست، که جهت دهنده ی آن جناح راست حزب بلشویک (بوخارین) بود و از جانب گروه هائی بنا گردیده بود که با استالینیزم نه به دلیل سیاست بنیادی آن و نه بر سر مسأله ی "سوسیالیزم در یک کشور"، بلکه خصوصاً به خاطر اشتباهات "چپ افراطی" آن به مخالفت برخاسته بودند. این گروه ها که مهم ترینشان گروه براندلر Brandler در آلمان بود هر کدام سعی داشتند تا یک سیاست ملی و مستقل از دیگران اتخاذ کنند و به همین دلیل به راهی افتادند که آنان را به سوسیال-دموکراسی چپ نزدیک ساخت؛

(ج) در مرکز، فراکسیون استالینیستی قرار داشت که جناحی بوروکراتیک در خدمت کرملین بود.

تروتسکی همچنین در نامه های خود تصریح کرد که مسأله ی رژیم داخلی حزب با تمام اهمیتی که دارد با این حال باید تابع مسائل سیاسی بنیادی گردد و اصولاً موضوع ساختن بلوکی با دست راستی ها (براندلری ها) نمی تواند در میان باشد زیرا هر چند که ما مانند ایشان همان انتقادات را از رژیم حزب داریم، د رعوض بر سر مسائل سیاسی ریشه ای و جهت سیاسی کلی بین ما و ایشان مخالفت کاملی وجود دارد.

دوره‌ی ما بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ در جنبش بین المللی ما اساساً دوره‌ی تعیین اصول و تشکیل کادرها است. این دوره ای است که در طی آن تعداد عمده‌ی بخش‌های ما به وجود آمدند و ما آموختیم چگونه، اگر اینگونه طرز بیان مجاز باشد، "تروتسکیست وار سخن گوئیم".

در طی همین دوره بود که در فرانسه گروهی تشکیل گردید که به انتشار [ماهنامه‌ی] حقیقت La Varite دست زد (سپتامبر ۱۹۲۹) و در سال ۱۹۳۰ جامعه‌ی کمونیست Ligue Communiste را تشکیل داد. در آوریل ۱۹۳۰ اولین کنفرانس بین المللی بلشویک-لنینیست‌ها در پاریس برگزار شد که موجب پیدایش یک مرکز بین المللی (که در این دوره بسیار کوچک بود) گردید و بعداً به دبیرخانه‌ی بین المللی مبتل گشت. گسترش جنبش ما در سال ۱۹۳۲ به تشکیل کنفرانس کپنهاگ انجامید (که تروتسکی شخصاً در آن شرکت نمود) و در سال ۱۹۳۳ در جریان کنفرانس دیگری "یازده نکته"‌ای که شامل فشرده‌ی برنامه‌ی اساسی ماست، تصویب شد.

و حال ما به معظلات اساسی ای که در این دوره در مقابل جنبش تروتسکیستی قد علم نمودند، می پردازیم.

دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

از سال ۱۹۲۹، بر اثر حوادثی که در تابستان همان سال بر سر خطوط آهن چین شرقی رخ داد، مسئله‌ی دفاع از ا-ج-ش-س برای مخالفین استالینیزم مطرح گردید. در این زمان خطوط سیبری دارای یک شعبه‌ی خط آهن بود که

از خاک چین عبور می نمود^۴. جهت اداره‌ی این شعبه در خاک چین، موافقت نامه‌هائی بین ا- ج- ش- س و چین وجود داشت. این موافقت نامه‌ها، پس از فسخ داوطلبانه‌ی پیمان‌های مربوط به زمان تزاریزم از جانب حکومت لنین - این پیمان‌ها براساس "حقوق نابرابر" میان قدرت‌های امپریالیستی و چین برقرار گشته بود- بر پایه‌ی تساوی حقوق میان دو کشور به امضاء رسیده بود. پس از پیروزی ضدانقلاب چین چپانگ کایچک با بکار بردن زور اقدام به اخراج کارکنان شوروی که، بر طبق قرارداد، اداره‌ی امور این بخش از خطوط آهن را در چین تضمین می نمودند، کرد. از نقطه نظر استراتژیک این امر خطر بزرگی را برای ا- ج- ش- س ایجاد کرد زیرا بدین وسیله رابطه‌ی ولادی وستک Vladivostok، شهر بندری واقع در کنار اقیانوس آرام، با تمامی سیبری قطع می گردید. حکومت شوروی در جواب به حمله‌ی چپانگ کایچک ارتش سرخ را به میدان فرستاد تا از حقوق پایمال شده‌ی آن کشور دفاع کند. به دنبال این مداخله، میان بسیاری از مخالفین استالینیزم صدای محکوم کردن و تقبیح "امپریالیزم شوروی" و انواع دیگر مباحثات که از آن زمان تا به حال با آن آشنا هستیم، شنیده شد.

تقریباً در همین زمان بود که اوربانز Urbahns رهبر قیام هامبورگ در سال ۱۹۲۳ شروع به دفاع از نظریه‌های مربوط به "سرمایه داری دولتی در ا- ج- ش- س کرد^۵. به دنبال درگیری اختلاف میان شوروی و چین، تروتسکی جزوه‌ای به نام مسئله‌ی دفاع از ا- ج- ش- س و ایوزیسیون چپ نوشت که

^۴ - از آن تاریخ به بعد خط آهنی ساخته شده است که فقط از خاک شوروی عبور می کند.
^۵ - این نظریه‌ی "سرمایه داری دولتی" با این حال چیز تازه‌ای نبود و به فردای انقلاب اکتبر بدست سوسیال دموکرات هائی نظیر اتوبائر Otto Bauer و کائوتسکی Kautsky و دیگران اختراع شده بود.

اولین توضیح نامه‌ی نسبتاً کامل را در باب این مسأله که بعدها نیز بارها مطرح گردید، شامل می‌شود. در این متن تروتسکی دقیقاً ماهیت طبقاتی دولت شوروی را که حاصل انقلاب است، تشریح می‌کند. هدف از جنگ علیه ا-ج-ش-س تخریب پایه‌های اجتماعی (مالکیت اشتراکی و غیره) می‌تواند باشد و نه برانداختن رژیم پلیسی. شکست ا-ج-ش-س به استعمار این کشور بدست امپریالیزم و از این راه به امضاء تضمین نامه‌ی جدیدی به نفع امپریالیست‌ها منجر می‌گشت. اگر شوروی شکست می‌خورد روحیه‌ی توده‌ها را در سرتاسر جهان عمیقاً ضعیف می‌کرد. دفاع از ا-ج-ش-س به هیچ وجه به معنای پذیرش یا حمایت از سیاست استالین نبود. سیاست استالین که براساس جستجوی "متحدین"ی برای خود در سراسر جهان، به زبان انقلاب جهانی، بنا گردیده بود یکی از بزرگ‌ترین خطرات را برای ا-ج-ش-س تشکیل می‌داد. این سیاست می‌بایست با شدت و حدّت تمام تقبیح و افشاء گردد حتی اگر شوروی با امپریالیزم در حال جنگ می‌بود. "همراه با اتحاد شوروی، همیشه! همگام با طریق استالین، هرگز!". تنها دفاع حقیقی ا-ج-ش-س، مبارزه‌ی انقلابی پرولتاریای بین‌المللی در تمام کشورهای سرمایه‌داری چه این کشورها "متحدین" ا-ج-ش-س باشند و چه نباشند به هنگام پیش آمدن درگیری جهانی است.

جبهه‌ی واحد علیه خطر هیتلری

مبارزه‌ی اصلی اپوزیسیون چپ از سال ۱۹۳۰ به بعد مبارزه برای جبهه‌ی واحد در آلمان علیه صعود فاشیسم هیتلری بود. مشی سیاسی اپوزیسیون چپ در این دوره به طور کامل و همه‌جانبه با سیاست استالینیستی "دوره‌ی

سوم" مخالف بود. محتوی سیاست استالینیستی در جملات زیر خلاصه می‌گشت: سرمایه داری وارد دوران بحران نهائی خود شده است و بنابر این (یعنی بنا بر منطق استالینی) مجموعه‌ی بورژوازی در حال فاشیست شدن است و منجمله حزب بورژوای صاحب نفوذ در میان طبقه‌ی کارگر، یعنی حزب سوسیال دموکرات، به یک حزب سوسیال- فاشیست تبدیل می‌گردد. بنابر این خطر جنگ قریب الوقوع علیه ا- ج- ش- س وجود دارد. و بالاخره، بنا بر این، یک رادیکالیزاسیون توده ائی به وجود آمده که اعتصاب های عمومی و پیکارهای انقلابی را، با هدف قیام مسلحانه، در دستور روز قرار می دهد، نتیجه‌ی سیاسی این "منطق" و این نظریه‌ی "سوسیال – فاشیزم" آن بود که مسأله‌ی تشکیل جبهه‌ی واحد با یک حزب به اصطلاح سوسیال- فاشیست به کل منتفی بود. برعکس، می بایست ابتدا با این حزب پیکار کرد تا که توانست در وراء و از طریق آن به بورژوازی و فاشیزم، این "همزاد سوسیال- فاشیزم"، دست انداخت. این سیاست بین المللی استالینیزم هولناک ترین تجلیات و عواقب خود را در کشور آلمان به بار آورد که کارگران آن در برابر دستجات هیتلری دچار دودستگی بودند. و بدتر از آن، در چند مورد خاص (مثلاً به وقت اتخاذ آراء عمومی در کشور پروس) استالینیست ها با نازی ها علیه سوسیال- دموکرات ها رأی دادند. و یک مورد دیگر آنکه: به دنبال کشتار سی کارگر برلنی در اول ماه مه ۱۹۲۹ بدست پلیسی که از جانب رئیس شهربانی عضو حزب سوسیال- دموکرات به نام زورگیبل Zoergiebel هدایت می شد، حزب کمونیست اعلام کرد که تمام سوسیال- دموکرات ها همانا خصلت زورکیبل را دارا هستند و باید همه‌ی ایشان را مورد حمله و ضرب و شتم قرار داد. بدین ترتیب فرزندان سوسیال دموکرات ها نیز هر یک "زورگیبل

کوچک"ی به حساب آمدند و به سازمان های کودکان کمونیست دستور داده شد که فرزندان سوسیال-دموکرات ها را در مدارس کتک بزنند. اندکی پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، اعضای حزب کمونیست آلمان و نازی ها در اداره ی حمل و نقل عمومی شهر برلن که توسط یک شهرداری سوسیال-دموکرات اداره می گشت مشترکاً در گروه های انتظامی محافظ piquet اعتصاب کارگران شرکت داشتند. این سیاست "دوره ی سوم" میان کارگران سوسیالیست و کارگران کمونیست ورطه ایجاد کرد و پرولتاریای آلمان را در برابر اوج فاشیزم فلج ساخت.

اپوزیسیون چپ دست به مبارزه ای بین المللی علیه سیاست "سوسیال-فاشیزم" و به نفع برقراری جبهه ی واحد میان حزب کمونیست و حزب سوسیال-دموکرات در آلمان زد تا بدین وسیله راه را بر هیتلر سدّ نماید. این مبارزه از دیدگاه نظریه ای بر یک دسته جزوات تروتسکی اتکاء داشت که عبارت بودند از: و حالا چه باید کرد؟، تنها طریق، نامه ای به کارگران کمونیست آلمان، مفتاح موقعیت بین المللی در آلمان واقع است.

تحول اوضاع و نحوه ی مداخله ی ما سرانجام استالینیست ها هم، که می خواستند از برخورد با مسأله طفره روند، وادار به موضع گیری در مقابل خطر هیتلری کرد. در فرانسه، رهبری حزب کمونیست یک جلسه ی اطلاعاتی در حوزه ی پاریس تشکیل داد و دبیر اول وقت حزب به نام سمار Semard مسأله ی آلمان را نوعی "یاوه سرانی تروتسکیستی" قلمداد کرده و به آن حمله کرد. در یک میتینگ عمومی حزب کمونیست در سالن بولیه Bullier منازعات بسیار خشونت آمیزی بین استالینیست ها و تروتسکیست ها در گرفت.

چندی بعد، بین الملل کمونیست، ناچار به پاسخگویی به کارگرانی که در مقابل خطر هیتلر ابراز نگرانی می نمودند، و همچنین به قصد کمک به بازی دیپلماتیک کرملین میان کشورهای دموکراتیک و آلمان هیتلری، اقدام به تشکیل "کمیته های آمستردام" برای مبارزه علیه فاشیزم نمود. این یکی از اولین تجربیات سازماندهی از نوع "گسترده"، تحت کنترل استالینیست ها بود. سازمان ما در این کنگره های آمستردام و پاریس (سالن پله یل Pleyel) "شرکت" نمود تا مقاصد فریبکارانه ی آن ها را افشاء نماید. فریبکاری این مقاصد از چند لحاظ بود. استالینیست ها مبارزه علیه فاشیزم و جنگ را از مبارزه ی انقلابی برای کسب قدرت جدا می کردند^۶. بدینسان اینان چنین گمانی را می پراکندند که گویا با یک مشی سیاسی غیرانقلابی بدون خارج شدن از چارچوب رژیم سرمایه داری می توان از رشد فاشیزم جلوگیری نمود و یا راه را به سمت جنگ امپریالیستی سد کرد.

در این دوره سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" دیگر استقرار یافته بود. سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" را استالین اختراع کرد و برخلاف آنچه که برخی مفسران بورژوا، سوسیال دموکرات و یا طرفدار چین ادعا می کنند، پرورده ی ذهن خروشچف نبود. در نقد برنامه ی بین الملل کمونیست^۷ که در سال ۱۹۲۸ به قلم تروتسکی نوشته شده، این سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" افشاء گردیده است. اختلافات نظری میان خروشچف و استالین بر سر محتوی اصلی سیاست توافق جهانشمول با سرمایه داران بقصد اشتغال

^۶ - لازم به توضیح نیست که مبارزات تبلیغاتی و اقدامات ویژه علیه فاشیزم و جنگ امپریالیستی باید به وسیله ی یک حزب انقلابی رهبری گردد و اینگونه مبارزات باید دارای ماهیت ضدسرمایه داری باشند.

^۷ - بین الملل کمونیست پس از لنین، اثر لنون تروتسکی صفحه ی ۱۳۴.

آسایش‌مندان به بنای "سوسیالیزم در یک کشور" (یعنی در ا- ج- ش- س) نبود، بلکه این اختلافات به دور شرائط اجرایی متفاوت این سیاست می‌چرخید. در همه حال منافع پیکار انقلابی توده‌ها تابع این سیاست قرار گرفت و حتی قربانی احتیاجات دیپلماسی کرملین گردید. یک نکته‌ی قابل توجه آن است که رهبران حزب کمونیست چین که دفعات بی شماری به این سیاست رهبران شوروی حمله کرده اند، خود با استدلالات مبتنی بر نظریه‌ی "سوسیالیزم در یک کشور"، به همان سیاست ضدانقلابی در کشورهای سیلان، بنگلادش، سودان، کامرون و غیره اشتغال ورزیده اند.

همچنین همین سیاست بود که استالینیزم زیر پرچم لنینیزم و انقلاب اکتبر عقاید سوسیال دموکرات و فرصت طلبانه را دوباره باب کرد. بدینگونه راه برای سازش با بورژواهای "ضد فاشیست" یا "دوستانان صلح" باز گردید و کرملین شروع به برداشتن اولین قدم های خود در جاده ای نمود که به ایجاد جبهه های خلق در فرانسه و اسپانیا و سپس جبهه های ملی در کشورهای دیگر منتهی شد. و سرانجام، اینگونه گروه بندی ها از آن جهت وسیله ی فریب و پوشش بودند که سردمداران استالینیست از طریق این سازمان ها تظاهر به ایجاد جبهه ی واحد کمونیست ها و سوسیالیست ها می نمودند در حالی که در عمل تنها کسانی را که از پیش رهبری آنان را پذیرفته بودند به دور هم گرد می آوردند. اینان بدین ترتیب مفهوم جبهه ی واحد میان سازمان های کارگری را در انظار کارگران انقلابی و توده ها تحریف می کردند.

مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست

چنانکه تاکنون اشاره نموده ایم، تعداد کثیری از بخش های وابسته به سازمان ما در این دوره ی مورد بحث به وجود آمدند، دوره ای که همچنین با بحران های فراوان داخلی در درون جنبش ما همراه بود. از آنجا که در این دوره در بسیاری کشورها از مبارزات عظیم کارگری خبری نبود و از آنجا که جنبش ما رابطه ی بسیار محدودی با توده ها داشت، غالب مواقع جنبه ی شخصی مباحثات داخلی سازمان اهمیت بیش از حدی می یافت. و عوامل شخصی یک جدال با مسائل سیاسی و سازمانی پیوند می خورد؛ تمامی این بحران ها مراحل مختلفی مبارزه برای استقرار رابطه با توده ها و برای ساختن رهبری انقلابی را تشکیل می دادند. تنها جاهلان بی شوق و سانسورگراها قادرند به جای تأمل و سعی در ادراک آن ها، به ریشخند زنی پردازند. در این دوره اقدامی در جهت همکاری با پوردیگست ها در داخل یک سازمان بین المللی واحد صورت گرفت که بی ثمری خود را به اثبات رساند. کنفرانس کپنهاک عدم امکان چنین همزیستی را در درون یک جنبش واحد در شرایط موجود، نشان داد.

در سراسر این دوره سیاست ما مخالف با ایجاد یک بین الملل جدید و احزاب جدید انقلابی بود. محور اصلی سیاست ما مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست و بخش های وابسته به آن بود. ما با اینکه از این بین الملل اخراج شده بودیم، خود را فراکسیون از بین الملل کمونیست و احزاب کمونیست موجود می دانستیم، فراکسیونی که برای بازبخشیدن یک سیاست انقلابی صحیح به این سازمان ها، تلاش و مبارزه می کرد.

ما در این دوره با جریان هائی که قصد بنای یک بین الملل جدید را داشتند و معتقد بودند که دیگر کاری با بین الملل کمونیست و بخش های تابعه ی آن نمی توان داشت، برخورد کردیم و به گفته های آنان جواب دادیم که رویه ی ما در برابر سازمان های کارگری نه می تواند از طریق برداشت های ذهنی منحصر بفرد ما، و نه صرفاً به وسیله ی سیاست رهبری این سازمان ها، تعیین گردد. وجود و خلق احزاب انقلابی، و یک بین الملل انقلابی، به موقعیت تاریخی و شرایط عینی ای وابسته است که نمی توان به طرز دلخواهی از آن چشم پوشید. بین الملل کمونیست و بخش های آن از یک سرمایه ی تاریخی برخوردار بودند که از تشکل درونی آن ها و رابطه اشان با انقلاب روسیه و از سابقه ی سال ها مبارزه در داخل طبقه ی کارگر سرچشمه می گرفت. این سازمان ها با توده ها پیوستگی داشتند. با اینکه استالینیزم سرمایه ی تاریخی بین الملل سوم را به باد فنا می داد. تنها وقایع بزرگ تاریخی قادر بودند ثابت کنند که آیا علیرغم مداخلات ما در سمت اصلاح آن، بین الملل کاملاً از رمق افتاده و از لحاظ انقلابی محکوم است یا نه. ما از سال ۱۹۲۳ به بعد در هر موج خیزنده ی انقلابی ناظر رشد اپوزیسیون چپ در داخل احزاب کمونیست بودیم. هنوز هیچگونه سندی مبنی بر برگشت ناپذیری سیر بوروکراتیزه شدن این احزاب در دست نبود. نباید فراموش کرد که احزاب کمونیست در این دوران با آنکه تحت رهبری استالینیزم ها قرار داشتند سوای ماشین های سیاسی امروزی بودند. این احزاب هنوز تشکل انقلابی داشتند. و سرانجام، ما در مبارزه ی خود علیه مشی "دوره ی سوم" چنین هشدار داده بودیم که شکست پرولتاریای آلمان و پیروزی هیتلر آنگونه واقعه ی تاریخی تواند بود که به تغییر مشی ما در برابر بین الملل کمونیست بینجامد. باید اوضاع جهانی

را در این دوران یادآوری کرد. طبقه‌ی کارگر اروپا اکثریت طبقه‌ی کارگر جهانی را تشکیل می‌داد و جنبش‌های مستعمرات مرحله‌ی آغاز خود را طی می‌نمود.

از نظرگاه تروتسکیست‌ها، بین‌الملل سازمانی نیست که به‌طور اختیاری بنیان‌گردد. بین‌الملل باید تحقق و تجسم همه‌ی اصول مارکسیزم انقلابی و مجموعه‌ی نیروهای پیشرو در یک دوره‌ی تاریخی باشد. بین‌الملل اول نشانگذار دورانی است که در آن جنبش کارگری برای اولین بار از جریان‌های جمهوریخواهانه‌ی بورژوائی و خرده‌بورژوائی جدا شده و به‌طور مستقل خود را بر پایه‌ی طبقاتی متشکل می‌سازد، هرچند که از دیدگاه نظریه‌ای به دریافتی روشن نائل نیامده است. بین‌الملل دوم تا سال ۱۹۱۴ نماینده‌ی دورانی است که در جریان صعود سرمایه‌داری و گسترش دموکراسی بورژوائی در یک دسته از ممالک، نهضت کارگری این کشورها خود را در احزاب و سندیکاها توده‌ای متشکل ساخته و مارکسیزم در این جنبش کارگری حاکمیت می‌یابد. بین‌الملل سوم - فقط در پنج سال اول عمر آنکه صاحب خصلت واقعی یک بین‌الملل کمونیستی بود - حامل دوران پیروزی انقلاب اکتبر و نخستین یورش‌های امواج انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان است. تا زمانی که بین‌الملل سوم نیروهای مستعد لازم برای پاک‌سازی از قشر آلوده‌ی بوروکراتیک و اصلاح آن را در بطن خود داشت، اپوزیسیون تروتسکیستی با ایجاد قطب دیگری کاملاً مخالف بود زیرا که از نظر آن چنین کاری به انحراف و اسراف نیروهای انقلابی منجر شده و ایشان را به اجراء تکالیفی برون از آنچه که هنوز مرکز بین‌المللی انقلاب سوسیالیستی به‌شمار می‌رفت، وا می‌داشت. هنگامی که پرولتاریای آلمان

مغلوب نازیزم گردید و بین الملل کمونیست بی جرعه ای تردید به پشتیبانی از سیاست استالین، که در این شکست مسئولیتی سنگین به عهده داشت، ادامه داد، هرگونه سعی در زنده نگاه داشتن بدنه ای که این چنین بی جانی خود را به اثبات رسانده بود، بی فایده گشت. زمان بنیانگذاری یک بین الملل انقلابی جدید فرا رسیده بود اما وقت دقیق باروری طرح آن نمی توانست از پیش معلوم گردد. به هر تقدیر می بایست بلافاصله همه ی نیروهای خود را به انجام این مهم گماشت.

باید به این نکته توجه نمود که زمانی که ما نیروهای خود را در جهت ساختن بین الملل چهارم و احزاب جدید انقلابی به کار انداختیم، عملاً هیچیک از آنانی که قبلاً سیاست ما را در مورد اصلاح بین الملل کمونیست محکوم کرده و در مقابله با ما ایجاد بین الملل چهارم را به مثابه ی راه حل سفارش نموده بودند، در انجام این مهم به ما نپیوستند. غالب ایشان به تشکیل گروه بندی های "چپ افراطی" ادامه دادند. این امر ثابت می کند که میان ما و کسانی که در آن زمان بر ما خرده می گرفتند، اختلافات نظری بسیار عمیق تر از اختلافات مربوط به اصلاح امکانپذیر بین الملل کمونیست موجود بود. در واقع امر، اینگونه اختلافات از نظریات کاملاً متفاوت درباره ی مفهوم حزب و روابط آن با طبقه ی کارگر نشأت می گرفتند.

فصل چهارم:

از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ تهیه ی مقدمات تشکیل بین الملل چهارم

بین سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸ در وضع اقتصادی کشورهای سرمایه داری اندکی بهبود حاصل شد که تا اندازه ی زیادی مدیون تدارکات مربوط به جنگ جهانی آینده بود. از جانب جنبش های توده ای فرانسه (ژوئن ۱۹۳۶) و اسپانیا سدی در برابر گسترش فاشیزم در اروپا ایجاد نگردید و در اسپانیا فاشیزم به یک جنگ داخلی دامن زد که برای توده های کارگری پایانی فاجعه آمیز داشت. در خاور دور، ژاپن وارد جنگ با چین شد، جنگی که برایش فرجامی نداشت. در اتحاد شوروی، اجراء برنامه های پنج ساله با فشار مهیب به سطح زندگی و آزادی توده های زحمتکش و با نابودی کادرهای قدیمی حزب بلشویک و تمام نیروهای انقلابی پیشرو همراه بود. جدائی سال های پیشین میان احزاب سوسیالیست و کمونیست جای خود را به نوعی سیاست "اتحاد طلبی" جهت ایجاد "جبهه های خلق" داد. اینگونه سازش طبقاتی این احزاب با فراکسیون های بورژوازی نتایجی به بار آورد که مانند دوره ی قبل برای سوسیالیزم مصیبت آمیز بودند.

* * *

بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ عواقب بزرگ سیاسی خود را از سال های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ به بعد نمایان ساخت.

در پایان سال ۱۹۳۲ فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحده گردید و به منظور تحرک دادن به اقتصاد آن کشور سیاست توافق جدید New Deal را مستقر ساخت. این سیاست به نضج جنبش سندیکائی ایالات متحده، که طبقه ی کارگر آن تا آن زمان تحت سلطه ی سندیکاهای مجزّا و بسته Corporatif بوده و کارگران کارخانه های بزرگ آن نتوانسته بودند خود را متشکل سازند، یاری کرد. ایجاد [سندیکای] C. I. O. و سائل تحقق این امر را فراهم ساخت. اما این تغییر وضع عواقب فوری ای در خارج از ایالات متحده به دنبال نداشت. پرولتاریای آمریکا هنوز در زمینه ی سیاسی قدم بزرگی بر نداشته است و این امر به نحو قریب به یقین با بروز بحران بزرگ بعدی که در ایالات متحده الزاماً ریشه ی منحصرأ اقتصادی نخواهد داشت، میسر خواهد بود.

در اوایل سال ۱۹۳۳ به دنبال عواقب حاصله از ترکیب سیاست های دو رهبری کارگری، رفورمیستی و استالینیستی، هیتلر قدرت را در آلمان بدست گرفت. دو حزب فوق، به دلائل و به وسائل مختلف، با سیاست اتحاد عمل کارگران مخالفت ورزیدند. هر دو از راه های مختلف به سستی و حالت انفعالی و عدم میل به مقاومت جمیع پرولتراهای آلمانی در برابر رشد جنبش هیتلری دامن زدند. هر دو مانند دگانداران رقیب عمل کردند و به منافع دسته ای متخالف خود در برابر منافع طبقه ای که ادعای تعلق به آن را داشتند، ارجحیت دادند. با ظهور هیتلر بر مسند قدرت نقطه ی عطفی در جهت کلی

سیاست سازمان ما به وقوع پیوست. ما بدین ترتیب مبارزه برای اصلاح بین‌الملل سوم را رها کردیم و هم خود را متوجه ساختمان بین‌الملل چهارم و احزاب انقلابی جدید نمودیم.

این تصمیم همچون وحی ناگهان از آسمان نازل نشد. در اولین ماه‌های سال ۱۹۳۳ ما از مبارزه جهت اصلاح حزب کمونیست آلمان دست کشیدیم زیرا حزبی که در چنین موقعیت و خیمی به عجز در آمده بود، به وضوح از دیدگاه تاریخی محکوم بود (رجوع کنید به مقاله ی تروتسکی: طبقه‌ی کارگر آلمان دوباره به پا خواهد خاست، حزب کمونیست آلمان هرگز). ما منتظر بودیم تا از واکنش‌های موجود در دیگر احزاب کمونیست و هم در درون بین‌الملل کمونیست آگاهی حاصل کنیم. اما واکنش‌های بین‌الملل ناچیز بود و کمیته‌ی اجرایی بین‌الملل کمونیست به اتفاق آراء با گزارش هکرت Heckert که بر تمامی سیاست قبلی استالین در آلمان صحه می‌گذاشت، موافقت کرد و حال آنکه غالب رهبران احزاب کمونیست در باطن نسبت به این سیاست خصومت می‌ورزیدند. بدینسان استالینیزم به طور قطعی بر بین‌الملل کمونیست غلبه یافته بود و این بین‌الملل، به مثابه‌ی بین‌الملل انقلابی پرولتاریا، دیگر زنده نبود.

به دنبال رأی کمیته‌ی اجرایی بین‌الملل سوم، جنبش ما در یک پلنوم بین‌المللی در تابستان ۱۹۳۳ تقریباً به اتفاق آراء تصمیم به تغییر مشی بین‌المللی خود گرفت.

تا این تاریخ ما همواره از اصلاح بین‌الملل کمونیست و حزب بلشویک و دولت شوروی سخن رانده بودیم بدون آنکه در مباحثات خود فرقی میان آن‌ها قائل شویم. جهت‌گیری ما به سمت ساختن احزاب جدید انقلابی و سپس ایجاد

یک حزب جدید در ا-ج-ش-س محتاج روشن ساختن موضع ما در برابر دولت شوروی بود. ما در این زمان میان اصلاح حزب بلشویک، که از آن پس دیگر غیرممکن بود، و اصلاح هنوز امکانپذیر دولت شوروی که یک دولت کارگری باقی مانده بود تمایزی دقیق قائل شدیم. چندی بعد، در سال ۱۹۳۵، نظرات ما در این باره تحول یافت و به تأیید ضرورت یک انقلاب سیاسی در ا-ج-ش-س (که به یک دولت منحط کارگری مبدل شده بود) منجر گردید. انقلاب سیاسی و نه اجتماعی، چرا که مسأله دیگر عبارت از ویران ساختن اساس مناسبات تولیدی در اتحاد شوروی نبود. مسأله عبارت بود از درهم شکستن قدرت مطلق بوروکراسی و استقرار مجدد دموکراسی کارگری.

مسأله، مسأله‌ی کشوری بود که مناسبات تولیدی آن با مناسبات تولیدی کشورهای سرمایه داری تفاوت داشته و مطابق با جامعه ای در حال گذار به سمت سوسیالیزم (اشتراکی شدن وسائل تولید و مبادله، انحصار تجارت خارجی، برنامه گذاری اقتصادی)، ولی جامعه ای که در آن پرولتاریا و توده‌های زحمتکش از قدرت و از هرگونه حقوق دموکراتیک که به ایشان اجازه‌ی تغییر و اصلاح وضع موجود را بدهد، محروم بودند. تروتسکی در این زمان خاطرنشان ساخت که در تاریخ انقلابات بورژوازی و به ویژه با وجود تمامی آنچه که انقلاب کبیر فرانسه به انجام رسانده بود، دو انقلاب دیگر، یکی در سال ۱۸۳۰ و دیگری در سال ۱۸۴۸، ضروری بود تا این انقلاب از نقطه نظر بورژوازی تکامل پذیرد. تروتسکی عقیده داشت که انقلاب اکتبر نیز برای تکامل خود نیاز به یک انقلاب دیگر دارد که هدف آن تغییر روابط بنیادی تولیدی نبوده، بلکه برقراری دموکراسی سوسیالیستی درون دولت کارگری می باشد.

"انقلابی که بوروکراسی علیه خود مهیا می سازد یک انقلاب اجتماعی نظیر انقلاب اکتبر نخواهد بود: مسأله عبارت از تغییر شالوده‌ی اقتصادی جامعه و جانشین ساختن شکلی از مالکیت به جای شکل دیگری از آن نخواهد بود. تاریخ علاوه بر انقلابات اجتماعی که رژیم بورژوائی را جانشین فنودالیزم ساخته اند، انقلابات سیاسی نیز به خود دیده است که بدون دست یازی به اساس اقتصادی جامعه، اشکال کهن حکومتی را ویران نموده اند (۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ در فرانسه، فوریه ۱۹۱۷ در روسیه). انهدام قشر بناپارטיستی طبعاً عواقب عمیق اجتماعی به دنبال خواهد داشت اما اینگونه عواقب از چارچوب دگرگونی سیاسی خارج نخواهد گردید [...]. پرولتاریای یک کشور عقب مانده به اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان دست زده است. این پرولتاریا به نحو قریب به یقین مجبور خواهد بود بهای این امتیاز تاریخی را با یک انقلاب دوم علیه استبداد بوروکراتیک بپردازد"^۸.

عقیده ی تروتسکی در باره ی یک انقلاب جدید، یعنی یک انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی، بمدت درازی بصورت یک عقیده ی نظریه ای صرف، و مختص جنبش تروتسکیستی باقی ماند. از وقتی که بحران بین المللی استالینیزم شروع شده است، این عقیده از چارچوب نظریه خارج گردیده و طرح واقعی به خود گرفته است؛ همچنین گروه های غیرتروتسکیستی این نظریه را به آشکالی درهم ریخته اقتباس کرده و آن را به حساب خود گذاشته اند. دوره ی قبلی تاریخ ما بیش از هر چیز با شکل گیری جنبش با تمامی استحکام مرام آن مشخص می شد.

^۸ - انقلابی که به آن خیانت شد، اثر لئون تروتسکی، فصل ۱۱، "وقوع یک انقلاب جدید اجتناب ناپذیر است".

در دوره ی جدید ما بر آن نرمش سازمانی فراوانی افزوده ایم. به وقت مبارزه برای اصلاح بین الملل سوم، ما خود را با شدت و حدت تمام از همه ی جریان هائی که بر سر مسأله ی اصلاح آن مواضع هر چقدر هم کم متزلزلی داشتند، جدا کردیم. اما تصدیق این امر که بین الملل سوم دیگر اصلاح پذیر نیست نشاندنده ی نزول فراوان آگاهی انقلابی می بود و در آن زمان پیش بینی آینده ی یک بین الملل انقلابی جدید و احزاب انقلابی جدید، و طرق تشکیل آن ها، میسر نبود. البته قصد ما حاکم ساختن برنامه مان به مثابه کامل ترین بیان تجربه ی پرولتاریا در زمان حاضر بود، اما نمی توانستیم طرق دستیابی به مقصود را پیش بینی کنیم، یعنی اینکه نمی دانستیم بنای احزاب انقلابی و تحول روابط ما با دیگر جریان های انقلابی جنبش کارگری چه مسیرهای تشکیلاتی ای را طی خواهد نمود. در این باب دو تجربه- یکی محدود و دیگری بسیار مهم تر- در طول این دوره به کار گرفته شدند.

"بیانیه ی چهارگانه"

از ماه های ژوئیه و اوت ۱۹۳۳، وقتی که حزب I. L. P. [حزب مستقل کارگر] (انگلیسی) از کلیه ی سازمان های خارج از بین الملل دوم و بین الملل سوم دعوت کرد تا به قصد بررسی تغییر اوضاع جهانی و موقعیت جنبش کارگری به دنبال پیروزی هیتلر در کنفرانس آن شرکت کنند، مسأله ی از نو سازماندهی نیروهای انقلابی به طرز مشخصی برای ما مطرح گردید. ما تصمیم به شرکت در این کنفرانس گرفتیم تا بدین وسیله موضع خود را بشناسانیم و سعی کنیم تمام سازمان هائی را که خواستار دفاع از ضرورت وجودی بین الملل چهارم در برابر افکار عمومی کارگران جهان باشند، گرد هم

آوریم. مداخله‌ی ما در این کنفرانس به طرز قابل توجهی با مداخله‌ی بلشویک‌ها در شرایط زمان خود در کنفرانس‌های زیمروالد Zimmerwald و کینتال Kienthal شباهت داشت. این مداخله به "بیانیه‌ی چهارگانه" انجامید که عبارت از سندی بود که از جانب سازمان بین‌المللی ما (جامعه‌ی کمونیست‌های انترناسیونالیست) و S. A. P. (آلمانی) و دو سازمان هلندی O. S. P. و R. S. P. امضاء شده بود.

S. A. P. (حزب سوسیالیست کارگری) بخشی از جنبش سوسیالیستی چپ بود که در طی سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به دنبال انتقاد از سیاست رفورمیستی سوسیال‌دموکراسی آلمان از آن بریده بود. کمی پیش از به قدرت رسیدن هیتلر رهبری این گروه به والخر Walcher و فرولیش Froelich که دو رهبر قدیمی اپوزیسیون کمونیستی راست (براندلری) بودند و از آن جدا شده بودند تا به S. A. P. بپیوندند، محول گردیده بود. O. S. P. یک سازمان هلندی بود که از نقطه نظر منشاء وضعی شبیه به S. A. P. داشت.

R. S. P. (حزب سوسیالیست انقلابی) بدست اسنیولیت Sneevliet مبارز کمونیست پرسابقه رهبری می‌شد که بر سر مسأله‌ی مشی‌سندیکانی در هلند، جایی که وی ریاست سازمان سندیکانی N. A. S. را، که کمونیست‌ها و آنارکو-سندیکالیست‌ها درون آن کنار هم جای داشتند، به عهده داشت، با بین‌الملل کمونیست اختلاف و برخورد پیدا کرده بود. اسنیولیت برای مبارزه علیه دو دسته‌ی بالا مجبور شده بود از فراکسیون صنفی خود، حزب سیاسی تشکیل دهد.

"بیانیه‌ی چهارگانه" ضرورت ایجاد یک بین الملل جدید و احزاب انقلابی جدید را اعلام کرد و نکات اساسی مربوط به پایه گذاری آن را تعیین کرد. این برنامه به نحو تام شامل برنامه‌ی ما نمی‌گشت اما جوهر آن را در خود داشت. نتایج "بیانیه‌ی چهارگانه" در مقیاس جهانی اندک بود. در این میان دو سازمان هلندی فوق الذکر میتینگ‌های مشترک ترتیب دادند و در یکدیگر ادغام شدند و R. S. A. P. (حزب سوسیالیست انقلابی کارگری) را بوجود آوردند که بعداً به جنبش ما پیوست و به هنگام انقلاب اسپانیا که در جریان آن به پشتیبانی از P. O. U. M. برخاست، از ما جدا شد. مخالفین این مشی در درون R. S. A. P. متشکل از جوانانی تحت رهبری سانتن Santen بودند. در زمان جنگ همین جوانان بودند که بخش بین الملل چهارم را در هلند تشکیل دادند. ه-اسنیولیت که رهبری R. S. A. P. را به عهده داشت و در مواقع جنگ اسپانیا به خاطر اختلافش با سیاست جنبش طرفدار بین الملل چهارم با این جنبش قطع رابطه کرده بود، با این حال همواره خیلی نزدیک به آن باقی ماند. وی در زمان جنگ بدست نازی‌ها تیرباران شد و قهرمانانه جان سپرد.

و اما در مورد رهبران S. A. P.؛ اینان در زمان پناهندگی در مهاجرت به سانتریست‌های علاج ناپذیری مبدل گشتند. اینان به زودی پس از امضاء "بیانیه‌ی چهارگانه" وحشی‌ترین دشمنان تروتسکیزم شدند و بانی تمامی تجمعات و تشکیلات سانتریستی (دفترخانه‌ی لندن و غیره) گردیدند. این دستجات سانتریستی در دوره‌ی ما قبل جنگ جهانی دوم اغتشاش فکری غیرقابل توصیفی را در محافل پیشرو پراکندند.^۹ پس از جنگ، والخر در آلمان

^۹ - به قسمت (صعود فاشیزم و جنگ) در همین فصل رجوع کنید.

شرقی کارمند دولت شد ولی فرولش برعکس به طرفداری از جنبش ما پرداخت.

طرح اولیه‌ی برنامه‌ی انتقالی

قبل از پرداختن به تجربه‌ی دوم که از بسیاری نظرات مهم ترین تجربه در امر ایجاد حزب انقلابی به شمار می رود، چند کلمه‌ای در باب موقعیت سیاسی حادث از کسب قدرت هیتلر سخن گوئیم.

با پیروزی نازیسم هرگونه چشم انداز انقلابی در آلمان برای یک دوره‌ی کامل از میان رفت. رشد ارتجاع در نقاط دیگر اروپا تشدید شد. اما این امر بدون برخورد با مقاومت عملی نگردید.

در اتریش که سوسیال دموکراسی طبقه‌ی کارگر را تحت انحصار خود داشت، ارتجاع روحانیت به رهبری دولفوس **Dolfus** به تحریک کارگران پرداختند و کارگران اسلحه بدست گرفتند و به مدت یک هفته در فوریه‌ی ۱۹۳۴ تحت رهبری سوسیال دموکرات ها در خیابان ها جنگیدند. سرکوبی پرولتاریای اتریش بدست دولفوس راه را برای پیروزی نازی ها در این کشور باز کرد. و آن ها هم پس از کشتن دولفوس و نابود کردن حزب او، در اتریش مستقر شدند.

مرکز جنبش کارگری اروپا پس از ۱۹۳۳ به فرانسه منتقل شد. پیروزی هیتلر تعادل سیاسی اروپا را که در سال ۱۹۱۸ با پیمان ورسای برقرار شده بود، به هم زد و این امر بحران وحشتناک ترین رژیم را که فرانسه به خود دیده است، و تا زمان حاضر ادامه دارد، آشکار ساخت. برای اولین بار آشکار شد که فرانسه دیگر یک قدرت درجه اول نیست. سرمایه داری فرانسه برای

برقراری مجدد مواضع خود، و یا در واقع برای حفظ آن ها، راه دیگری جز تقلیل سطح زندگی توده ها نیافت و این امر تنها از راه استقرار یک "دولت قوی" ممکن بود. سرمایه داری فرانسه با کودتای ارتجاعی ۶ فوریه ۱۹۳۴ سعی کرد تا خود را از قید آشکال پارلمانی برهاند. اما از نقطه نظر بورژوازی کوشش مزبور نابهنگام بود. این واقعه به معنای مستقیم کلمه ضربه‌ی شلاقی برای طبقه‌ی کارگر فرانسه به شمار می رفت. کارگران فرانسوی با احساس خطر بروز فاشیزم سربلند کردند و بدینسان کشش سیاسی بسیار سختی در این کشور به وجود آمد.

ما علیه خطر روزافزون فاشیزم جبهه‌ی واحد سازمان های کارگری را در فرانسه پیشنهاد می کردیم. اما برای آنکه این امر عملی باشد می بایست یک برنامه‌ی عمل عرضه کرد که براساس آن بسیج توده های کارگر به منظور رهائی از وضعی که سرمایه داری برایشان ایجاد کرده بود، امکانپذیر باشد. در این زمان (یعنی در بهار ۱۹۳۴) بود که با همکاری تروتسکی اولین برنامه‌ی عمل بلشویک-لنینیست ها تحریر شد. اهمیت این سند در آن است که اولین طرح برنامه‌ی انتقالی را تشکیل می دهد. در سال بعد، رفقای بلژیکی برنامه‌ی مشابهی را تهیه کردند (علیه مصوبات دولت در آن کشور)، و به همینگونه رفقای دیگری در کشورهای دیگر به این مهم پرداختند به نحوی که برنامه‌ی انتقالی ای که در سال ۱۹۳۸ از طرف کنگره‌ی بنیاد بین الملل تصویب گردید هیچگونه جنبه‌ی فی البداهه نداشت و حاصل تجارب بخش های مختلفی بین الملل بود.

چنانکه اشاره نمودیم، سازمان تروتسکیستی فرانسه، جامعه‌ی کمونیست Ligue Communiste مبارزه‌ی تبلیغاتی پیگیری را برای جبهه‌ی واحد

سازمان داد و در عرض یک هفته پس از روز ششم فوریه به ایجاد یک جبهه‌ی واحد با فدراسیون سین Federation de la Seine وابسته به حزب سوسیالیست که تحت نفوذ مارسوپی و Marceau Pivert قرار داشت، نائل آمد.

از فوریه‌ی سال ۱۹۳۴ فشار توده‌ها برای تحقق اتحاد عمل شدیدتر شد. در ژوئیه‌ی همان سال رهبری‌های سوسیالیستی و استالینیستی زیر فشار مزبور مجبور به امضاء یک پیمان اتحاد عمل گردیدند. این پیمان متکی به هیچگونه سیاست انقلابی مشخص نبود اما خود همین که دو رهبری فوق، که در طول آن همه سال سرسختانه با یکدیگر در حال جدال بودند، طبقه‌ی کارگر را به تشکیل یک جبهه‌ی مشترک علیه دسته‌های ارتجاع فراخواندند، میان توده‌های زحمتکش شوق عظیمی ایجاد گردید.

این پیمان همچنین نتیجه‌ی دیگری داشت که به ما مربوط می‌شد. در عین آنکه مبارزه‌ی ما برای برقراری جبهه‌ی واحد حزب کمونیست - حزب سوسیالیست تا حدی به پیروزی رسید، نتایج آن برای سازمان ما به نحو غیرمنتظره‌ای زیان آور بود. تمام طرفدارانی که پیدا کرده بودیم، بخشی در حزب کمونیست و بخش خیلی بزرگ‌تری در حزب S. F. I. O. که تعداد زیادی عضو جدید و اکثر کارگری را که اکثراً از مبارزین سابق حزب کمونیست بودند، به خود جلب کرده بود، از ما رو برگرداندند، و این کار را نه از روی خصومت بلکه به علت فقدان یک دید سیاسی روشن در مورد ضرورت حزب انقلابی - مخصوصاً در هنگام تحقق جبهه‌ی واحد - و به علت جاذبه‌ی شدید جبهه‌ی واحد احزاب کمونیست و سوسیالیست انجام دادند.

جلسات ما دیگر شرکت کنندگان کثیری نداشت و سازمان ما بار دیگر مانند قبل به انزوای عمیقی گرفتار آمد و به طرز اجتناب ناپذیر دچار بحران گردید. ما به جستجوی راه خروج از این افراد و طرق برقراری رابطه و تماس با جنبشی توده ای که تا آن زمان نظیرش در فرانسه دیده نشده بود و شدتش روز به روز بیش تر می شد، و به دنبال امکانات همگامی با توده ها در تجربیات روزمره اشان پرداختیم.

"آنتریزم"

در اینجا بود که دومین تجربه ی بزرگ سازمان ما به قصد بنای یک حزب انقلابی صورت پذیرفت. برای ایجاد یک سازمان نیرومندتر راه عبور از مرحله ای انتخاب شد که در طی آن گروه تروتسکیست با دخول در یک حزب کارگری توده ای استقلال سازمانی خود را به نحو موقت از دست داد. تحت تشویق شخص تروتسکی مسئله ی وارد شدن جامعه ی کمونیست در حزب سوسیالیست وقت (S. F. I. O.) مطرح شد و در سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۳۴ درباره ی آن تصمیم مثبت اتخاذ گردید. این سیاست، که به "آنتریزم" (دخول گرانی) معروف است، بعداً به کشورهای دیگر نیز گسترش یافت. این سیاست در ابتدا به اختلافات عظیم و حتی انشعاباتی در داخل سازمان بین المللی ما دامن زد. پلنوم بین المللی در اکتبر ۱۹۳۴ سیاست دخول تروتسکیست های فرانسوی در S. F. I. O. را پس از مقاومت های بسیار زیاد تصویب نمود. از آن تاریخ تا به امروز این تاکتیک از طرف بخش عظیم جنبش تروتسکیستی پذیرفته شده است.

فعالیت گروه بلشویک- لنینیست ها^{۱۰} درون S. F. I. O. در طول دوره‌ی نخست با برجستگی سیاسی قابل ملاحظه‌ای انجام گرفت و به این گروه اجازه داد تا به تجدید صفوف سازمانی خود از طریق جلب جوانان بسیاری و بخصوص کل گرایش جوانان سوسیالیست که تحت عنوان «جوانان سوسیالیست انقلابی» گرد هم آمده بودند، نائل آید. برعکس: خروج ما از S. F. I. O. به هنگام تشکیل جبهه‌ی خلق در شرائط بسیار نامناسبی صورت گرفت و انشعاب بلشویک- لنینیست ها که در این دوره به وقوع پیوست موجب از دست دادن بخشی از ثمرات زمان دخول گردید.

در کشورهای دیگر، منجمله در بلژیک و ایالات متحده سیاست دخول به بهترین نتایج ممکنه دست یافت. در بلژیک سازمان ما که صاحب پایه‌ی کارگری در معادن شهر شارلروآ Charleroi بود پایه‌ی نیرومند دیگری میان کارگران ناحیه‌ی بوریناژ Borinage بدست آورد. در ایالات متحده، پس از جدائی سازمان ما از حزب سوسیالیست، این حزب از شدت ضربه‌ی وارده دیگر قد راست ننمود^{۱۱}. برعکس در اسپانیا نین Nin و آندراده Andrade که با ورود تروتسکیست های فرانسوی به داخل S. F. I. O. مخالفت ورزیده بودند بزودی براساس یک برنامه‌ی غلط با بلوک کارگران و دهقانان کاتالونی Catalogne به اتحاد پرداختند و بدین ترتیب سازمان P. O. U. M. را بنا نهادند. این سازمان هیچگاه از چارچوب ساتنریزم بیرون نیامد.

^{۱۰} - این نامی بود که از طرف سازمان تروتسکیست ها به هنگام ورود آنان به داخل حزب سوسیالیست انتخاب گردید.

^{۱۱} - در این باره به کتاب ج- پ- کانون، تاریخ جنبش تروتسکیستی در آمریکا، رجوع کنید.

صعود فاشیزم و جنگ

علیرغم افزونی پیرامانی مبارزات کارگری و به ویژه جنبش ژونن ۱۹۳۶ در فرانسه و چند مورد نظیر آن در چند کشور دیگر، و جنگ داخلی اسپانیا، صعود فاشیزم و نزدیک شدن جنگ جدید امپریالیستی به مقیاسی جهانی بر سراسر این دوره حاکم بوده است.

در طی این دوره سه مبارزه بزرگ فعالیت اصلی جنبش ما را تشکیل می‌دادند:

۱- مبارزه علیه سیاست جبهه‌ی خلق، خصوصاً در مورد فرانسه و اسپانیا. سازمان‌های ما با آن حدتی که از یأس بر می‌خیزد تا آخرین دم با این سیاست سازش طبقاتی که از راه آن استالینیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها – اینبار به شکل متحد و با کنار گذاشتن نزاع‌های خود بدترین مصیبت‌ها را برای جنبش کارگری آماده می‌ساختند، درنوردیدند. در این رابطه جبهه‌ی خلق مُشخص اولین دوره‌ی بزرگ سیاست سازش طبقاتی استالینیست‌ها است. استالینیست‌ها با این حال، بجز به نحوی بسیار محدود در اسپانیا، هیچگونه مشاغل وزارتی اختیار نکردند. این سیاست فقط در دوره‌ی دیگری از تاریخ سازش طبقاتی استالینیست‌ها، یعنی بعد از جنگ جهانی دوم صورت عمومی بخود گرفت.

جبهه‌ی واحد کارگری و جبهه‌ی خلق دو مفهوم کاملاً متضاد هستند. از زمان سومین کنگره‌ی بین‌الملل کمونیست، یعنی از سال ۱۹۲۱ به بعد مفهوم جبهه‌ی واحد اتحاد عمل سازمان‌های بزرگ کارگری جهت نیل به اهداف مشترک و کمابیش وسیع آن بوده است. تا قبل از سال ۱۹۳۳، تروتسکیست‌ها از جبهه‌ی واحد احزاب کمونیست و سوسیالیست در آلمان علیه گسترش نازیسم دفاع کردند. جبهه‌ی واحد سازمان‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر عموماً

چیز مثبتی است به شرطی که مخمّر انقلابی درون آن بتواند آزادانه عمل کند. این امر هرگز در مورد یک جبهه‌ی خلق که نوعی دسته‌بندی سیاسی و بلوکی از احزاب کارگری رفورمیستی و جناح‌هائی از بورژوازی است، صادق نیست. در اینگونه موارد این بلوک بر اساس یک برنامه‌ی بورژوائی، یک برنامه‌ی سازش طبقاتی، برقرار می‌شود.

استالینیست‌ها چنین مشی‌ای را این طور توجیه می‌کنند که طبقه‌ی کارگر نباید خود را از خرده بورژوازی جدا نماید و نباید خرده بورژوازی را با خواست‌ها و مقاصد سوسیالیستی خود و با توسل به زور و غیره بترساند. بنا به تعریف استالینیست‌ها، هدف از سیاست جبهه‌ی خلق قرار بود یک نوع چاپلوسی در برابر خرده بورژوازی و عادت دادن آن به هم قدمی با احزاب کارگری و ایجاد گونه‌ای "دموکراسی" هر چه وسیع تر باشد که سرانجام از این راه به سوسیالیزم ختم گردد. اما همه‌ی این استدلال‌ات نادرست‌اند. ابتدا بساکن نباید خرده بورژواها را با احزابی - نظیر حزب رادیکال فرانسه - یکی دانست که به سرمایه داری تعلق دارند ولی مشتریان انتخاباتی‌اشان از خرده بورژوا تشکیل یافته‌اند. اینکه طبقه‌ی کارگر با رقیق کردن برنامه‌ی خود جذابیت بیش‌تری برای این اقشار خواهد داشت، اصولاً با حقیقت وفق نمی‌دهد. اینکه خرده بورژوازی به طور ویژه‌ای طرفدار اصول پارلمانی و انتخاباتی و مخالف اعمال زور است، از واقعیت به دور است. مثال نازی‌ها در آلمان به طرز برجسته‌ای خلاف این امر را نشان می‌دهد: نازی‌ها به وحشیانه‌ترین وجهی به جبر توسل جستند و به عوامفریبی "سوسیالیستی" پرداختند بدون آنکه از افزودن لفظ "سوسیالیست" به نام حزب خود ابائی ورزند. خرده بورژوازی را نمی‌توان با عبارات لطیف و شیرین مجذوب خود ساخت. این

قشر اجتماعی ای که شامل خرده بورژوازی است دارای ثبات سیاسی نیست. این قشر همواره در حال نوسان است و در نوسانات خود جلب آنانی می شود که از خود قدرت نشان بدهند. تمام کارگرانی که در اعتصابات شرکت داشته اند در این باره تجربه ی روشنی دارند. وقتی که اعتصابیون خود را راسخ نشان می دهند، مغازه داران کوچک اغلب نسبت به آنان رویه همدردی را در پیش می گیرند اما به محض ظهور علانم تردید و عدم تصمیم به فوریت از ایشان رو بر می گردانند. "جبهه های خلق" به سبب حضور و فشار سیاستمداران بورژوا بر آن ها، همواره با تردیدها و عدم ایستادگی خود مشخص شده اند. طبقه ی کارگر نمی تواند بخشی از طبقات میانه را به دنبال خود بکشد و یا بخش دیگری از آنان را بیطرف نماید، مگر آنکه قدرت، عزم راسخ و مصمم بودن خود را به اثبات برساند.

۲- مبارزه علیه سائتریزم، به ویژه از طریق افشاء سیاست دفترخانه ی لندن Bureau de Londres و سازمان های سائتریستی نظیر P. O. U. M. (در اسپانیا)، I. L. P. (در انگلستان)، S. A. P. (در آلمان)، و N. A. P. (در نروژ)^{۱۲}.

مبارزه علیه سائتریزم همچنین شامل تجربه ی دخول در P. S. O. P.^{۱۳} بود که چندان با موفقیت روبرو نگردید (به دلیل حالت از هم پاشیدگی جنبش تروتسکیستی در این زمان در فرانسه).

^{۱۲} - این سازمان آخری حزب توده ای بود که از "دفترخانه ی لندن" جدا شد و از آن پس نقش سوسیال دموکراسی را در کشور خود ایفا نمود.

^{۱۳} - این حزب از جانب گرایش "چپ انقلابی" S.F.I.O. [حزب سوسیالیست فرانسه] پس از اخراج آن از این حزب توسط بلوم Blum به هنگام از هم پاشیدگی جبهه ی خلق، تشکیل گردید. این حزب توسط مارسو پی و Marceau Pivert رهبری می شد. نامبرده پس از جنگ به "خانه ی قدیمی" بازگشت و تا پایان عمر خود را یک ضد تروتسکیست دو آتشه نمایاند.

در ادبیات مارکسیستی لفظ "سانتریست" معرف هر نوع جریان یا گروهی است که میان مارکسیزم انقلابی و رفورمیزم در نوسان است. بنا بر این، این عنوان بر سازمان های بسیار گوناگونی اطلاق می شود. سازمان های توده ای سانتریستی نظیر حزب سوسیالیست مستقل آلمان U. S. P. D. وجود داشته اند که به هنگام جنگ جهانی اول از سوسیال دموکراسی جدا شد و بخش اعظم آن در سال ۱۹۲۰ وارد حزب کمونیست آلمان گردید.

اما در داخل جنبش کارگری گروه های کوچکی هم وجود دارند که از نقطه‌ی نظر سنتی و از بدو تولد خود دارای خصوصیت سانتریستی بوده اند. در دوره‌ی ما قبل جنگ جهانی دوم این گروه ها سعی در بیرون کشیدن توده ها از دست احزاب قدیمی کردند بدون آنکه یک برنامه‌ی متجانسی را به عنوان پایه‌ی یک بین الملل انقلابی جدید ارائه دهند (این نوع برنامه برایشان جنبه‌ی "فرقه گرایی" تروتسکیستی داشت!) . اینان البته به هدف خود دست نیافتند اما جوهر فعالیتشان در گذاشتن انواع مواع در برابر توضیح نظریه ای و سیاسی در میان مبارزین پیشرو که از احزاب قدیمی بیزار بوده و بواسطه‌ی فرونشینی هول آور جنبش کارگری جهت سیاسی خود را از دست داده بودند، خلاصه گردید.

در جریان جنگ جهانی، دفترخانه‌ی لندن نشانی از حیات نمودار نداشت و S. A. P. و P. S. O. P. نیز به همین منوال بودند. در انگلستان امروزه I. L. P. به بقایای یک اثر تاریخی می ماند.

مبارزه علیه سانتریزم یکی از اساسی ترین و دشوارترین تکالیف مارکسیست های انقلابی را تشکیل می دهد. رفورمیزم صاحب چهره‌ی فاقد ابهامی است که مبارزه‌ی با آن دستکم در میان کارگران مبارزی که به

مطالبات روزمره اکتفاء نمی کنند، به ویژه در دوران عریان شدن تضادهای سرمایه داری، نسبتاً سهل تر است. نبرد کارآ علیه سائتریزم نیازمند چیزی بالاتر از حد افشاء نظریه ای است. برای انجام این امر باید نرمش تاکتیکی عظیمی به کار برد زیرا سائتریزم گوناگون ترین و موج ترین اشکال را به خود می گیرد. سائتریزم به آسانی به عبارت پردازی انقلابی دست می زند و لغت نامه ی مارکسیستی را بطرزی گسترده به وام می گیرد بدون آنکه در غالب مواقع اعمال خود را با گفتار خود مطابق سازد. نمی توان فراموش کرد که سائتریزم کائوتسکی به مدت بیست سال بر بین الملل دوم حاکم بود و نئین خود تا قبل از اوت ۱۹۱۴ کاملاً به آن پی نبرد. در طول سال های متمادی احزاب کمونیست نیز پیش از آنکه کاملاً در رفورمیزم سقوط کنند به اجراء یک سیاست سائتریستی پرداختند که توده های وسیعی را فریب داد. جریان های سائتریستی با ارائه ی راه های میان بُر و با به دور افکندن بخشی از برنامه ی مارکسیزم انقلابی غالباً ادعای توانائی جلب توده های عظیم را دارند. از نقطه ی نظر سائتریست ها عدم اعتقاد به وجود چنین راه های میانی و دفاع از کلیت برنامه ی مارکسیزم انقلابی دال بر «فرقه گرایی» است. اما هیچیک از انقلابات پیروزمند تا به امروز به کشف چنین راه هائی نائل نیامده است و این انقلابات بجای ساده نمودن مارکسیزم انقلابی برعکس آن را بارور ساخته اند. این امر در مورد انقلابات سوسیالیستی پیروزمند در کشورهای از نظر اقتصادی پیشرفته تر و دارای ساختمان پیچیده تر، صادق تر خواهد بود. با برنامه ای تخفیف یافته و با رهبرانی که از جواب گفتن به مسائل پیچیده ی انقلاب عاجزند، انقلاب در اینگونه کشورها هرگز به ثمر نخواهد رسید. شاید با مشکلاتی که در مقابل جنبش تروتسکیستی انباشته شده است. پیش گرفتن

طریقی که کوتاه تر می نماید با بار نظریه ای و سیاسی سبک تر امری فریبنده جلوه نماید. تمام کسانی که از این راه اقدام نموده اند - و از نیم قرن پیش به اینسو از این کسان بسیار بوده اند- به کوچک ترین نتیجه ای نرسیده اند. ولی پیشرفت ساختمان احزاب انقلابی را مانع گشته اند و بسیاری از مبارزین را خاصه در زمانی که ضعف سازمان های تروتسکیستی اجازه ی صف آرائی نیرومندان ای را در برابر تجربیات سائتریستی نمی داده است، از جهت اصلی دور ساخته اند.

۳- مبارزه علیه محاکمات مسکو، مبارزه برای دفاع بدنی و به معنای صحیح کلمه برای دفاع از وجود جنبش ما در برابر طوفان افتراها، تحریکات و وحشیگری های عمومیت یافته و جنایات استالینیستی علیه مبارزین تروتسکیست در یک دسته از کشورها و خارج از روسیه بود. ([نمونه ی قربانیان این جنایات] سدوف Sedoff و-ر- کلمان R. Klement در فرانسه، ن- براون N. Braum و مولن Moulin در اسپانیا، و ا- رایس I. Reiss در سوئیس می باشند).

بین سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ سه محاکمه ی بزرگ در مسکو برقرار شد و مقام دادستانی این محاکمات به عهده ی منشویک سابق ویشینسکی Vichinsky محول گردید. نامبرده کسی است که پس از جنگ به شغل وزارت امور خارجه رسید. در جریان محاکمه ی اول متهمین (منجمله زینوویف، کامنف و ا- ن- اسمیرنوف I. N. Smirnov) "اعتراف" کردند که به سبب تشنگی قدرت علیه استالین توطئه نموده بودند. در جریان محاکمه ی دوم، متهمین (که میانشان پیاتاکوف Piatakov و یاگودا Iagoda، سازماندهنده ی محاکمه ی اول جای داشتند)، "اعتراف" کردند که همراه با محکومین

محاکمه‌ی اول برای استقرار مجدد سرمایه داری در ا- ج- ش- س توطئه چیده بودند. در جریان سومین محاکمه، متهمین (بوخارین Boukharine، راکوفسکی Rakovsky و دیگران) "اعتراف" کردند که همه‌ی ایشان، منجمله آنانی که به دنبال محاکمات قبلی بدست جلاّد سپرده شده بودند، از مدت‌ها پیش جاسوسان گشتاپو Gestapo، اینتاجنس سرویس Intelligence Service، میکادو Mikado و غیره بوده اند. علاوه بر این "محاکمات" مهم‌ترین رؤسای ارتش سرخ (توخاچفسکی Toukhachevsky، گامارنیک Gamarnik و پوتنا Putna) نیز به بهانه‌ی توطئه چینی اعدام شدند. در همه‌ی این محاکمات متهمین اصلی تروتسکی و پسر او لئون سدوف Leon Sedff بودند. تروتسکی به عنوان مأمور دیرینه‌ی ضدانقلاب معرفی گردید. این محاکمات مقدمات قتل تروتسکی و لئون سدوف و تصفیه‌ی دسته‌ی بلشویک‌های قدیمی را که می‌توانستند با بروز مشکلات جنگ قریب الوقوع مرکز یک اپوزیسیون انقلابی را در برابر فراکسیون استالین بنا نهند، آماده نمودند. با وجود مبارزات تبلیغاتی ما و علیرغم اثبات غیرقابل ردّ کمیسیون دیوئی Dewey^{۱۴} مبنی بر اینکه این محاکمات بر دسائس رذیلت‌های سیاسی استوارند، استالین با احرار مهر موافقت نمایندگان سرمایه داران بزرگ آمریکا مانند سفیر آن کشور دیویس Davies، به مقاصد خود دست یافت. تمامی این دوره با دلسردی بسیار عمیق قشر پیشروی طبقه‌ی کارگر که در حال نزول بیش از پیش بود، مشخص

^{۱۴} - این یک کمیسیون متشکل از روشنفکران متمایل به سوسیالیسم و لیبرال بود که اقدام به برپا داشتن یک "محاکمه‌ی متقابل" نمود. این کمیسیون به ریاست دیوئی که یک فیلسوف بورژوا و معروف‌ترین عالم امور تعلیمی در ایالات متحده بود تشکیل گردید و در پایان به بیگناهی تروتسکی رأی داد.

می‌گردد. دردناک‌ترین نمونه برای جنبش ما در این زمان پراکندگی تروتسکیست‌های فرانسوی بود تا جایی که بین الملل در رابطه با فعالیت آنان برای مدتی از خود سلب مسئولیت نمود.

در سال ۱۹۳۶، یک کنفرانس بین‌المللی از هواخواهان بین‌الملل چهارم تشکیل شد. تروتسکی تمایل خود را به اعلام تأسیس بین‌الملل چهارم بازگو داشت اما پیشنهاد وی از جانب این کنفرانس که نام "جنبش برای بین‌الملل چهارم" را برای خود برگزیده بود، پذیرفته نشد.

فصل پنجم:

از بنیاد بین الملل چهارم تا تشکیل کنگره ی دوم جهانی (۱۹۳۸ - ۱۹۴۸)

پیمان مونیخ در سال ۱۹۳۸ پیش درآمد کوتاهی بر یک جنگ جهانی جدید بود. طی شش سال متوالی میلیون ها انسان بسیج، اردوبندی و مسلح شدند و از قاره ای به قاره دیگر گسیل یافتند و در یک سلسله نبردهای بیرحمانه به جان یکدیگر افتادند. تضادهای بین قدرت های بزرگ سرمایه داری هنوز بر تضاد میان تمامی سرمایه داری و اتحاد شوروی پیشی داشت به نحوی که کرملین در ابتدای جنگ از طریق پیمانی با آلمان هیتلری همبستگی یافته بود، پیمانی که می رفت تا در عرض دو سال جای خود را به موافقت نامه هائی با دموکراسی های امپریالیستی دهد. و این نوع سازش بود که به نهضت مقاومتین ذات طبقاتی مبهمی بخشید. در جریان جنگ جنبش های توده ای شروع به خارج شدن از حوزه ی کنترل "قدرت های بزرگ" کردند. مستعمرات با استفاده از شکست های پی در پی متروپل ها شروع به قیام کردند. اتحاد شوروی در پایان جنگ منطقه ی نفوذی را در اروپای شرقی اشغال نمود که ماهیت اجتماعی آن تنها در دوران بعدی مشخص گشت. بین الملل سوسیالیست در آغاز جنگ عمداً دست به خودکشی زد و بین الملل

کمونیست در سال ۱۹۴۳ بدست استالین منحل گردید. احزاب قدیمی کارگری، احزاب سوسیالیست و کمونیست، که در طول دوره‌ی جنگ در اردوهای مختلف منقسم گشته بودند با سیاستی هر چه راست گرایانه تر سر از جنگ بیرون آوردند.

* * *

بنیاد بین الملل چهارم (برنامه‌ی انتقالی)

کنفرانس بین المللی جنبش تروتسکیستی بار دیگر در سال ۱۹۳۸، به وقتی که فاشیزم و جنگ بر جهان سایه انداخته بود، تشکیل گردید. این در زمانی بود که قرارداد نامه‌ی سازش موقتی میان کشورهای سرمایه داری در مونیخ به امضاء رسید. تروتسکی بار دیگر مسأله‌ی ایجاد بین الملل چهارم را مطرح کرد و متن برنامه‌ی انتقالی را که برای یک دوره‌ی کامل پایه‌ی فعالیت بین الملل چهارم گردید به این کنفرانس عرضه داشت. این کنگره همچنین یک قطعنامه تحت عنوان "مبارزه‌ی طبقاتی و مسأله‌ی جنگ در خاور دور" را، که در آن جنگ چین علیه ژاپن یک جنگ آزادیبخش ملی توصیف شده بود، تصویب نمود و تروتسکیست ها پشتیبانی خود را از مبارزه‌ی مردم چین اعلام کردند.

در این کنفرانس ما دوباره با این عقیده، که زمان اعلام بنیانگذاری بین الملل چهارم هنوز فرا نرسیده و این امر از جانب توده ها به درستی فهمیده نخواهد

شد و غیره برخورد نمودیم، یعنی با استدلالاتی که موجب ردّ این پیشنهاد در سال ۱۹۳۶ گردیده بود و امروز نیز گاه و بیگاه از افواه می شنویم.

تأسیس بین الملل چهارم به هنگام برداشت قدم قطعی در درون جنبش کارگری اعتراضاتی مشابه با آنچه که در زمان های دیگر به قاعده در آمده بود ایجاد کرد. این مشکل در زمان انشعاب از بین الملل دوم و به منظور ایجاد بین الملل سوم نیز پیش آمده بود. به هنگام تأسیس بین الملل سوم اعتراض بر این اساس بود که به مثابه ی حزب کمونیست توده ای تنها حزب بلشویک وجود دارد، که قدرت را نیز در دست دارد. علیه ایجاد بین الملل چهارم موضوع فرونشینی چشمگیر جنبش کارگری و فقدان سازمان های تروتسکیستی با پایه ی توده ای عنوان شد. اما چکار باید کرد تا که شرایط به نحو مساعد جهت ایجاد سازمان های توده ای تغییر یابد؟ نمی توان از پذیرش هرگونه برنامه و سازمان سر باز زد و منتظر ماند تا که واقعیت عینی بر وفق مراد دگرگون شود. در حقیقت اعتراضاتی از این قبیل برای پوشاندن مخالفت با برنامه و ردّ هرگونه مبارزه برای آن در شرایط بسیار دشوار، به کار می روند.

چرا تروتسکی با چنان پافشاری نیرومند عظیمی بر سر این مسأله اصرار می ورزید؟ چرا اصرار وی تا بدان درجه بود که در فصل نهائی برنامه ی انتقالی جدلی آشکار علیه آنان که با اعلام تأسیس بین الملل چهارم مخالف بودند، گنجانده^{۱۰}؟ واقعیت امر آنست که برای تروتسکی در وهله ی اول مسأله ی ارقام و تعداد نیروها و یا فهم نیت ما از جانب یک توده ی کمابیش

^{۱۰} - "اما شکاکین ساکت نمی مانند و از ما می پرسند: "آیا وقت اعلام وجود بین الملل فرا رسیده است؟- و ما به ایشان چنین پاسخ می گوئیم که بین الملل چهارم نیازی به "اعلام" ندارد. این بین الملل وجود دارد و مبارزه می کند."

وسیع کارگری مطرح نبود و بلکه مسأله‌ی ما پیش از همه و بیش از هر چیز مسأله‌ی چشم انداز و تداوم سیاسی جنبش می بود. تروتسکی از اینکه جنبش کارگری به طور اعم- و جنبش ما به طور اخص- وارد به مرحله ای شدیداً دشوار یعنی مرحله‌ی جنگ امپریالیستی می شد و در جریان این جنگ امکان اعمال فشار بسیار سختی از جانب دشمن طبقاتی و نیروهای فرّار و قدرتمند درون جنبش وجود داشت که قادر می بود سازمان ضعیف الجئه‌ی ما را تجزیه و نابود سازد، آگاهی بسیار روشن داشت. با بررسی رخدادهای درون جنبش ما در طول زمان جنگ می توان نتیجه گرفت که اگر تأسیس بین الملل در سال های شروع جنگ اعلام نمی گردید به هرگونه فشار خارجی و نیروی فرّار داخلی که در آن زمان بروز یافتند، صدماتی بلکه هزار بار بیش تر امکان عمل می داد. در برابر مشکلات حاصل از انزوای ملی و شرائط فعالیت مخفی، چند نفر از مبارزینی، که تحت انواع فشارها قرار داشتند، می توانستند در زندگی سیاسیشان ضرورت دفاع و حفظ سازمان و برنامه‌ی تعیین شده‌ی آن در روزهای ما قبل جنگ را نفی نکنند؟ کدامین از ایشان به تعیین برنامه ای جدید تمایل پیدا می کردند و در این باره می پرسیدند کدامند آن افکار "تازه" ای که می باید بدان آویخت! ما در شروع این کتاب اهمیت تداوم تاریخی جنبش انقلابی را ذکر کرده ایم. تروتسکی با اعلام تأسیس بین الملل چهارم اساساً قصد تضمین این تداوم را در طول دوره ای پرمخاطره داشت. تأسیس بین الملل چهارم نه "زیاده از حدّ زود وقت" بلکه دقیقاً به موقع از طریق کنفرانس سال ۱۹۳۸ اعلام گردید. این تصمیم جهت خلق حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی- این نامی است که بین الملل چهارم به خود داده است- خدمت پر مقداری به جنبش کارگری نمود.

اهمیت برنامه‌ی انتقالی غالباً مورد تأکید قرار گرفته است. این برنامه به پرسش‌های حاد زیر پاسخ می‌دهد: چگونه می‌توان بشریت را از این کابوس بحران‌ها و جنگ‌های جهانی و آشوب مداومی که از پنجاه سال به این طرف در آن غلظه می‌زند، رهانید؟ چگونه می‌توان گذار به سوسیالیزم را ضمانت کرد؟

برنامه‌ی انتقالی در آن واحد برنامه‌ای است برای گردهم آوری کارگران در مبارزه‌ی آنان برای کسب قدرت و هم برنامه‌ای است که بلافاصله پس از نیل به قدرت از جانب کارگران به مورد اجراء در می‌آید.^{۱۶} در دوران صعود سرمایه‌داری در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، احزاب سوسیالیست دارای برنامه‌ای دوگانه بودند: برنامه‌ی حداکثر که شامل خواست‌های جامعه‌ی سوسیالیستی برای دوره‌ای نامحدود بود، و برنامه‌ی حداقل که برای دفاع از خواست‌های فوری به کار می‌رفت و حاوی یک دسته اصلاحاتی بود که مسأله‌ی فتح قدرت را پیش نمی‌نهاد. اما بین‌الملل سوم در همان سومین کنگره خود هم مفهوم برنامه‌ی انتقالی را مطرح کرده بود: "بین‌الملل کمونیست مبارزه برای نیازهای مشخص پرولتاریا را جانشین برنامه‌ی حداقل رفورمیست‌ها و سائریست‌ها می‌سازد و یک دسته مطالبات را که در کلیت خود سازمان‌دهنده‌ی طبقه‌ی کارگرند و مراحل مختلف مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهند، مطرح می‌کند. هر یک از این مطالبات مبین یک نیاز خاص توده‌های عظیم است حتی اگر توده‌ها هنوز آگاهانه به عرصه‌ی مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا نپیوسته باشند."^{۱۷}

^{۱۶} - در این باره به مقدمه‌ی ما بر چاپ جدید این برنامه در سال ۱۹۶۷ رجوع کنید.

^{۱۷} - رساله‌ای در باره‌ی تاکتیک.

برنامه‌ی انتقالی آن چیزی نیست که بتوان برنامه‌ی بنیادی بین الملل چهارم نامید. برنامه‌ی بین الملل چهارم از مجموعه‌ی دروس مبارزه برای سوسیالیزم از بدو پیدایش جنبش کارگری تشکیل می‌گردد. در حال حاضر چنین برنامه‌ای به شکل سندی واحد نوشته نیست اما می‌توان آن را در متون اصلی (کلاسیک‌های مارکسیزم، متن چهار کنگره‌ی اول بین الملل کمونیست، اسناد بنیادی اپوزیسیون چپ و بین الملل چهارم و غیره) جست. در این چهارچوب تاریخی برنامه‌ی انتقالی مهم‌ترین بخش، بخش سیاسی، برنامه‌ی بین الملل چهارم را دربر می‌گیرد که با شروع از آموخته‌های اساسی مارکسیزم برنامه‌ای جهت بسیج توده‌ها، با شروع از سطح آگاهی موجود آنان، در اقدامات عملیشان عنوان می‌کند تا با آموزش آنان از راه اینگونه مبارزات عملی ایشان را به عالی‌ترین سطح آگاهی که منجر به فتح قدرت می‌گردد، برساند.

این برنامه شامل یک سلسله شعارهای مطالباتی، دموکراتیک و انتقالی است که با احتیاجات عظیم‌ترین توده‌های زحمتکش و منطق رشد مبارزه‌ی طبقاتی تطابق دارد. کلید این برنامه را شعار حکومت کارگری تشکیل می‌دهد. به روال کنگره‌های سوم و چهارم بین الملل کمونیست، این شعار نه به مثابه‌ی مترادفی برای دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه همچون یک فورمول انتقالی برای حکومت در درون برنامه‌ی انتقالی به کار گرفته شده است که می‌باید به اقتضای شرائط سازمانی و درجه‌ی آگاهی توده‌ها در نظر آورده گردد. برنامه‌ای که فاقد چشم‌انداز حکومت توده‌های زحمتکش که به اقدامات ضدسرمایه‌داری بپردازد باشد، برنامه‌ی انتقالی نیست.

از زمان تحریر برنامه‌ی انتقالی اعتبار آن به ویژه در اولین سال‌های پس از جنگ به اثبات رسید. در این دوره سازمان‌های سنتی طبقه‌ی کارگر تحت فشار شرائط مجبور شدند بخشی از شعارهای این برنامه را دوباره اختیار کنند. اما این سازمان‌ها با مراقبت تمام از استعمال شعارهای ضدسرمایه داری و شعار حکومت کارگری احتراز جستند. از چند سال پیش، اعتبار این برنامه بار دیگر با به کار گرفتن مستقیم مفهوم "برنامه‌ی انتقالی" از جانب رفورمیست‌ها و سانتریست‌ها تأیید شده است اما مقصود این احزاب و گروه‌ها از اینگونه اطلاق لفظ عقیم ساختن این برنامه و معرفی راه ظاهراً جدیدی (و در بطن رفورمیستی) است که گویا گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم را بدون دگرگونی‌های انقلابی ممکن می‌سازد.

برنامه‌ی انتقالی با توجه به اهمیت آن نمی‌تواند و نباید مانند نوشته‌ای ناملموس در نظر آید. بنیان این برنامه که عبارت از قاعده‌ی کلی بسیج توده‌ها در جهت اکتساب قدرت براساس یک برنامه‌ی ترکیبی مطالباتی است نامشخص باقی می‌ماند اما این مطالبات و ارتباط زنجیری آن‌ها باید هرآینه با شرائط زمانی و مکانی وفق داده شوند.

برنامه‌ی انتقالی از سال ۱۹۳۸ به بعد صفاف ممیزه‌ی سه پاره‌ی جهانی را که انقلاب سوسیالیستی پس از دوران جنگ در آن‌ها ادامه یافت، چنین مشخص می‌ساخت: بخش دول پیشرفته‌ی سرمایه داری، بخش کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، و بخش دول کارگری (در آن زمان تنها یک دولت کارگری وجود داشت که اتحاد شوروی بود).

آزمایش جنگ جهانی

اندکی پیش از وقوع جنگ دبیرخانه‌ی بین‌المللی سازمان به آمریکا منتقل شد.^{۱۸}

این جنگ تلفات قابل ملاحظه‌ای برای جنبش ما به بار آورد که پیش از همه قتل تروتسکی چند هفته پس از تحریر "مانیفست" کنفرانس فوق‌العاده‌ی (ماه مه ۱۹۴۰) بود.

این جنگ همچنین کشتار دست‌جمعی بسیاری از مبارزین جنبش کارگری را در کشورهای اروپایی باعث گردید. اگر فقط به ذکر نام چند تن از رفقای رهبر بسنده کنیم در فرانسه مارسل ایک Marcel Hic و بلاسکو Blasco عضو سابق دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا، در بلژیک لئون لوزوال Leon Lesoil و ا- لئون A. Leon، در یونان پولیوپولوس Pouliopoulos، در آلمان ویدلین Widelin، از این جمله‌اند، وگرنه رقم جان باختگان ما در جنگ دوم جهانی سر به صداها و صداها می‌زند.

اکثر بخش‌های سازمان در کشورهای اروپایی به طرز اساسی دگرگونی یافتند و رهبری‌های این بخش‌ها با ورود عوامل جوان تقریباً به نحو تام تجدید چهره یافتند.

باید علاوه بر حقایق بالا از قطع رابطه‌ی سازمانی بخش‌های مختلف سخن گفت که نتیجه‌ی اقدامات دولت‌های بورژوایی بود (سانسور، عدم امکان مسافرت به خارج و غیره). اینگونه اقدامات اکثر بخش‌های ما را به یک

^{۱۸} - برای کسب اطلاع در باره‌ی این بخش از تاریخ جنبش تروتسکیستی می‌توان به گزارش فعالیت‌های سازمان که از طرف دبیرخانه‌ی بین‌المللی به دومین کنگره‌ی جهانی عرضه گردید رجوع کرد. (نشریه‌ی بین‌الملل چهارم، شماره‌ی مخصوص دومین کنگره‌ی جهانی).

زندگی محلی و محدود در محیطی پر از فشارهای سیاسی عظیم از جانب ارتجاع و مملو از اخبار و اطلاعات مغرضانه، و دور از هرگونه مرکز بین‌المللی که قادر به حداقل عملکرد طبیعی باشد، محکوم ساخت.

دبیرخانه‌ی بین‌المللی در آمریکا جز با چند کشور وابسته به ارودی "متحدین" نتوانست رابطه برقرار کند (و حتی آن هم نه چندان) و چند سال بعد بود که تشکیل یک دبیرخانه‌ی اروپائی ما بین بخش‌های کشورهای که تحت اشغال نیروهای آلمانی بودند، امکانپذیر گشت.

به رغم اینگونه مشکلات خارق‌العاده ما در سال ۱۹۴۶ به هنگام استقرار مجدد روابط بین‌المللی دریافتیم که اکثر بخش‌های سازمان، ماورای تمامی مرزها و جبهه‌ها، یک خط مشترک عمومی را در مورد نکات اساسی دنبال نموده بودند.

البته این امر عاری از جدال‌های درونی و بحران‌هایی در داخل برخی سازمان‌های تروتسکیستی نبوده است که عمده‌ترینشان به قرار زیرند:

۱) در ایالات متحده شاختمن Shachtman و برنهام Burnham از هنگام شروع جنگ بر اثر فشار عقاید عمومی خرده‌بورژوازی که نسبت به امضاء پیمان شوروی و آلمان برآشفته بود، موضع ما را در مورد اتحاد شوروی به باد حمله گرفتند. مباحثه‌ای که بر این اساس شروع شد و مدت هفت ماه به طول انجامید، تمامی مسائل بنیادی از معضلات فلسفه‌ی مارکسیستی تا مشکلات ساختمان حزب کارگری را دربر می‌گرفت. یک گرایش خرده‌بورژوائی، که به دور شاختمن گرد آمده بود از حزب کارگران

سوسیالیست Socialist Workers Party - S. W. P.^{۱۹} جدا شد تا سازمان جدیدی تشکیل دهد. این سازمان تا هنگام از بین رفتن آن همچنان به فاصله گرفتن روزافزون خود از برنامه‌ی ما ادامه داد.

تمامی این مباحثه در دو کتاب مهم گردآوری شده است که یکی در دفاع از مارکسیسم اثر تروتسکی و دیگری مبارزه در راه بنای یک حزب کارگری نوشته‌ی کانون Cannon می‌باشند.

به دنبال انشعاب فوق‌الذکر یک کنفرانس فوق‌العاده‌ی بین‌المللی در ماه مه ۱۹۴۰ در آمریکا برگزار گردید که در جریان آن مشی سیاسی و فعالیت‌های انشعابگران محکوم گردید و مانیفست تروتسکی به نام انقلاب پرولتری و دومین جنگ امپریالیزم به تصویب رسید.

این مانیفست در ماه مه ۱۹۴۰ یعنی به وقتی که تهاجم هیتلر به هلند، بلژیک و فرانسه بسط پیدا کرده بود، توسط تروتسکی نوشته شد. استالین در این زمان متفق بالفعل هیتلر بود. از ذکر این نکته غافل نمائیم که همچنین در این زمان بود که اولین سوء قصد علیه جان تروتسکی بدست عاملین استالین صورت گرفت. در این متن تروتسکی به یادآوری علل فوری جنگ می‌پردازد و مواضع قدرت‌های بزرگ را برملاء می‌نماید و دروغ‌های آنان را درباره‌ی "مام میهن" و "دموکراسی"، این کلماتی که همواره برای فریب توده‌ها به کار گرفته می‌شوند، افشاء می‌سازد و نقاب از چهره‌ی "تهاجم صلح پرور" هیتلر برمی‌دارد و در عین آنکه سیاست و نقش مشئوم استالین را آشکار

^{۱۹} - حزب کارگران سوسیالیست Socialist Workers Party در این زمان بخش بین‌الملل چهارم در آمریکا بود. قانون مصوبه وورهیس Voorhis در سال ۱۹۴۰ حق پیوستن سازمان‌های کارگری آمریکا به سازمان‌های بین‌المللی را از ایشان سلب کرد. به دنبال این جریان S.W.P مجبور گردید تا رسماً به عضویت خود در بین‌الملل چهارم خاتمه دهد اما این حزب تا امروز از پیوند مستحکم خود با برنامه‌ی تروتسکیستی نکاسته است.

می‌کند دفاع از اتحاد شوروی را فرا می‌خواند. چند فصل از این متن به مسائل کشورهای مستعمره (چین، هند، آمریکای لاتین) اختصاص دارد. نقش انواع رهبری های سوسیال دموکرات، استالینیستی و سانتریستی به طرز مبسوطی در این نوشته برملا گردیده است. فراخوان تروتسکی با دعوت به پشتیبانی از بین الملل چهارم و به نبردی که سرنوشت آن سوسیالیزم و یا بردگی است، خاتمه می‌یابد.

تروتسکی قریب یک ماه بعد در تاریخ ۳۰ ژوئن مقاله ای در باره ی اشغال سرتاسری قاره ی اروپا تا کناره های اقیانوس اطلس بدست ارتش آلمان، نوشت. این مقاله که راه ما لایتغیر باقی است نام دارد، مخصوصاً شامل جملات زیرین است:

"فرانسه، به دنبال عده ی دیگری از ملل اروپائی کوچک تر، در حال تبدل به یک ملت ستمدیده است[...]. [دموکراسی امپریالیستی] نمی تواند از قید فاشیزم "نجات" یابد. این دموکراسی فقط می تواند جای خود را به دموکراسی پرولتری بدهد. اگر طبقه ی کارگر سرنوشت خود را در جنگ کنونی با سرنوشت دموکراسی امپریالیستی مربوط کند، گرفتار یک سلسله شکست های فاحش خواهد گردید[...]. این حقیقت دارد که هیتلر لاف زنانه وعده ی استقرار استیلای مردم آلمان بر سراسر خاک اروپا و حتی دنیا را برای "دوره ای هزار ساله" داده است. اما به هر تقدیر این چشم انداز باشکوه حتی ده سال به طول نخواهد کشید[...]."

وظیفه ی پرولتاریای انقلابی یاری رساندن به ارتش های امپریالیستی در خلق یک نوع "موقعیت انقلابی" نیست بلکه مهیاسازی، تقویت و سازماندهی صفوف بین المللی خود به منظور مقابله با موقعیت های انقلابی ای است که به

هر جهت فرا خواهند رسید و جز این نیز نمی تواند بود. نقشه‌ی جدید نظامی اروپا تغییری در اعتبار مرام های انقلابی و مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌دهد. بین‌الملل چهارم از طریق خود جدا نخواهد شد.^{۲۰}

(۲) در مورد بخش سازمان در آلمان، یا به طور دقیق تر کمیته‌ی مقیم خارج که این بخش را رهبری می کرد، ما با انحطاط حقیقتاً فجیع گروهی که بر اثر سال‌ها مهاجرت تضعیف روحیه یافته بود، مواجه بودیم. اولین سند آشکارکننده‌ی تلاشی این سازمان تحت نام سه تن (۱۹۴۱) معروف است. اندیشه‌ی بنیادی این سند عبارت از آن است که فاشیسم یک دوره‌ی جدید تاریخی را تشکیل می دهد که جانشین دوره‌ی امپریالیسم گردیده است و با ظهور این دوره بشریت آچنان به عقب بازگشته است که دیگر به جای آنکه در عهد جنگ‌های جهانی و انقلاب پرولتاریائی قدم بردارد، به دوره‌ی جنگ‌های آزادیبخش ملی و انقلابات دموکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل یافته است!

(۳) در فرانسه، دو گروه تروتسکیستی P. O. I. و C. C. I. تحت فشار دشمن طبقاتی شروع به خروج از مسیر اصلی خود (هر یک در جهتی مخالف دیگری) نمودند. بدنبال مبارزه‌ی سیاسی درون هر یک از این دو گروه غلبه بر انحرافات که در داخل هر دو بروز یافته بود ممکن گردید و اتحاد تروتسکیست ها با ایجاد P. C. I. (بخش بین‌الملل چهارم در فرانسه) در ابتدای سال ۱۹۴۴ عملی شد.

گروه "ندای کارگری" (Voix Ouvriere) در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۶۶ در جزوه‌ای به نام مسائل حزب جهانی انقلاب و بازسازی بین‌الملل چهارم به

^{۲۰} - این دو سند در کتاب در باره‌ی جنگ دوم جهانی اثر تروتسکی، انتشارات La Taupé، در صفحات ۱۸۷ تا ۲۶۱ گنج‌انیده شده اند.

خاطر رفتار میهن پرستانه‌ی یکی از گروه های تروتسکیستی در زمان جنگ و تحت این عنوان که بین الملل چهارم در زمان پیوند مجدد جنبش تروتسکیستی فرانسه و ایجاد P. C. I. در سال ۱۹۴۴ از سیاست این گروه انتقادی نکرده است، بین الملل را قاطعانه محکوم قلمداد کرد. در این جزوه چنین نوشته شده است:

"وحدت گروه های مختلف تروتسکیستی (P. O. I., C. C. I. و گروه اکتبر) در شروع سال ۱۹۴۴ انجام گرفت. سیاست میهن پرستی افراطی مربوط به سال ۱۹۴۰ با سرور تمام بخشوده و از صفحه‌ی خاطرات پاک گردید و حتی چنین وانمود شد که همواره کلیه‌ی خطوط سیاسی اختیار شده درست و به حق بوده است." (ص ۸)

"[...] بعد از جنگ وقتی که بین الملل چهارم به تصدیق سیاست بخش فرانسه پرداخت روشن بود که این سازمان خود نیز دچار فرصت طلبی است." (ص ۱۰)

اما از بخت بد این رفقا، اظهارات ایشان با واقعیت وفق ندارد. در فوریه‌ی سال ۱۹۴۴، یعنی زمانی که آلمان ها فرانسه را هنوز تحت اشغال داشتند کنفرانس اروپای بین الملل چهارم تشکیل گردید که در برنامه‌ی آن سوای دیگر چیزها دستور روز وحدت مجدد در فرانسه و سازماندهی P. C. I. قرار گرفته بود، این کنفرانس با "سرور تمام" خود چیزی را نبخشود بلکه بالعکس به انتقاد نافذی از مواضع اتخاذ شده‌ی مذکور دست زد و همین موضع گیری کنفرانس بود که پایه‌ی وحدت مجدد در فرانسه را ریخت. اسناد کنفرانس اروپا در یک شماره‌ی مخفی نشریه‌ی بین الملل چهارم به طبع رسیده اند. ما در اینجا بند ۲۹ از "برندهائی درباره‌ی موقعیت جنبش

کارگری و چشم‌اندازهای رشد بین‌الملل چهارم" را نقل می‌کنیم که به مسأله‌ی بالا مربوط می‌گردد و به بهترین وجه ممکنه رویدادهای آن زمان را توضیح می‌دهد. باعث تأسف است که این رفقا پیش از اقدام به نوشتن سطور فوق دست به تحقیقات لازم نزده اند:

"۲۹- جنبش بین‌الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین‌کننده‌ترین آزمایش‌ها را از سر گذرانده است. بر پایه‌ی اصول انترناسیونالیستی می‌بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه‌جاگیر ناسیونالیزم و میهن‌پرستی که در ابتدای امر بر توده‌ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی از خود دفاع کرد. "تحت فشار شرائط حاصل از شکست امپریالیزم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد انحطاط خاصی در سلوک انترناسیونالیستی بعضی از بخش‌ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمره‌ی خود منعکس‌کننده‌ی تأثیرات ناسیونالیستی توده‌های خرده بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود.

"موضع بخش فرانسه در مورد مسأله‌ی ملی یعنی نظریه‌های منتشره از جانب دبیرخانه‌ی بین‌الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصرأ بدست رفقای فرانسوی اداره می‌شد، مظهر یک انحراف سوسیال-پاتریوتیک است که می‌باید یکباره برای همیشه به صورت علنی محکوم و رد گردد زیرا این موضع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین‌الملل چهارم مغایرت دارد.

"به جای تشخیص میان ناسیونالیزم بورژوازی شکست خورده که مانند همیشه بیان‌کننده‌ی اشتغالات امپریالیستی آن است، و "ناسیونالیزم" توده‌ها

که بیانی ارتجاعی از مقاومت ایشان در برابر استثمارطلبی امپریالیزم اشغالگر می باشد، رهبری P. O. I. شرکت بورژوازی کشور خود را در مبارزه، مترقیانه در نظر آورد و از ابتدای امر از گلیسم فاصله نگرفت و با نسبت دادن اصطلاح "انقلابی" تر بر آن خود را کاملاً ارضاء ساخت. با قرار دادن بورژوازی شکست خورده و امپریالیزم فرانسه و بورژوازی ممالک مستعمره در یک سطح، رهبری P. O. I. مفهوم کاملاً نادرستی از مسأله‌ی ملی اتخاذ نمود و توهّمات خطرناکی را درباره‌ی ماهیت سازمان های ناسیونالیستی رواج داد، سازمان هایی که نه تنها قادر نبودند به صورت "متحدین" فرضی پروتاریای انقلابی در آیند، بلکه در عمل همچون پیشتازان ضدانقلابی امپریالیزم خود نمودند.

"به همینگونه، با اینکه رهبری P. O. I. از دیدگاه کاملاً صحیح ضرورت مداخله‌ی حزب انقلابی در مبارزه‌ی توده ها و رهانی دادن اقشار وسیع طبقه‌ی کارگر از حیطه‌ی نفوذ زیانبخش ناسیونالیزم، حرکت نمود، با این حال به سازش های خطرناکی در مورد مسائل ایدئولوژیکی و تاکتیکی تن در داد و اصولاً درک نکرد که اولین شرط جلب توده ها در به کار بردن زبان صریح و انقلابی مبارزه‌ی طبقاتی انترناسیونالیستی در مقابل زبان مغشوش و خیانت آمیز سوسیال پاتریوتیزم قرار دارد.

"با این حال باید افزود که اگر اقدام به محکوم ساختن انحراف سانتریستی راستگرا برای بین الملل امری ضروری به شمار می آید، بین الملل چهارم باید همچنین با حداکثر نیروی خود انحراف فرقه گرایانه "چپ" را آنگونه که فی المثل از طریق مشی سیاسی C. C. I. در فرانسه نمود یافته است محکوم نماید. این گرایش دوم در مورد مسأله‌ی ملی به بهانه‌ی حفظ اصول و مبانی

مارکسیزم- لنینیزم سرسختانه از تمایز میان ناسیونالیزم بورژوایی و جنبش مقاومت توده ای خودداری کرد.

"فرقه‌گرایان دقیقاً با محکوم نمودن مبارزه‌ی توده‌های کارگر و خرده بورژوا برای منافع روزمره‌ی خود و با دادن عنوان "ارتجاعی و ناسیونالیستی" به آن به وقتی که اینگونه مبارزه علیه امپریالیزم اشغالگر هدایت می‌گردد، کوشش‌های انقلابی در جهت پیکار با ایدئولوژی ناسیونالیستی را ناتوان می‌سازند و خود را قهرماً از مبارزه‌ی واقعی توده‌های وسیع جدا می‌کنند.

"با این همه، انحراف سوسیال- پاتریوتیک مذکور از اوان ظهور خود شدیداً از طریق مقاومت صحیح شالوده‌ی انقلابی بخش فرانسه و همچنین سایر بخش‌های سازمان بین الملل خنثی گردید."^{۲۱}

توضیح اشتباهاتی که به وقوع پیوست پیش از همه در فشارهای عظیم و غیرقابل قیاس با دوران‌های صلح نهفته است که بر مبارزین مشتاق به ادامه‌ی نبرد اعمال می‌گردید، نبردی که صرفاً لفظی نبود، و این در حالتی که حتی امکان بحث هم بسیار محدود بود. این اشتباهات هر قدر هم که وخیم بودند به صورت اشتباه صرف باقی ماندند و هرگز به خیانت مبدل نگشتند. این اشتباهات از جانب خود جنبش تصحیح گردیدند. جنبشی که - و این را هرگز نباید فراموش کرد- همواره از درفش بین الملل چهارم به بهای قربانی‌های چشمگیر دفاع کرده است.

^{۲۱} - رجوع کنید به نشریه‌ی بین الملل چهارم، شماره‌ی ۶- ۷، آوریل- مه ۱۹۴۴، صفحات ۸ و ۹.

کنگره‌ی دوم جهانی

همین که مناسبات بین‌المللی از نو تثبیت گردید، دبیرخانه‌ی بین‌المللی در آمریکا و دبیرخانه‌ی اروپا متفقاً به تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی دست زدند. این کنفرانس در بهار سال ۱۹۴۶ برگزار شد و دوازده بخش سازمان در آن شرکت جستند. این کنفرانس جنبه‌ی کنگره‌ای را بخود گرفت و یک کمیته‌ی اجرایی بین‌المللی و یک دبیرخانه‌ی بین‌المللی جدید انتخاب نمود. این کنگره همچنین به تعیین جهت سیاسی سازمان پرداخت و به واحدهای جدید رهبری و وظیفه‌ی آماده‌سازی یک کنگره‌ی جهانی را محول ساخت. این تصمیمات از جانب بخش‌هایی که نتوانسته بودند در کنفرانس شرکت کنند، نیز پذیرفته شد. مشی جدید که براساس موقعیت جدید جهانی تعیین گردید تکالیف مربوط به تبدیل درونی بخش‌های سازمان، که تا آن زمان از گروه‌هایی تبلیغی (پروپاگانديست) تشکیل شده بودند، و تبدل آن‌ها را به احزابی وابسته به مبارزات توده‌ها و هم‌خواهان رهبری این مبارزات، شامل می‌گشت.

تهیه‌ی مقدمات کنگره‌ی دوم جهانی نزدیک به دو سال طول کشید. این کنگره مبارزه‌ای شدید برای حفظ مواضع بنیادی را به ویژه علیه گرایشاتی که خواستار تجدیدنظر در موضع ما نسبت به ا- ج- ش- س بودند، دربر داشت. کنگره‌ی دوم جهانی نمایندگان بیست و دو سازمان از نوزده کشور مختلف را به دور هم گرد آورد. این کنگره نشان داد که به طور کلی جنبش ما از بوته‌ی آزمایش جنگ نیرومندتر از پیش سر بیرون آورده است ولی بدون آنکه توانسته باشد موفقیتی در جهت نیل به اهداف خود کسب کند. این کنگره همچنین نشان داد که جنبش ما صاحب امکانات خصوصاً مهمی در آن دسته از کشورهاست که از جنبش‌های نسبتاً جوان کارگری برخوردارند، نظیر

کشورهای خاور دور و یا آمریکای لاتین. اساسنامه‌ی جدیدی که از جانب شری منگن Sherry Mangan عرضه شد به تصویب عمومی رسید.

در دستور روز کنگره‌ی دوم جهانی مضاف بر ترازنامه‌ی سازمان از زمان کنگره‌ی تأسیس آن به بعد، سه نکته‌ی سیاسی اصلی جای داشت. ابتدا گزارش موقعیت بین‌المللی در عرض سه سال اول بعد از جنگ جهانی از طرف میشل پابلو Michel Pablo ارائه گردید. کنگره بر مسأله‌ی عدم توازن میان ایالات متحده و بقیه‌ی جهان و مسأله‌ی دشوار تجدید ساختمان در اروپا از یک طرف و در اتحاد شوروی از طرف دیگر و آغاز "جنگ سرد" انگشت گذارد. این کنگره موقعیت جنبش کارگری و تشدید پیکار طبقاتی را مورد بررسی قرار داد و برای بخش‌های بین‌الملل چهارم وظیفه‌ی دنباله‌گیری امر تقویت آن‌ها جهت بنا ساختن احزاب توده‌ای را تعیین نمود.

سندی در باب "مبارزه‌ی خلق‌های کشورهای تحت استعمار و انقلاب جهانی" از جانب پیر فرانک Pierre Frank گزارش داده شده، این سند تأکید می‌کرد که به سبب موازنه‌ی جدید قوا میان دولت‌های سرمایه‌داری، تقسیمات جدیدی در جهان استعمار در شرف انجام بود و در این امر ایالات متحده جانشین امپریالیست‌های تضعیف‌یافته‌ی دیرین که دیگر قادر به حفظ تسلط گذشته‌ی خود نبودند، شده بود. اما این سند همچنین سیاست عقب‌نشینی استراتژیک امپریالیست‌ها در بخش اعظم کشورهای تحت استعمار و گذار از اشکال قدیمی حکومت مستقیم به اشکال جدید سلطه‌ی نامستقیم به یاری اقشار مالک بومی را خاطرنشان ساخت. بدینسان کنگره از ابتدا به روشنی بر مشی جدید امپریالیست‌ها که بعداً "استعمار نو" نام گرفت (اینان علیرغم اختیار مشی مزبور به جنگ افروزی‌های استعمارگرانه‌ی خود هر جانی که

منافع استراتژیک مطلقاً حیاتی‌شان ایجاب می‌کرد، دست زدند)، وقوف یافته بود.

کنگره‌ی دوم بخش عظیمی - در واقع بخش اساسی- از کار خود را به بحث در اطراف سندی تحت عنوان ا- ج- ش- س و استالینیزم که از جانب ارنست مندل تهیه شده بود، تخصیص داد. گسترش اتحاد شوروی به دنبال پیروزی آن بر فاشیزم آلمان، اشغال چند کشور اروپای شرقی بدست ارتش شوروی، اعمال سوء و جنایات عظیمی که در جریان اشغال صورت گرفت بدون آنکه ساخت اجتماعی بورژوایی این کشورها تغییری یافته باشند، تمامی این‌ها مباحثات بی‌شماری را در همه جا در باره‌ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی برانگیختند. سند حاصل از فعالیت‌های کنگره‌ی تعریف تروتسکی از اتحاد شوروی، یعنی دولت کارگری منحل، را دوباره تأیید کرد و در عین حال آخرین حد نصاب این انحطاط تا آن زمان را به آن افزود. این سند در عین نمایان ساختن شدت بی‌سابقه‌ی تضادهای درون اتحاد شوروی به تجزیه و تحلیل سیاست استالین پرداخت و نشان داد که بوروکراسی [شوروی] بیش از پیش نقش مهار مطلق را در برابر پیشرفت اقتصادی ایفا می‌نماید و چنین نتیجه گرفت که وظیفه‌ی انقلابیون در دوران پایان جنگ برانداختن قدرت بوروکراسی است. قسمت مهمی از این سند به مطالعه درباره‌ی کشورهای "حاشیه‌ی شوروی" یعنی کشورهای اروپای شرقی که تحت اشغال ارتش شوروی بودند، اختصاص داشت. این سند در پایان به این نتیجه رسید که ساخت و زیست بورژوایی دولت در اینگونه کشورها دست نخورده باقی مانده است. صفحات چندی از متن بالا نیز وقف احزاب کمونیست گردیده بود که در ضمن آن لغزش بسیار محسوس این احزاب به سمت رفورمیزم در مقایسه با

ایام پیش از جنگ تأکید می شد. و سرانجام این سند اهمیت بحث در اطراف مسأله‌ی ۱- ج- ش- س در سراسر جهان را مورد بررسی قرار داد و به نظریه‌های رایج در باب ماهیت ۱- ج- ش- س که تحت عنوان "سرمایه داری دولتی" یا "کلکتیویزم بوروکراتیک" ظاهر گشته بودند، پاسخ گفت.

مسأله‌ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی و همچنین مسأله‌ی دفاع از ۱- ج- ش- س پی در پی در درون جنبش تروتسکیستی مطرح شده و به انشعاباتی منجر گشته بود. کنگره‌ی دوم جهانی خاتمه‌ی مباحثات پردامنه‌ی درون بین الملل چهارم در این باره را نشانه زد. از آن پس مباحثات جدید براساس تعریف اتحاد شوروی به مثابه یک "دولت کارگری انحطاط یافته"، به حول دگرگونی‌های رویداده در این کشور و اهمیت و نتایج آن‌ها از نقطه نظر تکالیف سیاسی لازم گردش آغاز کرد. در تمام بحث‌هایی که بر سر مسأله‌ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی درگرفت اختلافات عمیق متدولوژیک [روش شناسانه] در نحوه‌ی تجزیه و تحلیل ماهیت دولت‌ها، جنبش‌ها و تشکیلات [فرماسیون‌های] سیاسی بروز نمود. و به دنبال این اختلافات، اختلافاتی همانقدر عمیق در زمینه‌ی سیاسی ظهور کرد و از این رو بود که غالب کسانی که با مواضع تروتسکیستی درباره‌ی این مسائل سر جدال داشتند در طول دوره‌ی "جنگ سرد" تحت عنوان مبارزه برای "دموکراسی" و علیه "توتالیتاریزم" و در مقابله با اتحاد شوروی به طرز کمابیش علنی به اردوی امپریالیزم پیوستند. وقیح‌ترین نمونه در این زمینه به نظر ما شخص شاختمن می‌باشد که به حزب سوسیالیست آمریکا ملحق شد و به دفاع از جنگ امپریالیزم آمریکا علیه ویتنام برخاست.

با نگاهی به گذشته می توان به عیان دید که عملکرد اساسی کنگره ی دوم تأیید مجدد مواضع اصولی تروتسکیزم در برابر آن دسته گرایشات گوناگون فرّار بوده است که در جریان جنگ دوم جهانی و بلافاصله پس از آن رخ نموده اند. این یک وظیفه ی مطلقاً ضروری بود اما کنگره نتوانست از آن فراتر رود. رخدادهای بعدی مشکلات و وظایفی بر بین الملل تحمیل ساختند که این کنگره بدان نپرداخته بود.

فصل ششم:

از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۸

از کنگره‌ی دوم جهانی تا

انشعاب جنبش بین‌المللی تروتسکیستی

در کنگره‌ی دوم جهانی که در ماه‌های آوریل و مه ۱۹۴۸ برگزار شد چند بخش سازمان به ویژه میان بخش‌های اروپائی، تجدید سازمان داده و تقویت شده از جنگ خارج شدند و در برخی موارد آغاز به ایفای نقش مهمی در کشورهای خود نمودند. همچنین، علیرغم رشد احزاب قدیمی خصوصاً احزاب کمونیست در این دوره، دورنمای فوری پیشرفت آینده‌ی بخش‌های بین‌الملل چهارم از جانب کنگره به تصویب رسید و شعار: پیش به سوی ایجاد احزاب تروتسکیستی توده‌ای! در این رابطه برگزیده شد.

اما موقعیت جهانی در حال تحول در جهتی کاملاً غیرمنتظره بود. بعضی علائم مشهود این تحول به هنگام برگزاری کنگره آنچنان ضعیف بودند که اجازه‌ی تخمین صحیح و حتی حس کردن رخدادهای آینده را نمی‌دادند. موج انقلابی بعد از جنگ به نظر می‌رسید که موقتاً دچار رکود شده باشد و حال آنکه فروکش مبارزات واقعاً آغاز گشته بود. "جنگ سرد" تازه دوره‌ی شروع

خود را طی می کرد. سد راه برلن غربی از طرف شوروی تنها چند هفته بعد از آغاز می شد و "کودتای پراگ"، یعنی تسخیر قدرت بدست حزب کمونیست چکسلواکی نیز فقط چند هفته پیش رخ داده بود. اولین نقوش تبدلات اجتماعی درون به اصطلاح "دول دموکراتیک خلقی" صرفاً در حال ظهور بود. هیچگونه شاخصی جهت پیش بینی قطع روابط میان یوگسلاوی و اتحاد شوروی که دو ماه پس از تشکیل کنگره ی بین الملل به وقوع پیوست، وجود نداشت.

بلافاصله پس از کنگره ی دوم و همچنین در طول سال های بعدی وقایع عظیم و تحولات مطلقاً غیرمنتظره ای رخ داد. نتایج این رخدادها غیرقابل پیش بینی بود زیرا جهان آنچنان شکلی به خود گرفت که تا آن زمان از جانب هیچیک از برجسته ترین و با فراست ترین و روشن بین ترین مارکسیست ها متصور نگشته بود و این دگرگونی ها مشکلات نظریه ای و سیاسی بسیار غامضی را دامن زدند. علاوه بر این ما خود را در برابر یک واقعه ی واحد نیافتیم که بتوان آن را به تنهایی در حد خود داوری کرد، و بلکه با وقایع متعددی روبرو شدیم که در طی چند سال تحول یافتند و الزاماً رابطه ای میانشان برقرار نبود. این وقایع سرانجام پس از چند سالی شکلی کاملاً متفاوت با آنچه که قبلاً شناخته بودیم، و حتی متفاوت با آنچه که پس از جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر به چشم دیده بودیم، از جهان بدست دادند. چنین به نظر می رسید که برخی جنبه های وضع موجود دستاوردهای مارکسیزم را هم مورد سوال قرار داده اند. در نتیجه برآوردها و تئوری هایی ظهور کردند که در آن ها عجز و ورشکستگی مارکسیزم اعلام شده بود. بر مارکسیست ها شایسته نبود که در پاسخ به اینگونه ادعاها صرفاً به تکرار مفروضات اساسی

مارکسیزم بپردازند و این مفروضات را همچون حقایق مستقل از زمان و مکان جلوه دهند: وظیفه‌ی ابتدائی بین الملل چهارم روبرو کردن این مفروضات اصلی مارکسیزم انقلابی با موقعیت بین المللی جدید و اقدام به تعریف دوباره‌ی موقعیت موجود و برآورد تازه‌ی چشم اندازها و تکالیف لازمه بود. دنبال نمودن چنین وظیفه‌ی ای قادر می بود زمینه را بر مدافعه گران احزاب کمونیست و یا تجدیدنظرطلبان بی شمار چپ و راست باز بگذارد.

اکنون به منظور حفظ وضوح این شرح نامه به جای تعقیب وقایع به ترتیب زمانی ابتدا به مجموعه‌ی تحولات اصلی که رخ دادند می پردازیم تا به تصویر جامع سال های مورد بحث دست یابیم. بدین ترتیب با مسائل نظریه ای که در این زمان مطرح گشتند و مشکلاتی که می بایست به حل آن پرداخت آشنا خواهیم شد. تنها در این چهارچوب است که می توان اعمال بین الملل چهارم را باز گفت و به امکان داوری عینی این اعمال نائل گردید.

دگرگونی های بعد از جنگ

نخست به چکیده‌ی وقایع اصلی و تحولات عمده ای که از سال های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ تا حدود سال ۱۹۶۰ ظهور کردند می پردازیم.

در سال ۱۹۴۷ دوره‌ی "جنگ سرد" آغاز گردید. کمی بعد، یعنی پس از پایان دوره‌ی انحصار اتمی آمریکا در سال ۱۹۴۹، سیر پیشرفت تسلیحات اتمی و مسابقه در این زمینه میان آمریکا و شوروی شروع شد. مسأله‌ی جنگ جهانی از این تاریخ به بعد بار دیگر به شکلی تازه، نه از نقطه نظر اجتماعی و بلکه از لحاظ جنبه های مخرب آنکه دارای مقیاسی کاملاً متفاوت با سلاح های به اصطلاح متعارفی بود مطرح گردید.

سال ۱۹۴۷ سال تشکیل دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست است. در همان زمان "جنگ سرد" اتحاد شوروی را ناچار کرد که به خاطر حفاظت "مناطق حاشیه ای" خود، از طریق روش های بوروکراتیک- نظامی، دست به دگرگون کردن مناسبات اجتماعی اروپای شرقی، که در زمان جنگ تحت اشغال آن قرار گرفته بود، بزند. اتحاد شوروی علیرغم اقداماتی چند در مورد آن اعضا طبقات مالک که با آلمانی ها همکاری کرده بودند، ساخت اجتماعی - بورژوائی- این کشورها را دست نخورده باقی گذارده بود اما "جنگ سرد" کرملین را به محو پایه های سرمایه داری در این کشورها و تبدیل آن ها به دول کارگری واداشت.

در ژوئن سال ۱۹۴۸ اولین بحران بزرگ استالینیزم به صورت قطع رابطه ی بین شوروی و یوگسلاوی نمودار شد. حزب کمونیست یوگسلاوی از دفتر اطلاعاتی اخراج گردید و اتهاماتی که به آن نسبت داده شد خاطره ی اتهامات مربوط به "محاکمات مسکو" در سال های قبل از جنگ دوم را زنده کردند (فاشیست، جاسوس و از این قبیل). اما برای اولین بار استیلای کرملین بر تمامی دول کارگری و احزاب کمونیست مورد تعرض قرار گرفت و این امر از جانب حزبی انجام گرفت که در زمان جنگ مبارزه ی مسلحانه را در کشور خود رهبری کرده و برخلاف اختارات استالین این مبارزه را تا حد برقراری یک رژیم کارگری دنبال کرده بود. استالین برای جلوگیری از گسترش انشعاب به نحوی که در یوگسلاوی پیدا شده بود، اختناق را در درون کشورهای کارگری اروپای شرقی تشدید کرد. اما ماجرای یوگسلاوی اولین شکست بزرگ اتحاد شوروی در لحظه ای است که این کشور به سبب مقاومت در زمان جنگ و پیروزی بر ارتش هیتلر در اوج افتخارات خود به سر می برد.

در اکتبر سال ۱۹۴۹ انقلاب چین ظفر یافت و این بار نیز این پیروزی علیرغم اخطارات استالین به رهبری حزب کمونیست چین جهت آشتی و تفاهم با چیانگ کایچک، صورت پذیرفت. رژیم کومینتانگ که در حال از هم گسیختگی بود در جزیره‌ی تایوان (فرمز) پناه جست و از آن تاریخ به بعد تنها با کمک نظامی آمریکا دوام آورد. پیروزی انقلاب چین نتایج عظیمی به دنبال داشته است و در طول سال‌ها به تدریج تحول یافته‌اند و ما آن‌ها را به ترتیب زیر خلاصه می‌کنیم:

الف) تغییر قابل ملاحظه‌ی موازنه‌ی کلی قوا به نفع سوسیالیزم در سطح جهانی.

ب) دادن تحرک غول‌آسانی به انقلابات ضداستعماری که از آن پس از قاره‌ای استعمارزده به قاره‌ای دیگر گسترش یافت؛ آغاز جنگ کره در سال ۱۹۵۰؛ ادامه‌ی انقلاب ویتنام ابتدا به صورت مبارزه علیه امپریالیزم فرانسه و سپس در شکل مبارزه علیه امپریالیزم آمریکا؛ بسط انقلاب ضداستعماری به آمریکای لاتین و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۵۹ در کوبا؛ گسترش انقلاب ضداستعماری در خاورمیانه، در آفریقای شمالی در دهه‌ی ۱۹۵۰ و سپس در آفریقای سیاه از سال ۱۹۶۰ به بعد.

ج) افزایش بحران استالینیزم.

در طی سال‌های بعد از جنگ همچنین دگرگونی‌های عظیمی در کشورهای سرمایه‌داری از نظر اقتصادی پیشرفته و کشورهای سرمایه‌داری مستعمره و شبه مستعمره و هم در کشورهای کارگری به وقوع پیوست و می‌توان آن‌ها را چنین خلاصه کرد.

در بسیاری ممالک تحت استعمار امپریالیست ها، پیش از همه امپریالیزم انگلستان و به مقیاسی محدودتر سایر امپریالیست ها، دست به عقب نشینی انعطاف پذیری زدند و به این کشورها نوعی استقلال سیاسی صوری بخشیدند ولی در عین حال حیات اقتصادی آن ها را در تصرف خود نگاه داشتند. این اشکال جدید - و غیرمستقیم - حکومت "استعمار نو" نامیده شده اند. در موارد بسیاری امپریالیزم استعمارگر مقام اقتصادی حاکم خود را به امپریالیزم آمریکا داده است. انواع خاصی از رهبری بورژوائی بومی (از قبیل پرونیزم، ناصریزم، سوکارتیزم و غیره) پدیدار شده اند. اینان هر چند گاه دست به بازی خطرناکی با جنبش توده ای زده اند. در مورد کوبا، پیروزی انقلاب تحت رهبری ای حاصل آمد که اگر چه به جنبش کارگری و مخصوصاً جنبش کمونیستی رسمی آن کشور تعلق نداشت، ولی راه حلی سوسیالیستی برای انقلاب ارائه داد. سرانجام در درون جنبش های کشورهای استعمارزده رهبری هائی وجود دارند که یا خود را مجری نقش قیان میان شرق و غرب می گردانند و یا برای مدتی تحت کشش دول کارگری قرار می گیرند بدون آنکه از نقطه نظر اجتماعی ممالک خود را به دولت های کارگری مبدل سازند.

نهضت های انقلابی در کشورهای تحت استعمار به طرز خستگی ناپذیری رشد می یافتند. اما به علت عدم پشتیبانی کافی از جانب جنبش کارگری کشورهای متروپل و فقدان مشی سیاسی صحیح از جانب دول کارگری، برای آن ها مشکل بود تا جهت سیاسی لازم برای حل مشکلات حاصل از عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی، با کمترین هزینه ای ممکن را، بیابند (به استثنای کشور کوبا در آمریکای لاتین).

انزوای دولت شوروی که از سال ۱۹۱۷ تا آن زمان ادامه یافته بود در غرب (با پیدایش "دموکراسی های خلقی" اروپای شرقی) و در شرق (چین و جمهوری های دموکراتیک ویتنام و کره) از میان رفت. سپس کوبای سوسیالیست در قاره ی آمریکا تولد یافت. بر اتحاد شوروی دول کارگری دیگری افزوده شدند که به استثنای چکسلواکی و آلمان شرقی، از دیدگاه اقتصادی از نخستین دولت کارگری عقب مانده تر بودند. پس از دوران خشن بازسازی بعد از جنگ که در طی آن استالینیزم با دلبستگی تمام به مفهوم "سوسیالیزم در یک کشور" بیشرمانه به غارت کشورهای همسایه ی خود پرداخت، اتحاد شوروی چنان پیشرفت خارق العاده ای به خود شناخت که وی را به مقام دومین قدرت اقتصادی جهان رساند. در دول کارگری جدید اروپای شرقی نیز اشکال تازه ی مالکیت عموماً پیشرفت های بزرگ اقتصادی را به دنبال داشتند که با این همه به بهبود شایان توجه سطح زندگی توده ای نینجامیدند. این دولت ها در طول اولین دوره ی پیدایش خود با رژیم های داخلی مشابه با رژیم استالین در اتحاد شوروی مواجه گشتند. اما توسعه ی روابط جدید تولید با این حال گسترش استالینیزم را دامن نزد زیرا که این دو پدیده ناسازگاری خود را با یکدیگر بروز دادند. بدینسان بحران استالینیزم تحت نفوذ چند عامل زیر شروع به ظهور نمود: پیشرفت های اقتصادی اتحاد شوروی که بیش از پیش به وسیله ی رژیم پلیسی آن مهار می گشت، احتیاجات خاص دول کارگری دیگر که با سیاست کرمیلین مخالف بودند، و برخاست موج انقلاب در جهان. احزاب کمونیست دیگر به طرز غیرارادی به دنبال مواضع مسکو موضع نمی گرفتند و چین می رفت تا در این بحران استالینیزم نقش بسیار خاصی را ایفا کند.

در اروپای غربی، احزاب کمونیست که عموماً در پایان جنگ توسعه یافته بودند نتوانستند به جز در فرانسه، ایتالیا و چند کشور دیگر در میان طبقه‌ی کارگر پایگاهی حاصل کنند. احزاب سوسیال دموکرات یا بار دیگر به احزاب اکثریت طبقه‌ی کارگر مبدل شدند و یا این مقام قبلی خود را همچنان حفظ کردند.

ما در بالا به آغاز بحران استالینیزم همراه با مسأله‌ی یوگسلاوی در سال ۱۹۴۸ اشاره نمودیم. این بحران از آن تاریخ عملاً از پیشروی خود باز نایستاده است (آغاز دوران "استالین زدائی" [در شوروی] از لحظه‌ی مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، وقایع برلن شرقی در ژوئن ۱۹۵۳، بیستمین کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی و وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، کشمکش چین و شوروی، ماجرای چکسلواکی و غیره...).

فقدان انقلابات پیروز در کشورهای از نظر اقتصادی پیشرفته برای مدتی چند بر جریان "استالین زدائی" دولت خالی از اثر نبوده و میان دیگر چیزها خصلت دیرپائی و کنترل دامنه‌دار بوروکراسی کرملین بر این جریان را تعیین نموده است. بخش اعظم "اردوی سوسیالیستی" تحت استیلای مسکو باقی ماند. چین به واسطه‌ی قطع رابطه‌ی خود با شوروی تکان سختی بر قدرت کرملین در جهان کمونیستی وارد آورد بدون آنکه به طرزی قاطع به رشد مارکسیزم انقلابی یاری نماید.

در کشورهای سرمایه داری پدیده‌های شدیداً غافلگیرکننده‌ای بروز یافتند. تا آن زمان میان اقتصاددانان وابسته به محافل سرمایه داری و هم اقتصاددانان جنبش کارگری، چه مارکسیست و چه غیره، عموماً این عقیده رایج بود که به دنبال یک دوره‌ی تجدید حیات و تجدید بنا در سال‌های بعد از جنگ، خطر

یک بحران وخیم اقتصادی ظهور خواهد کرد. مارکسیست هانی که به ویژه از نظریات لنین درباره‌ی امپریالیزم پیروی می کردند معتقد بودند که از دست دادن مستعمرات به سقوط کشورهای متروپل یاری خواهد نمود. اما جهان سرمایه داری به جای درهم فرو ریختن به مدت پانزده سال با ترقی خارق العاده و کامیابی اقتصادی بیسابقه ای روبرو شد و انقطاع هر چند گاهی این سیر رشد به جای آنکه با بحران همراه باشد تنها با "پس روی" recession های کم و بیش طولانی متفاوت اما همواره محدود مصادف گردید و از آنجا پدیده‌ای به وجود آمد که "جامعه‌ی مصرف کنندگان" *societe de consommation* و یا "سرمایه داری نو" *neo-capitalism* نام گرفت و در ظاهر چنین به نظر می آمد که این جامعه دیگر با تعریف مارکس از سرمایه داری وفق نمی دهد. در جریان این کامیابی بی نظیر سرمایه داری، جنبش کارگری اروپا که واجد دیرینه ترین رسوم سازمانی و قدیمی ترین سنن مارکسیستی بود دچار رکود و حتی عقب نشینی سیاسی چشمگیری گردید: احزاب سوسیال دموکرات حتی رسماً به رد سوسیالیزم پرداختند تا خود را "احزاب خلقی" بنامند و احزاب کمونیست در جریان "سوسیال دموکرات کردن" خویش قرار گرفتند، گرایشات چپ سوسیال دموکراسی به حال از هم پاشیدگی افتادند و پیشروان انقلابی همچون تیماج در خود چروکیده می شدند. جنبش سوسیالیستی که در اروپا تولد یافته بود و بیش از یک قرن عمر داشت، این جنبشی که با چشم انداز انقلاب سوسیالیستی در اروپا قبل از تحول اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مناطق دیگر جهان بنیاد گشته بود، دیگر با تصویر دیرینه‌ی خود تطابقی نداشت.

در جریان جنگ جهانی اول و نخستین سال های انقلاب اکتبر لنین و تروتسکی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای استعمارزده را پا به پای پیروزی های انقلابی در اروپا ممکن تلقی کرده بودند. اما از سال ۱۹۴۸ به بعد انقلاب در خط پیرامونی کشورهای سرمایه داری در ستیغ اوج خود قرار داشت و حال آنکه جنبش کارگری متروپل ها در پائین ترین درجات تاریخ خود به سر می برد، و یا به نظر می آمد که چنین باشد. و سرانجام در کشورهایی که سرمایه داری سرنگون شده بود به نظر می رسید که طبقه ی کارگر به نحو منفعلی به حاکمیت بوروکراسی تن در داده است.

در نظر بگیرید سرمایه داری ای را که، به رغم از دست دادن مستعمرات، از همیشه شکوفان تر است، با طبقه ی کارگری که تقریباً تمام هم و غمش سطح زندگانی اش می باشد و عاری از هرگونه آمال و هدف های سیاسی گشته، بسط روابط تولیدی جدید را در دول کارگری همراه با حفظ حکومت بوروکراسی بدون بسیج کارگران و خیزش انقلابی را در کشورهای مستعمره که اساساً بر طبقه ی دهقان متکی هستند- این ها به خوبی شکوفان شدن تنوری هانی را که هر یک به نحوی از انحاء رسالت تاریخی پرولتاریا را براساس قاعده ی مارکس، چه در کشورهای سرمایه داری کلاسیک، و چه در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره و چه در درون دول کارگری نفی می کنند (ماهیت طبقاتی دول کارگری نیز منشاء ظهور نظریه های فراوان بوده است) را توضیح می دهند. دریافت مجموعه ی این فرآیند در میان فشارهای عظیمی که بر تمامی دنیا و هم به طرز اجتناب ناپذیری بر پیکر جنبش تروتسکیستی اعمال می گردید، با تأخیری روبرو شد که نیز در جای خود اجتناب ناپذیر بود.

بحران های جنبش تروتسکیستی

انکار وجود دگرگونی ها و استمداد طلبیدن از متون بزرگ ترین آثار کلاسیک مارکسیزم انقلابی درباره ی رسالت انقلابی طبقه ی کارگر و غیره، به عوض توضیح مسأله، کارِ بس ناممکنی بود. برای جوابگویی پیروزمندانه در برابر تلنبار نظریه های مذکور و هم اقدام به عمل می بایست به یاری مارکسیزم انقلابی به آزمایش وضع موجود پرداخت و به این منظور به دنبال کلیدی که می توانست توضیح موقعیت جدید را امکانپذیر سازد، گشت. و همچنین می بایست دید چه تعدیلات و اصلاحات و اغنائی بر مارکسیزم انقلابی ضروری است. انجام این مهم تنها از راه شرکت همزمان در مبارزات طبقاتی و مواجهه دادن دآوری ها با موقعیت جدید در آتش این مبارزات امکانپذیر بود. و این راهی بود که بین الملل چهارم علیرغم دشواری های روزافزون که ناشی از شرکت این سازمان در یک صحنه مبارزه ای که تاکنون هیچیک از گرایش های انقلابی نظیرش را به خود ندیده بودند، برای خود برگزید. علاوه بر تصویر بسیار غامض جهان که ما در بالا رسم نموده ایم. بین الملل چهارم دو جنبش قدیمی و سازمانیافته ی کارگری را همچون موانعی در مقابل خود داشت و این دو سازمان تمام نیروی خود را صرف مبارزه علیه جریان های انقلابی می نمودند. عامل "دولت کارگری" که از سال ۱۹۴۷ بُعد جدیدی بر زمینه ی سیاست کارگری افزوده و در طول سال های متمادی در قالب استالینیزم بر جنبش کارگری اثر گذارده بود - با بوجود آمدن چند دولت کارگری جدید در مناطق عقب مانده ی جهان - می رفت که اثرات بیش از پیش غامضی [بر جنبش کارگری] بگذارد.

برای درک مسائل و وظایف تحمیل شده بر بین الملل چهارم و دریافت مواضع این سازمان در طول سال های بعد از جنگ یعنی سال هایی که این تغییرات و تبدلات را دربر می گیرند، و برای داوری فعالیت های آن به عینی ترین وجه ممکن، باید استنباط درستی از وسعت دگرگونی های رخ داده در جهان در اولین سال های پس از جنگ جهانی دوم داشت. باید واقعیات مذکور را بخوبی دریافت تا توضیحی مارکسیستی از مشکلات درونی بین الملل چهارم و خاصه بحران ها و انشعابات آن عرضه کرد.

تاریخ مفصل بین الملل چهارم نمی تواند از بررسی یکایک این بحران ها و انشعابات و تحقیق درباره ی مراحل مختلفه ی آن ها و مواضع اصلی و فرعی مورد دفاع از جانب این یا آن گروه، و نقش افراد و غیره خالی باشد. این چنین پرداخت تاریخی تنها وقتی می تواند ارزشمند باشد که از مشاهده ی مارکسیستی مجموعه ی عوامل حاصل گردد و برآورد صحیحی از علل عمومی آن ها و از جهت گزینی های عمده که گذشته از موضع گیری های خصوصی در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، بدست دهد. این را می توانیم داشتن یک فلسفه ی بحران بنامیم و ما در اینجا آن را به عنوان پیش درآمدی ضروری مورد مطالعه قرار خواهیم داد. عده ای از مخالفین ما که از انجام این مهم عاجزند، تصویر باورنکردنی و خارق العاده ای از تاریخ بین الملل تحویل می دهند و آن را از بدگونی های کمابیش بیروح آکنده می سازند.

ما بررسی خود را با یادآوری نکته ای که عاری از اهمیت نیست آغاز می کنیم. شایعات بسیاری درباره ی بحران های جنبش تروتسکیستی رواج داشته و هنوز هم دارد. باز یک بحران دیگر، باز یک انشعاب دیگر، این کلام آنانی بود که غالباً از مبارزه بر ضد بین الملل چهارم از طریق این نوع حرف ها

بیش از بحث درباره‌ی آراء این سازمان رضایت داشتند. ما هیچگونه نیازی به انکار خصلت غالباً دردناک بحران‌های درون جنبش خود نداریم. با این حال این صفت مشخصه که به مدت طولانی مختص جنبش تروتسکیستی فرض می‌گردید و مایه‌ی تفکرات استهزاء‌آمیز صدرنشینان سازمان‌های بزرگ بود، امروزه به طور وسیعی گریبانگیر انواع سازمان‌های کوچک و بزرگ وابسته به جنبش کارگری گشته است. در واقع آنچه که در درون جنبش کارگری حقیقتاً حالت غیرعادی داشت همانا یکپارچگی سازمانی 'monolithisme'، این به اصطلاح "وحدت"ی بود که از طریق خفقان هرگونه اندیشه‌ی سیاسی مستقل در درون سازمان‌هایی که خود را متعلق به مارکسیزم، یعنی نقادانه‌ترین اندیشه‌ی موجود در جهان، معرفی می‌نمودند، حاکم گشته بود. هر کس با رجوع به تاریخ نهضت کارگری به عیان می‌بیند که این تاریخ غالباً آکنده از مبارزات جریان‌های فکری و گرایش‌ات گوناگون بر پایه‌ی اختلافات نظریه‌ای و سیاسی است و این امر طبیعی است زیرا که رشد عمل و اندیشه‌ی انقلابی خارج از برخورد مداوم نظریه‌ها و مواضع و جهت‌گیزی‌ها با واقعیت، قابل تصور نیست. و به دلیل اولی‌تر، در برابر جهانی که از دگرگونی‌های مستمر لبریز بود و هر روز عوامل "جدید"تری در عرصه‌ی آن ظهور می‌یافت و می‌یابد، خیلی منطقی‌تر به نظر می‌آید که جز این هم نمی‌توانست باشد. اما با اینکه اختلافات درونی یک سازمان امری عادی است نباید از آن چنین نتیجه گرفت که بحث در باره‌ی اینگونه اختلافات می‌باید لزوماً و غالباً به انشعاب بینجامد. باید برعکس به جستجوی علل عینی یا ذهنی که در وقوع چنین وضعی نقش بازی کرده‌اند، پرداخت. در تاریخ جنبش

تروتسکیستی وجود اینگونه علل عینی و ذهنی، بحران های مربوط به آن را توضیح پذیر ساخته است.

از دیدگاه عینی علت انشعابات در بسیاری از موارد آن است که اختلافات نظری بر سر تجزیه و تحلیل یا جهت گزینی ها برای ساختن حزب انقلابی به نسبت ضعف نفراتی سازمان و ریشه‌ی ضعیف آن در میان توده ها خیلی بر شدتشان افزوده می‌شد. در غالب موارد اینگونه اختلافات دقیقاً به مقابله بر اساس نوع تاکتیک انتخابی جهت فائق آمدن بر مسأله‌ی مشخصی انجامیده اند. دنیای امروز بیش از همیشه دستخوش نیروهای غول آسانی است که نه تنها جمع کوچک پیشروان بلکه همچنین نیروهای بورژوائی، خرده بورژوائی، سازمان های کارگری توده ای و غیره را از هم می‌گسلد. می‌توان به آسانی تصویر برانگیزنده ای از این نوع گسستگی ها را بدست داد. شالوده‌ی تنوریک جنبش بین المللی تروتسکیستی یکی از عوامل ذیقیمت مقاومت در برابر فشار منقسم سازنده‌ی نیروهای متخالف محسوب می‌گردد. اما وجود چنین شالوده‌ی تنوریکی هر قدر هم که قوی باشد عاری از محدودیت های خود به ویژه در مقابل نیروهای مادی که قادرند در برخی از مواقع در چند کشور، و یا دسته‌هایی از ممالک وسعت قابل ملاحظه یابند، نخواهد بود. همانطور که بعداً نیز خواهیم دید، در هر بحران و انشعاب می‌توان به آسانی عاملی را که در شرایط معین از نظر گروهی از مبارزین اهمیتی خارج از تناسب یافته و به خروج ایشان از بین الملل منجر گردیده است، بر ملا ساخت.

از دیدگاه ذهنی، در بسیاری موارد از آنجا که به علت کوچکی سازمان عده‌ای چنین پنداشته اند که سازمان یک نوع عامل فرعی است که نباید برایش اهمیت زیاده از حد قائل شد، موقعیت ما وخامت بیش تری پیدا کرده

است. دویاره شدن سازمان خصوصاً از نظر آنانی که فکر می کردند طریق رشد سریع آن را یافته اند، نتیجه ای جز تقلیل محدود نفرات نداشت. به نسبتی که فشار ناموزونی میان خصلت انقلابی موقعیت موجود از نقطه نظر عینی، و تکالیف مهمی که این موقعیت بر ما تحصیل می کند از یکسو، و نیروها و وسائل بسیار ناکافی ما از سوی دیگر، همچنان بر دوش سازمان ما سنگینی کرده و می کند، اینگونه احساسات فوق الذکر نیز تقویت یافته اند. این احساسات دقیقاً در نقطه ای مقابل احساسات موجود در درون سازمان های بزرگ توده ای قرار دارند زیرا که مبارزین اینگونه سازمان ها که در برابر توده های وسیع مسئولیت داشته و از نقش وجودی سازمان آگاهند، در برانگیختن هرگونه جدائی حتی در مواقع بروز اختلافات جدی در درون سازمان های خود تردید دارند.

ما نمی گوییم که انشعابات و بحران ها تنها از طریق عوامل شمرده در بالا قابل توضیح اند. به عنوان نمونه باید گفت که عوامل شخصی نیز در اینگونه موارد دخیل بوده اند. اما برای درک روشنی از تاریخ می باید به کلی ترین عوامل تقدم داد که بدون آن ها نقش عوامل دیگر نمی تواند اهمیت شایان توجهی کسب کند. در عرض قریب پانزده سال قابل توجه ترین تغییرات تاریخی به وقوع پیوسته اند، تغییراتی که شالوده ی گذار سرمایه داری به سوسیالیسم را ریخته اند در عین آنکه اکثریت عمده ترین نیروهای انقلابی هنوز در قید سازمان های تحت کنترل رهبران رفورمیست و استالینیست باقی مانده اند و تحولات اجتماعی حاصله اساساً شامل عقب مانده ترین و نه پیشرفته ترین ممالک دنیا از دیدگاه اقتصادی، می گردند. این وضع به پیدایش جمع کثیری از نظریه هایی که به انکار مارکسیسم پرداخته اند، کمک کرده است. این وضع

همچنین در درون جنبش تروتسکیستی به گرایش‌ها و جریان‌های فکری چندی بال و پر داده است که تا اندازه‌ای برداشت ناهنجاری از واقعیت را دارا بوده‌اند و به امکان تکیه‌ی اساسی به این یا آن عامل وابسته به موقعیت حاضر باور داشته و به ارزش نیروی سیاسی سازمان بین الملل چهارم، در همان وضعیتی که بود، اعتقادی نداشتند. مانند تمام موارد مشابه، همه‌ی آنانی که از ما بریدند از فرآیندی که خود را در آن درگیر می‌ساختند و از عاقبت راهی که در پیش داشتند، نامطلع بودند.

بد نیست بدانیم که جز در موارد کاملاً استثنائی، کسانی که با بین الملل چهارم قطع رابطه نمودند و به هنگام وحدت مجدد سازمان در سال ۱۹۶۳ به آن نپیوستند، علیرغم ادعاهای خود و نیروهائی که در ابتدای امر در اختیار داشتند، اگر از صحنه‌ی سیاسی به کل ناپدید نگشته‌اند، تعداد و اعضاء خود را سریعاً در حال نقصان یافته‌اند. اینجا نیز نباید این امور را ناشی از تصادف بدانیم بلکه باید در جستجوی علل برآیند و مقصود از علل، علل شخصی نیست چرا که در این باره اراده و توان‌های شخصی نایاب نبوده‌اند. می‌باید علل این وضع را در حقایق زیر جستجو نمود:

- (الف) این گروه‌ها یا اشخاص خود را در راه سیاسی خطا انداخته‌اند؛
- (ب) جدائی ایشان از جنبش بین‌المللی که دقیقاً به خاطر خصلت بین‌المللی خود در برابر نیروهای غول‌آسای جهانی بیش از همه قابلیت مقاومت دارد و بیش از همه به تصحیح اشتباهات خود در صورت ارتکاب، قادر است. بین‌الملل بُت نیست و توان اعجاز هم ندارد. اما با وجود قَلت نفرات، به خاطر تشکیلات خود - که در آن واحد مرکزیت یافته و دموکراتیک است - نیروئی است که بیش از همه قادر به احتراز از هرگونه انحرافات ملی و مقاومت در

برابر فشارهائی است که در سراسر جهان از جانب انواع قدرت ها (قدرت های دولتی، سازمان های توده ای با انواع رهبری های وابسته به آن ها و غیره) اعمال می گردند.

کنگره ی سوم جهانی (۱۹۵۱)

همانطور که قبلاً ذکر نمودیم، متعاقب کنگره ی دوم جهانی بین الملل چهارم میان کرمین و رهبران یوگسلاوی قطع رابطه ایجاد شد. کوشش های مسکو در جهت برکنار ساختن این رهبران و یافتن مخالفان صاحب نفوذی در برابر تیتو و حتی اعمال جبر علیه رهبران مزبور بیهوده از آب درآمد. خروشچف در گزارش معروف خود در بیستمین کنگره ی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ حالت فکری استالین را به هنگام تصمیم نامبرده به اعلام نفی بلد تیتو چنین شرح می دهد:

"من اولین روزهای را که در طی آن تصادم میان اتحاد شوروی و یوگسلاوی را به طرز مصنوعی بی جهت بزرگ جلوه داده بودند به خاطر دارم. یک روز که از کیف Kiev به مسکو رفته بودم به دیدار استالین دعوت شدم. استالین رونوشت نامه ای را که همان اواخر به تیتو ارسال داشته بود به من نشان داد و از من پرسید: "آیا این را خوانده اید؟" و بدون آنکه منتظر جواب من باشد چنین اضافه کرد: "با تکان انگشت کوچک من دیگر تیتوهائی نخواهد ماند. او سقوط خواهد کرد."

از زمانی که استالین تمام جریان های سیاسی درون احزاب کمونیست را از سر خود باز کرده بود این اولین باری بود که وی در اوج قدرت خود با

شکست مواجه می گردید و یک حزب کمونیست و یک دولت کارگری را در حال اقامه علیه خود می دید.

بلافاصله بعد از علنی شدن قطع رابطه‌ی مزبور، رهبری بین الملل چهارم دریافت که بحران بین المللی استالینیزم از آن پس به طرز دامنه دار آغاز گشته است و میان کرمین و یک انقلاب زنده آشکارا ناسازگاری وجود دارد، و می باید یوگسلاوی را جهت مقاومت در برابر حملات استالین یاری کرد و برخورد میان یوگسلاوی و شوروی دیر یا زود انعکاسات عمیقی درون احزاب کمونیست و دول کارگری خواهد یافت و از این موقعیت می باید برای بنای رهبری های جدید انقلابی سود جست.

سازمان های تروتسکیستی با سرعت تمام بسیج شدند تا انقلاب یوگسلاوی را در پاسخگویی آن به طوفان تهمت ها که از جانب مسکو و احزاب کمونیست بر سر آن فرو می ریخت، یاری نمایند. در این رابط در بسیاری کشورها مبارزات تبلیغاتی به راه انداخته شد. اعلامیه ها، جزوات و میتینگ ها برای مبارزه با استالینیزم به کار گرفته شدند. سازمان های وابسته به بین الملل چهارم در برخی کشورها در تشکیل دسته های جوانان به منظور اعزام ایشان به یوگسلاوی، و گروه های تحقیق و حمایت و کار در خدمت انقلاب یوگسلاوی، نقش عمده را داشتند. این دسته ها از یک موفقیت نسبی برخوردار شدند و هزاران جوان در آن ها شرکت جستند. ماجرای یوگسلاوی برای استالینیزم جریحه ای بود که هیچگاه بهبود نیافته است.

در طی دوره ای کوتاه مدت بخش های بین الملل چهارم توانستند از بحران یوگسلاوی بهره بردارند و قوای خود را تقویت بخشند. اما این فرآیند در سال ۱۹۵۰ متوقف گردید. در این سال به هنگام وقوع جنگ کره، رهبران

یوگسلاوی که تا آن تاریخ به پیشرفت هائی در چند زمینه‌ی سیاست داخلی (سیاست خود مدیری و غیره) و در انتقاد بخشی از گذشته‌ی استالینی کشور خود نائل شده بود، موضع مفتضحانه‌ای در سطح بین‌المللی اختیار کردند و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نفع مداخله‌ی نظامی ملل عضو علیه کره‌ی شمالی رأی دادند. این عمل به دلسردی بسیاری از مدافعین یوگسلاوی انجامید. بدینسان امید گردهم آوری جمع وسیع تری از پیشروان انقلابی در پرتو اختلافات شوروی و یوگسلاوی نقش بر آب گردید و همه‌ی انتظارات بر پایه‌ی اینکه بحران استالینیزم از جای دیگری نشو و نما خواهد کرد، استوار شد.

در حالی که بحران میان یوگسلاوی و کرملین به اینجا کشیده بود پیروزی انقلاب چین به صورت یک عامل مهم بین‌المللی درآمد که افکار را به ارزیابی جدیدی از موقعیت واداشت. اکنون می‌شد به درستی گفت که به دلایل مشابه این پیروزی به نحو اجتناب‌ناپذیری بحران به مراتب عمیق‌تر از بحران یوگسلاوی را برای استالینیزم موجب خواهد گردید. اما ما نمی‌توانستیم تصور بروز این بحران را برای آینده‌ی فوق‌العاده نزدیک داشته باشیم. چین بتازگی از قید رژیم چیانگ کایچک آزاد شده، بلافاصله خود را از سمت مرز کره در خطر تهاجم امپریالیزم آمریکا، که تایوان را به دژ محکمی در برابر جمهوری جدید چین مبدل می‌ساخت، می‌دید. چین جدید نمی‌توانست برای مدتی بر کمک‌های شوروی دست رد بزند. "جنگ سرد"، جنگ کُره، سیاست بین‌المللی یوگسلاوی، همکاری شوروی و چین، همه‌ی این‌ها از این پس بر عدم کفایت چشم اندازهای کنگره‌ی دوم جهانی گواه بودند. لزوم ارزیابی مجدد موقعیت بین‌المللی آشکار بود. به علاوه بخش‌های بین‌الملل از پیشرفت‌های

بعد از جنگ نامطلع بودند و بر حجم مشکلات هر آن افزوده می گردید. این امر نیز ضرورت بررسی مجدد جهت کار ما را نشان می داد.

پلنوم کمیته‌ی اجرایی بین المللی که در نوامبر سال ۱۹۵۰ برگزار گردید تصمیم به دستور فراخوانی کنگره‌ی سوم جهانی گرفت و یک سلسله تزهائی در باب چشم اندازهای بین المللی سازمان بین الملل چهارم اتخاذ کرد تا در کنگره‌ی سوم، در اوت ۱۹۵۱، به بحث گذارده شوند. این تزاها به استثناء اکثریت بخش فرانسه مخالفتی جدی برنمیگيختند.

در کنگره‌ی سوم ۷۴ عضو از ۲۵ کشور مختلف شرکت داشتند.

سند اصلی که با سی و نه رأی موافق، سه رأی مخالف و یک رأی ممتنع تصویب شد، سندی بود تحت عنوان تزهائی در باره‌ی چشم اندازهای بین المللی و مشی بین الملل چهارم.

این تزاها به بررسی موقعیت بین المللی پرداخته و نشانگر آن بودند که توازن عمومی نیروها با پیروزی انقلاب چین به زیان سرمایه داری جهانی و به سود آرمان سوسیالیزم تحول یافته است. این تزاها مصرّاً بر علانم مقدمات یک جنگ جهانی جدید که در آن زمان به اشکال فراوانی فزونی می یافتند (ایجاد و حدود بندی توافق ها میان کشورها، "جنگ سرد" و مسابقه‌ی تسلیحاتی و غیره) تکیه می کرد. این تزاها امکان سازش موقتی میان ایالات متحده و اتحاد شوروی را نفی نمی کردند، و چنین سازشی را پیش از هر چیز به علت سیاست های محافظه کارانه‌ی کرملین ممکن می دانستند، ولی [با وجود این] چشم انداز چنین جنگی را در آینده ای نزدیک ترسیم کرده بودند. به علاوه در این سند چنین آمده بود که این جنگ دارای خصلت "انقلاب جنگ" و پیروزی امپریالیست ها در آن نامسلّم خواهد بود. به این چشم انداز

در مورد جنگ این نقطه نظر زیرین نیز مرتبط می گردید: که اقتصاد تسلیحاتی عواقب فاجعه آمیزی در اوضاع اقتصادی [جهان] به بار خواهد آورد (تورم اقتصادی، تنزل سطح زندگی زحمتکشان، و غیره).

از جانب دیگر، این تزاها بر آغاز ظهور پیشرفت های اقتصادی در اتحاد شوروی و در دول موسوم به "دموکراسی خلقی" پس از اتمام دوره ی بازسازی بعد از جنگ تأکید می کردند. اما علیرغم این پیشرفت های اقتصادی جایی برای گسترش استالینیزم نمی دیدند و برای آن، یعنی برای بوروکراسی شوروی، هیچگونه آینده ی تاریخی قائل نبودند. این تزاها با شروع از وقایع یوگسلاوی و چین چنین نتیجه می گرفتند که احزاب کمونیست حتی اگر سیاستشان رفورمیستی است، دقیقاً مانند احزاب رفورمیستی کلاسیک نیستند و در همه ی شرائط صرفاً آلات دست کرملین نمی باشند و بلکه در برخی شرائط پیدایش جنبش توده ای و استثنائی قادرند حتی از حدت سیاست کرملین فراتر روند و خود طرح سیاستی را بریزند که اهداف صرفاً رفورمیستی آنان را پشت سر بگذارد. این تزاها مصرّانه روابط ملموس پرضد و نقیض میان توده ها، احزاب کمونیست و بوروکراسی شوروی را خاطرنشان ساخته و لزوم بهره برداری از این تضادها از جانب تروتسکیست ها را اعلام می نمودند و موفقیت در انجام این مهم را در پیوستن به جنبش واقعی توده ها، و بیش از همه در آنجا که احزاب کمونیست مقام سازمان های توده داشتند، می دانستند.

علاوه بر این تزاها و یک مصوبه ی سیاسی که نحوه ی کاربرد این تزاها را در موقعیت زمانی موجود شامل بود، کنگره ی سوم به سه مصوبه ی مهم دیگر رأی داد. یکی از آن ها در باره ی مسأله ی "دموکراسی های خلقی" بود. این مصوبه با تکیه بر متنی که در یک نشست کمیته ی اجرایی بین المللی در سال

۱۹۴۹ به تصویب رسیده بود، دول اروپای شرقی را همچون "دول کارگری ناقص الخلقه ی بوروکراتیک" توصیف می کرد. برخلاف اتحاد شوروی که به انقلاب پرولتاریائی به صورت دولت کارگری تولد یافته و بعداً در راه انحطاط بوروکراتیک افتاده است، اینگونه دول اروپای شرقی اساساً زائیده ی مداخله ی نظامی و بوروکراتیک کرملین بوده و در بهترین حد خود با بسیج محدود و بوروکراتیک توده ها همراه گشته اند و بنابراین هرگز یک انقلاب واقعی به خود ندیده اند و از ابتدا با اعوجاجات بوروکراتیک تولد یافته اند.

در مورد خاص مربوط به یوگسلاوی که یک انقلاب واقعی را از سرگذرانده بود، مصوبه ی ویژه ای تصویب شد که در آن مراحل مختلفه ی این انقلاب از دوره ی جنگ پارتیزان ها به بعد مورد بررسی قرار گرفته بود. این مصوبه تضاد میان تحول روزافزون بسیاری از مناسبات این کشور را از یکسو، و سیاست بین المللی راست روانه ی آن از سوی دیگر خاطر نشان می کرد و خطراتی را که این سیاست در عرصه ی داخلی کشور و منجمله به نفع نیروهای ارتجاعی سرمایه داری دربر داشت گوشزد می نمود. اما این مصوبه همچنین نشان می داد که چنین بازگشتی به سرمایه داری هرگز نمی تواند به طور صلح آمیز صورت پذیرد. این مصوبه- سال ۱۹۵۱- نمودار آن است که پاسخ بین الملل چهارم به اتهامات چین و کوبا در دوره ی اخیر در مورد "رجعت سرمایه داری" در یوگسلاوی و چکسلواکی و غیره، یک پاسخ وابسته به مقتضیات زمان نبوده است.

آخرین مصوبه که در باره ی مسأله ی آمریکای لاتین بود؛ وجه مشخصه ی آن دربر داشتن اولین تحلیل مارکسیستی از ماهیت حکومت های نوع پرونستی و حکومت های وابسته به "بورژوازی ملی" بود که خصوصاً از

طریق کم کردن نفوذ امپریالیزم خارجی و الیگارش‌ی داخلی (ملاکین زمین و بورژوازی کمپرادور) در سایه‌ی جنگ جهانی دوم رشد یافته و بخش‌های مهمی از توده‌های زحمتکش را، به درجاتی مختلف، نظر به نوع کشور، در مقابل بخش‌های ناچیزی تحت رهبری خود در این مبارزه‌ی ضدامپریالیستی با خود متحد ساخته بودند.

یک نقطه‌ی عطف تاکتیکی در بناگذاری احزاب انقلابی

کمیت‌ی اجرایی بین‌المللی در یک پلنوم بعدی (در تاریخ فوریه‌ی ۱۹۵۲) به عنوان متممی بر تحلیل و چشم اندازهای عرضه شده از جانب کنگره‌ی سوم جهانی، به مصوبه‌ی ای در مورد تاکتیک بناگذاری احزاب مارکسیستی انقلابی رأی داد که در آن مفهوم "آنتریزم" (دخول گرانی) در درون برخی احزاب سوسیالیست یا کمونیست توده‌ای برای اولین بار بسط و تعمیم یافت. الهام بخش این تاکتیک جدید "آنتریستی" نمونه‌ها یا تاکتیک‌هایی بود که در گذشته لنین و تروتسکی قویاً توصیه کرده بودند، بدون آنکه مشی دنبال شده از جانب مارکس در سال ۱۸۴۸ به هنگام درگیری انقلاب آلمان و چندی بعد به وقت تشکیل بین‌الملل اول نیز بر آن بی‌تأثیر بوده باشد.

لنین در کتاب بیماری کودکانی کمونیزم به تمام کسانی که به سنوال: "آیا باید به حزب کارگر [انگلستان] ملحق شد؟" چنین جواب می‌دهند که: "حزب کمونیست باید در برابر رفورمیزم اصول خود را پاک و استقلال خود را دست نخورده باقی نگاه دارد"، هشدار می‌دهد، بدون آنکه در این مورد به دلیل فقدان مفروضات کافی موضع قاطع اتخاذ کند. لنین می‌گفت که در این زمینه

می باید دانست ویژگی های وابسته به هر کشور را "چگونه مطالعه کرد، چگونه کشف کرد، و چگونه حدس زد" تا که در این کشورها اصول کلی و بنیادی کمونیزم را به کار بست.

چنانکه در فصل پیشین توضیح دادیم، تروتسکی در سال ۱۹۳۴ چنین آموخته بود که ساختن یک حزب انقلابی قادر به فعالیت کاملاً مستقل و قادر به بسیج طبقه ی کارگر در آکسیون ها توسط سازمانی که تعداد نفراش آن را در چهارچوب گروهی عمدتاً تبلیغاتی محدود ساخته است، ممکن است دخول موقتی این سازمان در یک سازمان رفورمیستی یا سانتریستی را به منظور جمع آوری نیرو از میان جریان هائی که به سمت چپ تحول پیدا می کنند، از طریق کار مقتضی با آنان و از راه یاری رساندن به تکامل تجربه ی ایشان، ایجاب کند. "آنتریزم" پیش از جنگ به شبیخونی درون حزب سوسیالیست شبیه بود.

متعاقب جنگ جهانی، بین الملل به دخول تروتسکیست های انگلیسی به درون حزب کارگر حکم داد و این "آنتریزم" با "آنتریزم" پیش از جنگ در داخل S. F. I. O. [مخفف نام پیشین حزب سوسیالیست فرانسه، Section Française de l'Internationale Ouvrière که ترجمه ی آن "بخش فرانسوی بین الملل کارگری" می باشد- مترجم] و یا در حزب کارگر بلژیک و یا در حزب سوسیالیست ایالات متحده مطابقتی نداشت. تاکتیکی که برای انگلستان برگزیده شد بر ساختار جنبش کارگری این کشور و پیش از همه بر رابطه ی درونی میان حزب سیاسی و سندیکاها متکی بود. این رابطه آنچنان است که طبقه ی کارگر انگلستان حزب کارگر را از آن خود و حزب محافظه کار

را از آن کارفرمایان خود می‌داند و نسبت به حزب کارگر حتی اگر با رهبران این حزب و سیاست آنان موافق نباشد، وفادار است.

تاکتیک جدید "آنتریستی" در آن واحد بر چشم اندازهای درازمدت و هم بر چشم اندازهای مبتنی بر جزر و مدهای موقتی تکیه داشت.

به هنگام برگزاری کنگره‌ی سوم جهانی در داخل حزب کارگر انگلستان به دنبال حکومت چند ساله‌ی این حزب اپوزیسیون چپ بوان Bevan تشکیل شده بود. در این زمان موقعیت بین المللی و داخلی در انگلستان محیط مساعدی را برای شکل و رشد یک جریان سانتریستی توده‌انی در حال تحول به چپ فراهم آورده بود. ملاحظات مربوط به جزر و مدهای موقتی و تکالیف مربوط به آن‌ها از تزه‌ای عمومی کنگره‌ی سوم جهانی نتیجه می‌شد. ما چنین فکر می‌کردیم که دورنمای یک جنگ جهانی جدید و مشکلات اقتصادی روزافزون سرمایه‌داری در مقیاس بین المللی به افزایش جریان‌هایی از نوع بوانیستی در درون احزاب سوسیال دموکرات کمک خواهد کرد و همچنین به پیدایش جریان‌های چپ توده‌ای در درون احزاب کمونیست دامن خواهد زد. بنا بر این لازم بود به اینگونه جریان‌ها یاری داد تا با تجربه‌ی خود از طریق مراحل که در آن زمان غیرقابل پیش بینی بود به تشکیل احزاب مارکسیستی انقلابی نائل آیند.

ملاحظات درازمدت ما براساس این مشاهدات از جنبش کارگری اروپا مبتنی بود، که احزاب کارگری رفورمیستی قدیمی پایه‌ی خود را همچنان حفظ نموده‌اند و همچنین امر توسعه‌ی احزاب کمونیست از جنگ جهانی اول به بعد جز در موارد استثنائی با مشکل مواجه بوده است. از این مشاهدات چنین استنتاج می‌شد که رابطه‌ی طبقه‌ی کارگر با احزاب خویش در درجه‌ی اول بر

مبنای برنامه یا مشی سیاسی این احزاب معین نگردیده و بلکه محصول تبلور دیرینه‌ی اینان در میان زحمتکشان بود و این احزاب برای زحمتکشان وسیله‌ی کمابیش معتبری را تشکیل می‌دادند که حداقل از نظر امور روزمره ایشان در جامعه‌ی سرمایه‌داری سودمند بودند و همچنین زحمتکشان حاضر به ترک این احزاب به منظور پیوستن به سازمان‌های جدید را که از خود محکی در عمل نشان نداده بودند، نبودند. عدم تحرک سازمانی طبقه‌ی کارگر کشورهای اروپایی به درجه‌ای خفیف‌تر در دوران انقلابی نیز نمایان بود و در این دوران رشد سیاسی طبقه‌ی کارگر سریع‌تر از رشد سازمانی آن صورت می‌پذیرفت. هیچ بحران بزرگ اجتماعی در یک کشور اروپایی نمی‌توانست بحران بزرگی را در درون احزاب کارگری توده‌ای آن کشور و خصوصاً درون حزب کارگری حاکم به دنبال نداشته باشد. بدینسان فعالیت درازمدت در داخل احزاب توده‌ای- علی‌الخصوص در حزب توده‌ای عمده‌ی هر کشور- در دستور روز ما قرار گرفت.^{۲۲}

تنوری لنینی حزب انقلابی مبین صفات مشخصه‌ی اصلی است که چنین حزبی می‌باید داشته باشد اما این نظریه نمی‌تواند روش‌های بناگذاری آن را بیان دارد زیرا این امر متکی بر شرائط تاریخی عام و هم شرائط ویژه‌ی هر کشور است. یک حزب انقلابی نمی‌تواند گسترش یابد مگر از راه مبارزات طبقاتی و این تنها راهی است که به پیدایش پیشروان سیاسی قادر به رهنمونی طبقه‌ی کارگر در جهت سرنگونی رژیم سرمایه‌داری می‌انجامد. در مورد

^{۲۲} - در جریان مباحثه درباره‌ی دخول در حزب کارگر انگلستان مفروضات مربوط به ساختمان جنبش کارگری این کشور مورد تأکید قرار گرفت. در مباحثه‌ی کنگره‌ی سوم تأکید بر واقعیات مبتنی بر جزر و مد‌های موقتی گذارده شد و مفروضات ساختاری جنبش بار دیگر در حدود سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ مورد توجه واقع گشتند.

گروه‌های کوچکی که براساس برنامه‌ای متشکل شده‌اند (چنانکه عموماً درباره‌ی بخش‌های جنبش تروتسکیستی صادق است)، نمی‌توان تصور کرد که این‌ها تنها از راه افزایش عضویت فردی قادر باشند خود را به احزاب پیشرو و حقیقتاً مرتبط با توده‌ها مبدل سازند. هیچ حزبی از این طریق تشکل نیافته است. همه‌ی احزاب نه فقط از طریق افزایش اعضا بلکه همچنین از راه ترکیب با گروه‌های دیگر، تحولات جریان‌های توده‌ای و هم‌انفعالات که در رابطه با وقایع مهم سیاسی پیش می‌آید، تشکل پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب، غالب احزاب کمونیست به دنبال تحولات حاصل در درون احزاب سوسیالیست قدیمی و به علت سیاست‌های این احزاب در جریان جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ و با پیروزی انقلاب اکتبر پدیدار گشته‌اند. بین‌الملل چهارم هرگز امر تبدیل خویش به یک بین‌الملل توده‌ای را از راه رشد تدریجی و خطی بخش‌های خود جستجو نکرده و نمی‌کند. از جانب دیگر، این بخش‌ها در سال‌های اخیر تاکتیک‌هایی در تطابق با شرائط خاص که زائیده‌ی ناموزونی عظیم درجه‌ی تحول و رشد سیاسی در میان جوانان و اکثریت طبقه‌ی کارگر برخی کشورهای اروپائی بوده است، به کار بسته‌اند. تاکتیک "آنتریستی" دقیقاً به خاطر ترکیبی از شرائطی که مارکسیست‌های انقلابی هرگز در گذشته بر خود نشناخته بودند ساخته و پرداخته شده: مارکسیست‌ها عده‌ی بسیار قلیلی را تشکیل می‌دادند و در مقابل احزابی که اکثریت عظیم طبقه‌ی کارگر را دربر گرفته و تقریباً حق وجودی را از ایشان سلب نموده بودند، وسائل تبلیغاتی بسیار ضعیفی در اختیار داشتند. با پیدایش اوضاع جدید جریان‌های بالقوه انقلابی در کجا می‌توانستند به وجود آیند؟ ما معتقد بودیم که می‌باید علیه این عقیده‌ی چپ‌گرایانه که کارگران غیرمتشکل در مجموع خود از نقطه نظر

سیاسی از کارگران متشکل پیشرفته ترند، مبارزه کرد. و از اینجا ما به این نتیجه نائل آمدیم که باید به هر قیمت که شده، بدون آنکه به ذره ای از مفاد برنامه ی خود دست رد بزنیم، درون سازمان های توده ای شرکت کنیم. بدون شک این تاکتیک "آنتریستی" آنگونه که به مورد اجرا درآمد پر از مخاطرات فراوان بود اما مشی مارکسیزم انقلابی براساس یک دستورالعمل مسجل و مضبوط که یک باره برای همیشه، و خالی از هرگونه خطر، فراهم آمده باشد، بدست نمی آید. تمام کسانی که در آن دوران درباره ی تسلیم و وادادگی ما دم برآوردند در این باره دستکم دچار اشتباه کامل بودند و امروزه که اوضاع سیاسی نسبت به گذشته تماماً تغییر یافته است، تعدادی از این کسان در مواردی چند در مقام دنباله روی از احزاب قدیمی قرار گرفته اند و تنها بخش های بین الملل چهارم از این قاعده مستثنی باقی مانده اند.

بین الملل چهارم در کاربرد "آنتریزم" میان تاکتیک لازمه برای احزاب سوسیالیست که وجود نوعی دموکراسی داخلی نسبی در درون آن ها اجازه ی تشکیل گرایشات را می دهد، و تاکتیک مربوط به احزاب کمونیست که کوچک ترین ابراز نقطه نظرهای مخالف را تحمل نمی نمایند (در آن زمان وضع این چنین بود)، تفاوت قائل بود. در میان دسته ی اول "آنتریزم" از نقطه نظر ما می بایست صورت تام به خود گیرد و حال آنکه در حالت دوم، همانطور که لنین نیز به منظور باقی ماندن درون سازمان های سندیکانی و توده ای ارتجاعی و رفورمیست توصیه کرده بود، می بایست "دروغ گفت و حيله به کار برد"، این تکتیک نگهداری بخش مستقلی را جهت اعلام علنی مواضع تام بین الملل چهارم در نظر داشت.

نقد بر کنگره‌ی سوم جهانی

تزها و مصوبات کنگره‌ی سوم جهانی کوشش اولیه‌ی ای در پاسخ به مسائل مطروحه توسط دگرگونی‌های اوضاع بعد از جنگ بود که ما در یکی از فصول پیش به آن‌ها اشاره کرده ایم، دگرگونی‌هایی که هرگز متوقف نشد. بنا بر این بی‌فایده نیست اگر آنچه را که در این تزها با واقعیت وفق داده و هم آنچه را که خطا از آب در آمده است بررسی نماییم. برای آنکه به قضاوتی مناسب حال دست یابیم نباید از نظر دور داشت که هر تحلیلی ناگزیر گرفتار برخی خطاها و نواقص خواهد بود چرا که سیر واقعیت همواره ظهور گرایش‌های جدیدی را باعث گشته است که به هنگام اقدام به تحلیل آن هنوز به قدر کافی رشد نیافته و یا از مبارزه‌ی نیروهای اجتماعی نشأت گرفته اند. آنچه که دانستن اش حائز اهمیت است، آن است که آیا خط عملی منتج از چنین تحلیلی در مجموع در رابطه با موقعیت مورد بحث معتبر بوده است؟ آیا این تحلیل به سازمان اجازه می‌داده که در میان وقایع سیاسی به درستی عمل کند و همراه با تغییر اوضاع سیاسی با آن برخورد کرده و تدریجاً عوامل جدید و گرایش‌های نوظهور را وارد محاسبات خود کند، و تصحیحات لازم مواضع را، در صورت اشتباهات تحلیل، انجام دهد.

ما در چهارچوب محدود این کتاب تنها به روشن ساختن آنچه که در خطوط اصلی خود درست بوده و هم آنچه که اساساً خطای خود را به اثبات رسانده است اکتفا می‌کنیم.

کنگره‌ی سوم تغییر توازن جهانی قوا به زیان سرمایه داری جهانی را به درستی تشخیص داده بود. این کنگره همچنین به درستی نشان داده بود که این امر در آن زمان هنوز مانع حفظ برتری اقتصادی (و این برتری تا لحظه‌ی

حاضر نیز ادامه دارد) و نظامی سرمایه داری که احتمالاً دیگر در مقیاسی جهانی به شکل صرفاً نظامی وجود ندارد (و البته این امر به این معنی نیست که تعادلی در هر یک از زمینه های ویژه ی ارتش زمینی، نیروی دریایی، نیروی هوایی، تسلیحات معموله، تسلیحات اتمی و غیره موجود است) نیست. همچنین صحت دریافت این کنگره از گروه بندی هائی که به دور دو قطب اتحاد شوروی و ایالات متحده ایجاد گردید به اثبات رسیده است. این موقعیت تنها پانزده سال بعد، یعنی وقتی که نیروهای فرار در هر دو اتحاد شدت و وسعت روزافزونی یافتند، شروع به تغییر کرد. با این وصف، حتی با در نظر گرفتن واقعیات جدید نمی توان گفت که از این پس پیمان ها و اتحاد جدید و صور تجمع نوین قابل تبیین و پیش بینی بوده و یا مشخص می باشند و تقسیم بندی پیشین در صورت وخامت قابل ملاحظه ی روابط بین المللی دیگر مجدداً نمودار نخواهد شد.

آنچه که در باب نقش دوگانه ی بوروکراسی شوروی و احزاب کمونیست و در باره ی روابط متضاد ما بین توده ها، احزاب کمونیست و کرملین در تزه های کنگره آمده بود، اساساً صحیح بود. بدون این ملاحظات جهت گیری در میان وقایع مهم بعد از جنگ غیرممکن می بود. همچنین توضیح آنچه که در یوگسلاوی و چین وقوع یافته بود، مطلقاً معتبر بود. رخداد احتمالی این امر از طرف دیگر به وسیله ی تروتسکی در برنامه ی انتقالی چنین پیش بینی شده بود:

ما از تمام احزاب و سازمان هائی که پر کارگران و دهقانان تکیه دارند و به نام ایشان سخن می گویند می خواهیم که با بورژوازی قطع رابطه کنند و در راه مبارزه برای قدرت کارگران و دهقانان قدم بگذارند. ما در این راه به آنان

قول پشتیبانی کامل در مقابل سرمایه داری مرتجع را می دهیم. در عین حال، ما آغالشگری خستگی ناپذیری را حول مطالبات انتقالی که به عقیده ی ما باید برنامه ی "حکومت کارگران و دهقانان" را تشکیل دهد، سازمان خواهیم داد.

"آیا ایجاد چنین حکومتی بدست سازمان های سنتی طبقه ی کارگر امکانپذیر است؟ همانطور که تاکنون بازگو کرده ایم، تجربیات پیشین نشان می دهند که تحقق این امر حداقل بعید است. معهذا انکار قاطعانه ی این نظریه ی ممکن الوقوع که تحت تاثیر نوعی ترکیب کاملاً استثنائی شرائط (جنگ، شکست، ورشکستگی مالی، تهاجم انقلابی توده ها و غیره) احزاب خرده بورژوا و منجمله استالینیست ها قادرند فراتر از آنچه که خود مایلند، در راه قطع رابطه با بورژوازی قدم بردارند. غیرممکن است. به هر حال یک چیز مسلم است: و آن این است که حتی اگر این امکان بسیار اندک در جایی صورت تحقق پذیرد و یک "حکومت کارگران و دهقانان" به معنای فوق در عمل استقرار یابد، چنین حکومتی جز واقعه ی کوتاهی در راه دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود."

این سطور از تروتسکی به خوبی نشان می دهد که وی در عین مبارزه ی توان فرسای خود برای ایجاد احزاب مارکسیستی انقلابی و مدافع برنامه ی بین الملل چهارم، امکان موارد استثنائی را که در ضمن آن انقلاب می تواند تحت شرائط عینی فوق العاده حتی با یک رهبری غیرمارکسیست انقلابی پیروز گردد، از نظر دور نمی داشت. دوران بعد از جنگ دوم موارد چندی از این قبیل را که تروتسکی بعید ولی ممکن می پنداشت، به خود دیده است. انکار این نوع موارد موجب سردرگمی کامل در عرصه ی جهانی است. اما باید شروط تحقق چنین مواردی را به منظور بیان خصلت استثنائی آن ها جستجو نمود تا که

روشن گردد که این نمونه ها قابل تعمیم نیستند و از وجود آن ها نمی توان نفی لزوم بنای احزاب انقلابی را استنتاج نمود. میان گرایشات فرقه گرانی که در سال های بعد از جنگ درون جنبش تروتسکیستی پیدا شدند گروه هایی یافت می گردند که از ترس آنکه مبدا از طریق منطق صوری خود و براساس نمونه های فوق به این نتیجه برسند که ایجاد احزاب انقلابی دیگر امری زائد می باشد، دست به انکار وجود دول کارگری حادث در شرائط استثنائی و تحت رهبری کسانی که مارکسیست انقلابی نبوده اند، زده اند. انکار واقعیات لاجرم به اختیار مواضع گمراهانه منجر می گردد.

از طرف دیگر، تزه های کنگره ی سوم درباره ی چشم اندازهای جنگ و چشم اندازهای اقتصادی نادرست از آب درآمدند. چشم انداز یک جنگ جهانی جدید در آن زمان به علت ادامه ی آزمایشات اتمی از جانب ایالات متحده و اتحاد شوروی که می خواستند بدین وسیله سلاح های هر چه مخرب تر خود را تکامل بخشند، مطرح شده بود. تمام دول و سازمان های سیاسی جهان برای چندین سال مشی خود را بر اساس چنین چشم اندازی برگزیدند. فاستردالس F. Dulles وزیر امور خارجه ی ایالات متحده از تعقیب سیاست بین المللی ای که جهان را "تا ورطه ی هلاک" پیش می برد، به خود می بالید. اما باز تکرار می کنیم که هیچکس در آنوقت گمان نمی کرد که دنیای سرمایه داری در شرف ورود به یک دوره ی شکوفانی اقتصادی باشد، شکوفان شدنی که نظیر آن از حیث وسعت و دوام هیچگاه پدید نیامده بود، و تنها به وسیله ی پسروی های recession ضعیف و محدود منقطع می گشت. ما نویسنده ای را نمی شناسیم که حتی نظری اجمالی از موقعیت مشرف الوقوع ارائه داده باشد. نتیجه ی عمده ی این گردش غیرمنتظره ی موقعیت اقتصادی آن بود که چشم اندازهای

مربوط به بحران سرمایه داری و جنگ جهانی به زمانی بسیار دورتر از آنچه که در تزه‌های کنگره پیش بینی شده بود انتقال یافت زیرا که سرمایه داری تا زمانی که در زمینه‌ی اقتصادی در وضعی فلاکت بار قرار نگیرد انگیزه‌ای اقتصادی در برافروختن آتش جنگ ندارد.^{۲۳}

همچنین چشم اندازه‌های گنجانده در سند مربوط به بحران استالینیزم که دوره‌ی اوج آن در تزه‌های کنگره همزمان با وقوع جنگ جهانی، و نه قبل از آن، پیش بینی شده بود، نادرستی خود را به اثبات رساندند چرا که این بحران بسیار زودتر از زمان مفروض خود بروز نمود. مخالفان تزه‌های کنگره‌ی سوم به سهم خود عموماً هیچگونه چشم انداز واقعی از بحران استالینیزم حتی برای زمان‌های دور در دست نداشتند. به عبارت دیگر، خطای عمده‌ی تزه‌ها در مورد آهنگ نسبی بحران‌های سرمایه داری و استالینیزم بود. این کنگره وقوع بحران سرمایه داری را مقدم بر بحران استالینیزم فرض کرده بود و حال آنکه این امر به ترتیب عکس آن وقوع پذیرفت.

دوران انشعاب بین الملل

به هنگام برگزاری کنگره‌ی سوم در درون بین الملل هیچگونه اختلافات نظری در مورد مسائل اصولی نظیر اختلاف بر سر ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی- که در گذشته این جنبش را برای سال‌ها از هم گسیخته بود- رخ ننمود. در ظاهر بین الملل از وحدت خود برخوردار بود و مخالفان تزه‌های کنگره در درون بخش فرانسسه (آنانی که بعداً سازمان کمونیستی

^{۲۳} - بحث کنگره‌ی سوم عملاً به مسأله‌ی نزدیکی جنگ نمی پرداخت و بلکه بر سر مفهوم "جنگ- انقلاب" دور می زد.

انترناسیونالیستی - O. C. I. Organisation Internationaliste Communiste را تشکیل دادند) در حملات خود، تأکید را بیش از آنکه بر متن تحلیل نامه، که جز برخی بخش ها مورد انتقاد عمومی آنان نبود، بگذارند، متوجه نتیجه گیری های تاکتیکی آن ساختند و این نتیجه گیری ها را دلیل تسلیم و وادادگی در برابر استالینیزم شمردند.

انشعاب سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴

خطای مربوط به چشم اندازها که در بالا از آن سخن رفت نمی بایست به خودی خود انشعاب برانگیزد زیرا که هیچکس در مقابل آن دورنمایی دیگر عرضه نکرده بود. با این حال دو سال پس از برگزاری کنگره، انشعابی در مقیاس بین المللی به دنبال انشعاب در بخش فرانسه، در سال قبل از آن رخ داد. چگونه می توان این انشعاب را توجیه کرد؟ قبلاً اشاره کردیم که چگونه در این زمان با تحولات غیرمنتظره ای که پایانشان نامعلوم بود، مواجه بودیم. بدینسان پس از وقوع انشعاب دریافت این حقیقت که اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان در کنگره ی سوم در واقع صاحب مواضع و گرایشات مختلفی بودند که، نه به سبب فقدان دموکراسی در درون سازمان، بلکه به دلیل عدم وضوح موقعیت جهانی در آن زمان فرصت ابراز وجود نیافته بود، چندان مایه ی شگفتی نیست. جدائی هایی که بعداً نه فقط به صورت انشعاب در بین الملل و بلکه درون هر یک از گروه های انشعابی به صورت دسته بندی ها بروز یافت، شاهد این مدعاست. در این زمینه دو عامل دیگر اگر چه نقشی تعیین کننده نداشتند، دستکم بسیار مهم بودند. نخست آنکه تزه های مصوبه ی

کنگره از جانب بخش‌ها و منجمله رهبران آن‌ها به آسانی هضم و جذب نگشتند و تنها در سال‌های پس از انشعاب بود که این حقیقت با وضوح کامل بر رهبری بین‌الملل آشکار شد. رهبری مزبور به هیچ وجه از این کیفیت آگاه نبود و دید روشنی از وضع مجموع سازمان نداشت و تنها با شگفتی عظیم، و خیلی دیر، یعنی در سال ۱۹۵۳، به هنگامی که مقدمات کنگره‌ی بعدی در حال تهیه بود، بر این امر وقوف حاصل کرد.

در عرض چند ماه پس از تشکیل کنگره‌ی سوم جهانی، روابط میان بین‌الملل و اکثریت بخش فرانسه^{۲۴} که از اجرای تصمیمات کنگره خودداری می‌کرد به تیرگی گرائید به نحوی که در اواسط سال ۱۹۵۲ در داخل Parti Communiste Internationaliste-P. C. I. (حزب کمونیست انترناسیونالیستی) انشعابی به وقوع پیوست. این انشعاب به همان شکل باقی ماند؛ به زودی دو سازمانی که خود را وابسته به بین‌الملل چهارم اعلام می‌نمودند در یک درون خود دچار از هم گسیختگی شدند. اقداماتی از جانب بین‌الملل علیه بی‌نظمی گروه‌ها به عمل آمد که مورد تصویب کسانی که سال بعد همراه با اخراج شدگان از بین‌الملل کمیته‌ی بین‌المللی را تشکیل دادند، قرار گرفت.

چندی بعد در داخل بخش انگلستان که به علت کار منظم در درون حزب کارگر پیشرفت محسوسی نموده بود اختلافات نظری با خشونت مفرط بروز نمود که منجر به انشعاب گردید بدون آنکه حتی مواضع طرفین دعوی به وضوح تعیین شده باشد.

^{۲۴} - تقسیم گروه‌ها در درون P. C. I. به نسبت ۵۵ به ۴۵ درصد بود و این تناسب جدال داخلی این سازمان را شدیدتر ساخت.

عاملی که نقش تعیین کننده را در انشعاب بازی کرد بحران داخلی حزب کارگران سوسیالیست (S. W. P.) سازمان تروتسکیستی آمریکا بود. در این دوره مشکلات نیروهای پیشرو در این کشور بیش از پیش فزونی می یافتند. مک کارتیزم به طرز قابل ملاحظه ای در حال رشد بود. در حالی که اکثریت سازمان به مواضع بنیادی تروتسکیستی پای بند بودند، یک اقلیت نیرومند در داخل این حزب به دنبال راهی نو می گشت. این اقلیت با خودداری از علنی ساختن مواضع اصلی خود حداقل در متون انتشار یافته و شناخته شده از جانب بین الملل- بر تزه های کنگره ی سوم جهانی و اسناد بعدی بین الملل و به ویژه به یک سند مربوط به مسأله ی استالینیزم که به منظور آماده نمودن کنگره ی جهانی آینده تهیه شده بود دست یازید و آن ها را برای مبارزه با اکثریت سازمان آمریکا به کار برد. وقتی این مبارزه ی داخلی به انشعاب انجامید، اکثریت S. W. P. مسئولیت امر را به گردن رهبری بین الملل، که با آن در این زمان بر سر مسأله ی "استالین زدائی" اختلاف نظری داشت، انداخت. علاوه بر این، اختلافات سیاسی موجود به بدگمانی هائی در مورد سازمان و حتی در مورد اشخاص آلوده شد. و بالاخره عملاً هرگونه تماس شخصی و تبادل نظر میان افراد در طی این دوره قطع گردید و این چنین بود که ناگهان و بدون هیچگونه مباحثه ی سیاسی مقدماتی در مقیاس وسیع و در درون جنبش بین المللی، انشعابی در سطح بین المللی رخ داد. یکی از اقلیت ها "کمیته ی بین المللی بین الملل چهارم" را تشکیل داد. اقلیت S. W. P. تقریباً بلافاصله پس از قطع رابطه ی خود با این حزب مقاصد انحلال طلبانه ی خود را در مورد تروتسکیزم بروز داد و به مبارزه ی علنی علیه بین الملل چهارم برخاست.

ما قبلاً به مک کارتیزم اشاره نمودیم. این پدیده بر S. W. P. فشار فراوان وارد آورد و رهبری این سازمان را که در این زمان مجبور به مبارزه با جریان انحلال طلب بود، به مقاومت در برابر نظراتی که به نظر نوآوری‌های خطرناکی می‌آمد، وادار ساخت. این امر در سال ۱۹۵۳ وقوع یافت، یعنی سالی که استالین مُرد. بلافاصله پس از مرگ استالین از جانب اتحادشوروی اولین اقدامات مربوط به "استالین زدائی" در آن کشور آغاز گردید. کنگره‌ی جهانی آینده که احضارنامه‌ی مربوط به آن در ماه مه ۱۹۵۳ اعلام شد، سندی تحت عنوان صعود و نزول استالینیزم تهیه دیده بود که به نحوی غیرمنتظره بر انبار باروت جرقه نهاد. از آنجا که این سند در کنگره‌ی چهارم به تصویب رسید و در کنگره‌ی پنجم تکمیل گردید. ما تحلیل آن را به بعد موکول می‌کنیم. با این حال باید در اینجا همین قدر گفت که این سند در رفقائی که بعداً "کمیت‌ه‌ی بین‌المللی" را بنا کردند، وحشت زایدالوصفی برانگیخت: آنان این سند را نشانه‌ی وادادگی در برابر استالینیزم، انحلال بین‌الملل چهارم و "پابلونیزم" قلمداد کردند.

این انشعاب به وضوح وخیم‌ترین انشعاب بین‌الملل چهارم بود. با آنکه نمی‌توان تمام گروه‌ها و افرادی را که این سازمان را ترک کرده‌اند به طور قطعی از دست رفته تلقی کرد، انشعابات دیگر به علت ماهیت خود عملاً بیش‌تر حالت قطع رابطه با جنبش تروتسکیستی را داشتند حال آنکه انشعاب مورد بحث در واقع بیش از همه چیز نوعی تقسیم جنبش به دو بخش بود که یکی راه بین‌الملل را ادامه می‌داد و دیگری که درون کمیت‌ه‌ی متشکل بود به مثابه یک فراکسیون فعالیت می‌کرد. این انشعاب زیست و حرکت تحولی هر دو بخش را عمیقاً تحت الشعاع قرار داد. در واقع این انشعاب همراه با دیگر

عواقب خود در هر دو بخش، چه در بخشی که حافظ سازمان بود و چه در بخش دیگر، از یکسو عدم توازن به وجود آورد و از سوی دیگر به تقویت نیروهای فرار داخل جنبش کمک کرد و این امر در دوره ای رخ داد که همچنان که چند بار گفته ایم، جنبش تحت فشار نیروهای قدرتمندی بود که به طرزی ناموزون بر بخش های مختلف آن سنگینی می کردند. یقیناً یکی از نتایج این انشعاب تقویت خصلت ناهمگون برخی جریان های داخل آن و همچنین تقلیل قدرت سازمان و دستگاه مرکزی آن بود. در طول سال های انشعاب اعضاء و گروه های وابسته به جنبش بین المللی تروتسکیستی تحولاتی را از سر گذراندند که به هیچ وجه برایشان مقدر نبود. اگر این انشعاب (که به نظر ما اجتناب ناپذیر نبود) رخ نداده بود بین الملل می توانست شاید سریع تر و یقیناً به بهای کمتری به آن بینش جامع از دنیای بعد از جنگ که دیری بعد در دوره ی تجدید وحدت خود کسب کرد، دست یابد.

کنگره های چهارم و پنجم جهانی (۱۹۵۴ و ۱۹۵۷)

امر تهیه ی مقدمات و برگزاری کنگره ی چهارم جهانی تحت تأثیر انشعاب فوق الذکر، که در آن بین رخ داده بود، واقع شد. در این کنگره که در ژوئیه ی سال ۱۹۵۴ تشکیل گردید نمایندگان بیست و یک کشور شرکت نمودند. بخشی از وقت این کنگره مصروف گروه کوچکی گردید که مبارزه ی شدیدی را علیه طرفداران کمیته ی بین المللی به راه انداخته بود ولی بلافاصله پس از انشعاب تمامی حملات بسیار شدید خود را متوجه بین الملل چهارم ساخت. این گروه، که حتی خواست تا پایان کنگره در آن باقی بماند، به زودی نیز خود از هم پاشید، مبارزه برای ایجاد احزاب جدید انقلابی را امری زائد تشخیص می داد.

مهم ترین تکلیف کنگره‌ی چهارم عمق بخشیدن به مواضع تصویب شده در کنگره‌ی قبلی بود. در این کنگره دو سند اساسی اتخاذ شد. یکی از آن‌ها، که به وسیله‌ی پابلو Pablo عرضه گردید، مسأله‌ی پیوند تروتسکیست‌ها به جنبش واقعی توده‌ها را مورد بررسی قرار می‌داد و شرائط انقلابی وقت و وظیفه‌ی اساسی در رابطه با ساختن احزاب انقلابی و مارکسیستی توده‌ای را یادآوری می‌نمود. در این مورد سند مذکور بر ضرورت درآمیختن با توده‌ها در عمل و نه در برنامه پافشاری می‌کرد. این سند تحولاتی را که درون سازمان‌های توده‌ای در حال وقوع بود روشن می‌کرد و لزوم اینکه سازمان‌های تروتسکیستی، در اینگونه سازمان‌ها زمینه‌ی فعالیت برای خود برگزینند را خاطرنشان می‌ساخت و البته مقصود از چنین فعالیت‌ی اصلاح کردن این سازمان‌ها نبود. این سند اضافه بر ملاحظات اساسی دارای ملاحظات تاکتیکی خاص در مورد کشورهای مختلف بود.

سند دیگر که از جانب ارنست مندل ارائه شد صعود و نزول استالینیزم نام داشت. این سند در کنگره‌ی بعدی نیز به کار گرفته شده و تکمیل گشت. ما در صفحات بعدی به این سند خواهیم پرداخت.

نقش کنگره‌ی چهارم بیش از هر چیز، جلوگیری از بروز عواقب انشعاب و از نو سازماندهی نیروها در مقابل گرایش‌های گریزنده از مرکز سازمان، که بواسطه‌ی انشعاب به حرکت در آمده بودند، و تحکیم پایه‌های سازمان به دنبال ضربات وارده بود.

کنگره همچنین قطعنامه‌ی دیگری را که استقرار مجدد وحدت جنبش تروتسکیستی را ممکن و مطلوب اعلام نموده و کمیته‌ی اجرایی منتخبه در این کنگره را مأمور برقراری تماس با سازمان‌های غائب (سازمان‌های

وابسته به کمیته‌ی بین‌المللی) می‌ساخت تا آنان را از موضع کنگره درباره‌ی مسأله‌ی وحدت مطلع گرداند، تصویب کرد.

اندکی پس از برگزاری کنگره‌ی چهارم موقعیت درونی بین‌الملل رو به بهبودی گذاشت. در این مورد تغییر موقعیت جهانی نقش بسیار مؤثری داشت. از سال ۱۹۵۵ به بعد نقطه‌ی عطف غیرمنتظره‌ای در وضع اقتصادی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری را احساس کردیم. دوران شکوفایی اقتصادی شروع به برنشستن کرده بود. و اکنون می‌بایست به این مسأله پرداخت. در اکتبر ۱۹۵۵ کمیته‌ی اجرایی بین‌المللی اولین پاسخ خود را در این زمینه تهیه نمود که در آن از پیدایش علانم شکوفایی اقتصادی در طول بیش از یک سال گذشته سخن می‌رفت. این متن پیش از آنکه نوعی تحلیل نظریه‌ای باشد، توصیفی بوده و به چشم اندازهای مربوط به وضع جدید با احتیاط برخورد کرده بود.

عاملی که بیش از همه در بهبود وضع جنبش مؤثر بود، تحول اوضاع داخلی اتحاد شوروی و دول کارگری اروپای شرقی بود. در شوروی مبارزه‌ای میان رهبرانی که جانشین استالین شده بودند جریان داشت و بریا Beria اولین کسی بود که از صحنه بیرون رانده شد. سپس نوبت مالنکف Malenkov بود که به زودی جای خود را به اتحاد بولگانیف-خروشچف Boulganine-Khrouchtchrv داد. این مبارزه تا حدود دو سال دیگر همچنان ادامه یافت. بحران در صدر حزب و عقب نشینی‌های رهبری امکان ابراز نظرات نامطابق با اصول رایج را در جانی که مدت‌های مدید فقط یک نظر حکومت می‌کرد فراهم آورد.

و آنگاه سال ۱۹۵۶ فرارسید که وقایع عمده‌ی آن تشکیل‌کننده‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی و وقایع لهستان و مجارستان بودند. در کنگره‌ی بیستم خروش‌چف در یک نشست سری گزارشی در باب "کیش شخصیت استالین" عرضه کرد و در آن تعدادی از جنایات استالین را تقبیح نمود. او در این گزارش به دنبال ریشه‌ی پدیده‌ی استالینی نبود؛ بلکه برعکس گزارش او تنها شخص استالین را قربانی می‌کرد تا دستگاه قدرت بوروکراسی را از خطر برهاند. در لهستان اعتصابات متعدد و سپس تولد یک جنبش توده‌ای گومولکا Gomulka را، که یکی از قربانیان دوران استالین بود، به مقام رهبری حزب و دولت رساند. در مجارستان، در برابر عظمت بسیج توده‌ای و رفتار نامصممانه‌ی ایمرناگی Imre Nagy، کرملین از طریق مداخله‌ی ارتش شوروی به سرکوب خونین جنبش توده‌ای دست زد.

از جایی دیگر، در زمینه‌ی انقلاب مستعمراتی، هنوز از خاتمه‌ی جنگ میان امپریالیزم فرانسه و ویت مینه Viet-minh مطابق با مفاد موافقتنامه‌های ژنو در ژوئیه ۱۹۵۴ دیری نگذشته بود که جنگ الجزایر آغاز شد (نوامبر ۱۹۵۴).

سال ۱۹۵۶ همچنین سال بحران سونز بود. در این سال، متعاقب ملی شدن کانال سونز، دولت‌های فرانسه و انگلستان به همدستی اسرائیل دست به مداخله‌ی نظامی بر علیه مصر زدند. این کشورها به خاطر فشار توأم واشنگتن و کرملین مجبور شدند از مداخله‌ی نظامی خود دست بکشند.

در این زمان تمامی بخش‌های بین‌الملل درگیر دو نوع فعالیت عملی بودند. در مرتبه‌ی اول مداخله در فراشد بحران بین‌المللی استالینیزم و احزاب کمونیست، که عمدتاً در محافل روشنفکرانه و دانشجویی این احزاب نمودار

شده ولی همچنین به برخی اقشار کارگری نیز سرایت کرده بود. و به علاوه تعداد زیادی از بخش ها در راه کمک هر چه بیش تر به انقلاب الجزایر و به طور کلی انقلاب های مستعمراتی به همکاری پرداختند.

در طی این دوره بخش های بین الملل به طور کلی فعالیت های خود را از سر گرفتند و به تعداد اعضاء خود تا اندازه ای افزودند و از آنجا که آنچه که بین الملل در عرض این مدت طولانی، بر اساس ملاحظات صرفاً تنوریک، در مورد استالینیزم بر ملا کرده بود، برای اولین بار به مقیاسی قابل ملاحظه در عمل نشان داده شد، اعتماد عمومی نسبت به آن بالا گرفت. و علاوه بر افزایش تعداد اعضاء سازمان، که هنوز بسیار محدود بود، اعتبار و اتوریته ی سیاسی سازمان تقویت شد.

در چنین شرائطی بود که بعد از نوامبر سال ۱۹۵۶، مقدمات پنجمین کنگره ی جهانی، که ماهیتی کاملاً متفاوت با کنگره ی قبلی داشت چیده شد. در جریان آماده ساختن این کنگره، مطابق با تصمیمات کنگره ی چهارم، کوششی در جهت تجدید رابطه با کمیته ی بین المللی و به منظور عملی نمودن وحدت مجدد سازمان صورت گرفت. به دنبال تشکیل کنگره ی بیستم حزب کمونیست شوروی از نوشته های مطبوعات کمیته (و بویژه مطبوعات سازمان S. W. P.) چنین بر می آمد که اختلافات نظری در مورد ا-ج-ش-س و مسأله ی "استالین زدانی" کاهش یافته باشند. اما کوشش فوق اساساً به این دلیل که عدم اعتماد در زمینه ی سازمانی همچنان باقی بود، با شکست مواجه گشت.

کنگره‌ی پنجم در اکتبر سال ۱۹۵۷ قریب صد نماینده و ناظر از بیست و پنج کشور را به دور هم گرد آورد. در بین نمایندگان ناظر هیأت نمایندگی رزمندگان الجزایری نیز حضور داشت.

مسیر وقایع امکان این را فراهم کرده بود که دگرگونی‌های بعد از جنگ با وضوح خیلی بیش‌تر روشن کردند. سه مسأله‌ی اساسی مورد بررسی کنگره قرار گرفت که نتیجه‌ی آن‌ها متون زیرین بود: چشم‌اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان؛ انقلاب مستعمراتی از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز؛ صعود، نزول و سقوط استالینیزم.

سندی که تحت عنوان "چشم‌اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان"، توسط پابلو اراکه شد، قبل از هرچیز به بیان مفصل علل شکوفایی اقتصادی غیرمنتظره‌ی ایالات متحده و اروپای غربی اختصاص داشت. این سند به توضیح روش‌های "بحران شکن" (anti-crisis)، که دول سرمایه‌داری به کار می‌بردند و نقش اعتبار مصرف، قروض ملی و غیره پرداخته و افزون بر آن روشن کرده بود که روش‌هایی که سرمایه‌داران، برای رسیدن به نتایجی که آنقدر به آن افتخار می‌کردند، به مرور زمان پسروی‌های اقتصادی متعدّدتر، بیکاری تکنولوژیک و شکسته شدن درازمدت ارزش ارز را به دنبال خواهد داشت. سند مزبور در مورد اقتصاد دول کارگری، در عین تصدیق رشد اعجاب‌آور آن، نشان می‌داد که این کشورها که تا آن زمان تأکید خود را بر تهیه‌ی وسائل تولید و غالباً بدون در نظر گرفتن هزینه‌ی تولیدی گذارده بودند، به علل اجتماعی مجبور خواهند بود اهمیت بیش‌تر و روزافزونی به تولید کالاهای مصرفی بدهند و همچنین به معقولانه ساختن rationalisation اقتصاد خود اقدام نمایند. این سند به جای آنکه به پیشنهاد راه حل‌هایی از

قبیل آنچه که اصلاح طلبانی نظیر لیبرمن Liberman، تراپزنیکوف Trapeznikov، سیک Sik و غیره مدافع آنند، بپردازد، نقش دموکراسی کارگری را به عنوان عامل ضروری پیشرفت در زمینه اقتصادی، و نه فقط به مثابه یک عامل سیاسی محوری، مؤکد می‌ساخت. این سند همچنین بر این نکته تأکید می‌کرد که ممالک استعمارزده با آنکه از نظر ارقام مطلق در حال پیشرفت اقتصادی محدودی می‌باشند. در واقع در مقایسه با دیگر کشورهای جهان در حال نزول نسبی هستند و نتیجه‌ی این نزول نسبی افزایش فقر توده‌های این ممالک خواهد بود و بدین ترتیب آن شرائط عینی که انقلاب را در کشورهای استعمارزده دامن می‌زد به جای خود باقی خواهد ماند. در زمینه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای سرمایه داری، این سند چنین اعلام می‌داشت که موقعیت جدید اقتصادی با آنکه دیگر محلی برای مبارزات انقلابی در زمان فعلی باقی نمی‌گذارد، با این حال در رابطه با مراحل مختلفی سیکل اقتصادی به مبارزات مطالباتی کارگران در برخی کشورها منجر خواهد گردید.

سند کنگره درباره‌ی انقلاب مستعمراتی، که توسط پیرفرانک عرضه شد، بر این تأکید گذاشته بود که انقلاب مستعمراتی مسأله‌ی اصلی دوران بعد از جنگ است و این مسأله تمام چشم اندازهایی را که از ابتدای آغاز جنبش کارگری و حتی بعد از انقلاب اکتبر مطرح بوده اند، و بنا بر آن ها انقلاب می‌باید ابتدا در غرب و بعد در شرق به پیروزی برسد، بر هم زده است. این سند نشان می‌داد که این انقلاب ها تنها به مثابه انقلابی مداوم می‌توانند به پیروزی برسند و از این نظر جزء متشکله‌ی انقلاب جهانی به شمار می‌روند و در مرحله‌ی مورد بحث حلقه‌ی میان انقلاب اکتبر و پیروزی انقلاب جهانی را تشکیل می‌دهد. این سند سپس به بررسی دقیق جنبش‌های مستعمراتی، ماهیت رهبری این

جنبش‌ها و به ویژه رهبری هائی که خصلت بناپار티ستی آشکاری داشتند، و به سیاست امپریالیست‌ها و دول کارگری مختلف (شوروی و چین) در رابطه با کشورهای تحت استعمار و جنبش‌های آنان پرداخته و نقش پرولتاریا و دهقانان ممالک استعمارزده را مورد مطالعه قرار داده بود. و اهمیت جنگ‌های چریکی در اینگونه کشورها نه فقط به عنوان عامل نظامی بلکه همچنین به مثابه‌ی عامل سازماندهی و آموزش سیاسی توده‌ها نیز در این سند مورد تأکید واقع شده بود. کنگره به ضرورت و اختصاص بخش اعظمی از فعالیت‌های جنبش تروتسکیستی، و به ویژه بخش‌های متعلق به کشورهای امپریالیستی، به انقلاب ضداستعماری پافشاری کرد.

کنگره‌ی پنجم سند صعود و نزول استالینیزم را که در کنگره‌ی قبلی به تصویب رسیده بود دوباره اتخاذ کرد و بر آن بخش دیگری تحت عنوان نزول و سقوط استالینیزم افزود، این مجموعه که توسط ارنست مندل ارائه گردید یکی از کامل‌ترین متون را درباره‌ی استالینیزم، دول کارگری و احزاب کمونیست تشکیل می‌دهد. این متن از مراحل عمده‌ی تاریخ بعد از انقلاب اکتبر آغاز می‌کند؛ دوران اوج انقلابی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳، فرونشینی موج انقلاب در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۳، دوران اوج نوین انقلاب از سال ۱۹۴۳ به بعد. این متن آن شرائط عینی را که در به قدرت رسیدن استالین در شوروی مؤثر و بر احزاب کمونیست حاکم بوده اند (انزوا و عقب ماندگی دولت شوروی، فروکش موج انقلابی در جهان) یادآور گشته و آن‌ها را با موقعیت جدید مقایسه می‌نماید: وجود چندین دولت کارگری، تبدیل کشور شوروی به دومین قدرت جهانی، خیزش نوین موج انقلاب در دنیا. و بدین ترتیب متن مزبور وقایعی را که در بطن بحران استالینیزم جای دارند روشن می‌سازد و

نشان می دهد که دیگر از این پس جز در صورت شکست در یک جنگ جهانی، که امکانش خیلی کم است، خطر بازگشت به سرمایه داری در روسیه ی شوروی وجود ندارد. ادامه ی بحران استالینیزم لاجرم برخورد میان بوروکراسی و پرولتاریا را برخواهد انگيخت. این سند اقدامات مربوط به "استالین زدائی" دولت از جانب بوروکراسی را به مثابه ی دفاع از خود و نه انحلال طلبی بوروکراسی، توصیف می نماید و نشان می دهد که چگونه دستگاه قدرت از طریق این اقدامات به دنبال پایه ی گسترده تری در میان قشر بوروکرات و همچنین برآورده کردن برخی از حیاتی ترین خواست های توده ها می گردد. آن بخش از این سند که پس از وقایع سال ۱۹۵۶ نوشته شده درونمای غلطی بدست می دهد زیرا که تشدید بحران استالینیزم را امری فوری تلقی کرده و دوره ی بعد از برکنار شدن "گروه ضدحزبی" توسط خروشچف در سال ۱۹۵۷، را که حدود ده سال به طول انجامید، یعنی دوره ای که می توان بر آن نام دوران "رفورمیستی" گذاشت، پیش بینی نمی کند. و بالاخره این سند با آغاز از آنچه تروتسکی در برنامه ی انتقالی سال ۱۹۳۸ نوشته بود و با در نظر گرفتن اطلاعاتی که شرائط جدید شوروی بدست می داد و تجربیات کشورهای لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، یک طرح اولیه ی برنامه ی انتقالی برای انقلاب سیاسی را شامل بود. در این سند بحران احزاب کمونیست، دول کاری و دول سرمایه داری جای مهمی را اشغال می کرد. گسترش بعدی اختلافات چین و شوروی بار دیگر تجدیدنظر عمیق در این موضوع را مطرح ساخت.

کنگره ی پنجم مباحثات دامنه داری را به خود دید و برخی نکات مورد مشاجره شدید نمایندگان مختلف قرار گرفت اما هیچگونه مبارزه میان

گرایش‌ها بروز نیافت. بین الملل کاملاً تجدید قوا کرده بود و یک بار دیگر به اتفاق آراء خود را موافق با وحدت مجدد جنبش بین المللی [تروتسکیستی] اعلام کرد. اما در پشت وحدتی که در کنگره رخ نمود، بحران‌های جدیدی در حال تکوین بود و حتی در همین زمان اصطکاکات چندی در درون رهبری بین‌الملل احساس می‌شد.

بحران‌ها و صف‌بندی‌های جدید (کنگره‌ی ششم جهانی)

ان‌شعاب سال ۱۹۵۳ گروه‌های زیادی، از جمله جنبش‌های آمریکای شمالی را بر ضد بین‌الملل برانگیخت و بدین ترتیب باعث ایجاد یک عدم توازن خطرناکی در داخل سازمان، که تعداد نمایندگان آسیایی در آن نسبتاً محدود بود و بخش سیلان هم، به طوری که بعداً فهمیدیم، راه انحطاط را در پیش گرفته بود، و بالاخره بخش‌های اروپایی آن هم در شرایطی هر چه نامساعدتر و در محیطی بیش از پیش خالی از شور سیاسی فعالیت می‌کردند، شد. البته بخش‌های اروپایی به زودی قسمت مهمی از فعالیت‌های خود را به کمک به انقلاب الجزایر تخصیص دادند؛ اما این فعالیت‌ها علیرغم اهمیت‌شان تنها جماعت قلیلی را که غالباً غیرکارگری بوده و نسبت به انقلاب ممالک استعمارزده حساسیت داشتند، و در میانشان هم احساسات شکست طلبانه نسبت به انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کم نبود، به خود جلب کرد. تضاد بین از یک طرف ممالک استعمارزده که در آن‌ها حتی اگر جنبش توده‌ای با شکست مواجه می‌گشت دیری نمی‌پایید که دوباره سر بر افرازد و انقلاب آن در سال ۱۹۶۰ به آفریقای سیاه هم گسترش یافته بود و در کشور کوبا، در میان دندان‌های امپریالیزم یانکی، می‌رفت تا به صورت

انقلاب سوسیالیستی به پیروزی برسد، و از طرف دیگر رکود سیاسی کامل در اروپا که طبقه‌ی کارگر آن با به قدرت رسیدن دو گل در سال ۱۹۵۸ در شرف مواجهه با بزرگ‌ترین شکست سال‌های بعد از جنگ بود، به طور چشمگیری برجسته شده بود.

پدیده‌ی بسیار مهم دیگری که تأثیر خود را بر جنبش تروتسکیستی هم گذاشت، مشاجره میان چین و شوروی بود.

این وقایع به جز بین الملل چهارم، آن بخشی از جنبش تروتسکیستی را هم که به دور کمیته‌ی بین المللی گرد آمده بود متأثر ساخت. آنجا هم افتراقاتی پدیدار شد. بدین ترتیب، از طریق فراشد پیچیده‌ای از افتراقات و صف‌بندی‌های جدید، شرایط اتحاد جدید بین الملل تدارک دیده شد. اما در این بین، پیش از برگزاری کنگره‌ی ششم بحران وخیم دیگری در درون بین الملل شروع به رشد کرد.

اختلاف نظر در رهبری بین الملل ابتدا بر سر مسائل تاکتیکی مربوط به بخش‌های اروپائی، که قسمت اعظم فعالیت‌هایشان را وقف کمک به انقلاب‌های ضداستعماری می‌کردند، پدیدار شد. ما شاهد ظهور گرایشاتی شدیم که فعالیت بخش‌های اروپا در مورد مسائل کشورهای خود را ناچیز (اگر بخواهیم واژه‌ی بیفایده را اینجا به کار نبریم)، می‌شمردند. این‌ها منعکس کننده‌ی آن جریاناتی در درون جنبش ما بودند که به کلی از طبقه‌ی کارگر کشورهای اروپائی سلب امید کرده بودند. این گرایشات، به ویژه در فرانسه، به دنبال رسیدن دو گل بر مصدر قدرت تقویت شدند. طبقه‌ی کارگر در این زمان با شکست سختی روبرو شده بود؛ حزب کمونیست با از دست دادن یک میلیون و نیم رأی به نفع دوگل در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۵۸، با اولین شکست

بزرگ انتخاباتی خود مواجه گشته بود. برای بعضی ها دیگر امر مدرسانی به انقلاب ضداستعماری وظیفه ای نبود که اهمیتش برحسب ضرورت موقعیت سیاسی زمان تعیین شده باشد، بلکه از آنجا که از نقطه نظر اینان انقلاب پرولتاریائی در اروپا برای دوره ی بسیار طولی، اگر نه برای همیشه، از دستور روز خارج گشته بود، تنها امر قابل اجرا به شمار می آمد.

در این دوره در درون رهبری بین الملل نوعی توافق میان پابلو و پساداس Posadas برقرار شد و این دو علیه "اروپائیان" و اعضاء رهبری بین الملل که نمی خواستند علیرغم سطح مبارزاتی بسیار پائین جنبش توده ای در اروپا از فعالیت سیاسی در درون جنبش روگردانند، متحد شدند. در پایان سال ۱۹۵۹ وقتی که کمیته ی اجرایی بین المللی تصمیم به فراخواندن کنگره ی آینده گرفت، فراشد تشکیل گرایش ها شروع به برجسته شدن کرد. در حالی که اسناد کنگره در دست تهیه بود رفیق پابلو و رفیق سانتن Santen در آمستردام زندانی شدند و به جرم فعالیت های خود برای یاری به انقلاب الجزایر تحت تعقیب قرار گرفتند. سازمان در مقابل این دستگیری ها عکس العمل نشان داد و مبارزه ی تبلیغاتی وسیعی را به منظور دفاع از مبارزین خود به راه انداخت، مبارزه ای که در عین حال به دفاع از انقلاب الجزایر وابسته بود. این دستگیری ها به پساداس فرصت داد تا مبارزه ی داخلی شدیدی را علیه اکثریت اعضاء رهبری بین المللی بر پا سازد. وی تمام نیروهای خود را در آمریکای لاتین بسیج کرد تا در کنگره اکثریت را بدست آورد. وی خود را سخنگوی پابلو وانمود کرد و از آن زمان به بعد بود که شروع به موضع گیری ها و سخن پراکنی های هر چه افراطی تر کرد. زیاده روی های او در کنگره آنچنان بود که گروه کوچکی از رفقا که گرایش پابلو را نمایندگی می کردند و با

پسدادس همفکری داشتند، از وی جدا شدند. پس از آنکه پسدادس در کنگره شکست خورد، به مدت چند ماه به مبارزه‌ی خود در داخل بین الملل ادامه داد و سپس ناگهان اندکی پیش از آزادی پابلو در نشریات آمریکای لاتینی اش علناً وی را نیز مورد حمله قرار داد و با بین الملل قطع رابطه کرد.

در کنگره‌ی ششم قریب صد نفر نماینده از حدود سی کشور شرکت داشتند. به سبب مبارزه‌ی سرسختانه ولی از نظر سیاسی فقیر فراکسیون پسدادس، مباحثات باعث پیشرفت فکری واقعی بین الملل نشدند. در برخی موارد حتی مبارزه با نظراتی واقعاً بدوی در مورد اوجگیری مداوم و لاینقطع انقلاب و ناتوانی کامل سرمایه داری برای به اجرا گذاشتن اقداماتی در راه نه تنها متوقف کردن این اوجگیری بلکه حتی محدود کردن آن برای مدت زمان مشخصی ضرورت پیدا می کرد. اما اسناد مصوبه در کنگره خالی از اهمیت نبودند.

سند ارنست مندل درباره‌ی موقعیت اقتصادی جهان، رشد اقتصادی دول کارگری و به ویژه ورود چین به صحنه‌ی جهانی به مثابه یک نیروی صنعتی را روشن می کرد. این سند در عین حال ادعاهای خروشچف را که در آن زمان اعتبار فراوان یافته و داور بر آن بودند که شوروی ایالات متحده را به زودی از لحاظ اقتصادی پشت سر خواهد گذارد، رد می نمود. در مورد کشورهای سرمایه داری این سند توضیحات قبلی مربوط به علل "شکوفانی" سریع و ناگهانی اقتصاد را از سر می گرفت و آن ها را در زمینه های مختلف منجمله درباره‌ی رشد سریع تعداد نوآوری های تکنولوژیکی عمیق تر می ساخت. این سند همچنین امکانات و محدودیت های بازار مشترک اروپا را که در آن زمان در حال تقویت شدن بود، نشان می داد. در مورد کشورهای استعمارزده سند

مزبور بر رکود، و حتی نزول سطح زندگی در این ممالک تأکید می‌کرد و اعلام می‌داشت که کمک‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و هم‌دول کارگری به منظور تعدیل وضع فوق و در نتیجه از میان بردن آن علل عینی که قوه‌ی محرکه نیرومند انقلاب ضداستعماری به شمار می‌آمدند، ناکافی خواهد بود.

سند دیگری که درباره‌ی انقلاب در کشورهای استعمارزده از جانب لیویو مایتان Livio Maitan ارائه گردید به طور اخص موقعیت یک دسته از مناطق و یا کشورهای تحت استعمار را مورد بررسی قرار می‌داد. بخش عظیمی از این سند به انقلاب الجزایر و دورنمای نوید بخش استقلال این کشور تعلق داشت. مصوبه‌ی ویژه‌ی ای نیز به کوبا اختصاص داشت که فراشد انقلابی‌ای که اندک زمانی پیش این جزیره را به دولتی کارگری (اولین دولت کارگری در قاره‌ی آمریکا) مبدل ساخته بود، دنبال می‌نمود.

یک سند هم در مورد استالینیزم از طرف پیر فرانک ارائه شد که خصلت "رفورمیستی" دوره‌ی ما بعد سال‌های پرجوش و خروش ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ و تضادهای جدیدی را که در دول کارگری رو به پیدایش بود خاطرنشان می‌ساخت. این سند همچنین به مطالعه‌ی تضادهایی که احزاب کمونیست درگیرشان بودند نیز پرداخته بود. این سند خصلت سازش موقتی میان چین و شوروی را که در متن مصوبه‌ی کنفرانس مسکو که چند هفته قبل از آن با شرکت هشتاد و یک حزب کمونیست و کارگری تشکیل شده بود، منعکس شده بود نشان می‌داد و چنین نتیجه می‌گرفت که این سازش دیری نپاییده و بحران روابط چین و شوروی ناچاراً بار دیگر بروز خواهد کرد.

برای اولین بار از سال ۱۹۴۸، لانکا ساما Samaja (بخش بین الملل چهارم در سیلان) در این کنگره شرکت نکرده بود

و کنگره از این امر ابراز نگرانی فراوان نمود. حزب L. S. S. P. در مارس سال ۱۹۶۰، علیرغم همه‌ی انتظاراتی که برانگیخته و بین الملل را هم در آن سهم کرده بود، دچار شکست انتخاباتی گشت. رهبری L. S. S. P. به جای بررسی عمیق علل اشتباهات تحلیل و چشم اندازهای سیاسی نادرست خود، آنطور که بین الملل در اسناد داخلی خود در خطاب به این سازمان انجام داد، سیاست کاملاً فرصت طلبانه‌ی او را در پیش گرفت که از دیدگاه بین الملل جایز نبود. دبیرخانه‌ی بین الملل در یک بیانیه‌ی علنی جدائی خود را از این سیاست اعلام نمود. کنگره‌ی ششم در مصوبه‌ی او که متن آن علنی گردید عدم موافقت خود را در رابطه با سیاست تعقیب شده از جانب این سازمان به دنبال شکست انتخاباتی آن و بخصوص نسبت به رأی موافق این حزب به بودجه‌ی حکومت بورژوائی حزب آزادی سری لانکا Sri Lanka Freedom Party بیان کرد و حزب تروتسکیستی سیلان را به اصلاح سیاست خود فراخواند.

پساداس و فراکسیون وی (که مقدار زیادی از نفوذ خود را در آمریکای لاتین از دست می‌داد) با جنرال فراوان خود را وابسته به پابلو اعلام کرده و منکر این بودند که فراکسیون وی و پابلو از هم جدا هستند. پس از برگزاری کنگره‌ی ششم و دو ماه بعد از آزادی پابلو، ناگهان پساداس در آمریکای لاتین دست به حملات علنی علیه وی زد؟ این حملات غیرمنتظره که شخص پابلو را نیز به تعجب واداشت از کجا سرچشمه می‌گرفتند؟ به زودی کاشف به عمل آمد که اگرچه هر دو علیه کسانی که "اروپائیان"شان می‌نامیدند (اینان حملات خود را به ویژه متوجه ارنست مندل، لیونیومایتان و پیر فرانک و سپس "آمریکای شمالی‌ها" ساخته بودند) توافق داشتند، با این حال بر سر مسائلی اختلاف چین و شوروی در دو قطب کاملاً متخالف قرار داشتند. اختلاف چین و

شوروی در واقع بر جنبش تروتسکیستی، همانگونه که بر تمامی جنبش کارگری و نهضت های توده ای، اثرات قابل توجهی باقی گذاشت.

در سال های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ وقتی که منازعه ی چین و شوروی به صورت برخوردی میان دو حزب، که در آن اختلافات سیاسی در درجه ی اول قرار داشتند، علنی گشت، بین الملل از خود واکنش نشان داد و به اتفاق آراء پشتیبانی انتقادآمیز خود را از چینی ها که مواضعشان در مورد برخی از مسائل اساسی (انقلاب ضداستعماری، طرق صلح آمیز و پارلمانتاریستی، همزیستی مسالمت آمیز و غیره) در مقایسه با مواضع شوروی مترقی تر بود، اعلام داشت. کمی بعد از کنفرانس هشتاد و یک حزب کمونیست و کارگری که در آن سازشی میان چین و شوروی صورت گرفت، بین الملل در کنگره ی ششم خود درباره ی تحلیل اختلافات چین و شوروی متفق الرأی بود و پابلو در آن زمان در نامه ای که از زندان خود به کنگره ارسال داشت چنین نوشته بود:

"می توان گفت که قطع رابطه میان جناح فرصت طلب و دست راستی [شوروی ها] و جناح متمایل به سانتریزم [چینی ها]، مستقل از تحولات ناگهانی و اجتناب ناپذیر این بحران (یعنی اختلافات چین و شوروی و شاخ و برگي که ممکن است بعداً به آن افزوده شود، عمیق و پایدار می باشد [...])."

اما در اواسط سال ۱۹۶۱ بر سر مسأله ی اختلافات چین و شوروی اختلاف نظرهای چندی در درون بین الملل پدید آمد. پسدادس پس از قطع رابطه با بین الملل نه تنها تقریباً تمام مواضع چینی ها را کاملاً اختیار کرد، بلکه همچنین اعلام نمود که وی خود الهام بخش آن ها بوده است. چنانکه می دانیم مسکو کوشش کرد تا با جعل برخی گفته های مانوتسه تونگ -Mao Tse-Toung در مورد سلاح های اتمی وی را به دروغ متهم به این سازد که

خواستار جنگ اتمی است. اما پساداس بی‌مهابا گزاف‌گویی را به آنجا رساند که اعلام کرد روسیه‌ی شوروی، برای تضمین پیروزی انقلاب جهانی، لازم است اقدام به جنگ اتمی بکند. وی همچنین به تکرار حملات چینی‌ها به کاسترو Castro پرداخت و از خود نیز به آن افزود^{۲۰}. در درون بین الملل پابلو، در شرایطی که اکثریت بین الملل از مواضع اش دفاع می‌کردند، به کل نقطه نظرش را معکوس کرد؛ او مواضع چینی‌ها را با استالینیزم یکی دانست و از خروشچف، و مخصوصاً از رهبران یوگسلاوی پشتیبانی کرد. پشتیبانی‌ای که به زحمت می‌توان آن را انتقادی نامید.

کمیته‌ی بین المللی

تاریخچه‌ی سازمان‌های متشکله‌ی کمیته‌ی بین‌المللی و نیز تاریخ خود این کمیته طبیعتاً، درون تاریخ بین الملل چهارم جای دارد. در مورد نکته‌ی اخیر ما از اینکه نمی‌توانیم از حد یادداشته‌های مختصری فراتر رویم پوزش می‌طلبیم. یک مشکل اولیه برای این کار این است که کمیته‌ی بین‌المللی در واقع به مثابه فراکسیون، بدون پیوندهای سازمانی محکم ما بین طرفدارانش عمل می‌کرده است و نه به مثل یک سازمان سانترالیزه. بنا بر اطلاعاتی که رفقای شرکت کننده در این کمیته به ما ارسال دانسته‌اند تجمعات بین‌المللی کمیته بسیار محدود بوده و موضع‌گیری‌های آن غالباً پس از تبادل نظر میان بخش‌های کمیته به شکل اسناد بخش‌های ملی فورموله شده است. بنابر این

^{۲۰} - ما در اینجا به مواضع سیاسی‌ای که به قلم پساداس انتشار یافته‌اند بسنده می‌کنیم و با کمال میل جنبه‌ی جدید نثر او را، که از زمان قطع رابطه‌اش با بین الملل پدیدار شده، و عبارت از شیوه‌ای است که او با جدیت تمام کیش شخصیت خودش را رواج می‌دهد، به کناری می‌گذاریم به جز خودش، کس دیگری نمی‌تواند دنبال آن بیفتد...

پس از یادآوری شرائطی که در باره‌ی تشکیل کمیته‌ی بین‌المللی در بالا آوردیم ما در اینجا به اوضاع و احوالی که آن را به سمت وحدت مجدد سوق داد می‌پردازیم.

گفتیم که در ابتدا اختلافات سیاسی‌ای، مخصوصاً در مورد پدیده‌ی "استالین زدائی"، در مراحل اولیه‌ی این فرآیند، وجود داشت که بدگمانی‌هایی در مورد نقش مرکز بین‌الملل در بحرانی که در سال ۱۹۵۳ به جدائی S. W. P. در آمریکا منجر شد، به آن اضافه می‌گشت. به علل مختلفی توضیحات لازم برای روشن کردن این مطلب عرضه نشدند؛ و در عرض سال‌ها بدگمانی‌های فوق‌الذکر - که به طور اخص متوجه شخص پابلو بود - مانع عظیمی در برابر هرگونه تجدید رابطه بود. لیکن از سال ۱۹۵۶، برگزاری کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی و بروز اختلافات شوروی و چین به نزدیک ساختن مواضع این دو سازمان در مورد مسأله‌ی بحران استالینیزم یاری نمود.

از جانب دیگر، در مورد مسائل انقلاب ضداستعماری، به ویژه بر اساس وقایع کوبا، اعضاء و طرفداران کمیته‌ی بین‌المللی و به طور اخص اعضاء وابسته به بخش‌های آمریکای شمالی و آمریکای لاتین تجربه‌ای را از سر می‌گذراندند که از بسیاری جهات با تجربه‌ی بین‌الملل چهارم در مورد انقلاب الجزایر شباهت داشت.

در درون کمیته‌ی بین‌المللی هم در حالی که اکثریت به اختیار مواضع پرداخت که با مواضع اکثریت بین‌الملل تلاقی داشت، اقلیتی نیز حول مواضع متفاوت و کاملاً مخالفی شکل گرفت. این امر، هنگام تجدید وحدت بین‌الملل موجبات انشعاب کمیته‌ی بین‌المللی را فراهم آورد. در داخل این کمیته گروه انگلیسی انجمن کارگران سوسیالیست Socialist Labour League-S. L. L.

و گروه فرانسوی سازمان کمونیستی انترناسیونالیست Organisation Communiste Internationaliste- O. C. I. اگرچه درباره‌ی همه‌ی نکات مواضع مشترک نداشتند، با این حال به قصد ردّ نظرات فوق‌الذکر و حفظ مواضع فرقه‌گرایانه‌ی خود درباره‌ی برخی مسائل با یکدیگر توافق حاصل کردند.

برای اینان مسأله‌ی انقلاب ضداستعماری وجود خارجی ندارد. ممالک استعمارزده خود کشورهائی سرمایه‌داری می‌باشند- که این البته صحیح است- و در نتیجه از نقطه نظر ایشان اگر در اینگونه کشورها رهبری انقلاب عمل‌کارگری، و حتی بالاتر از آن، مارکسیست انقلابی، نباشد، انقلاب سوسیالیستی نیز امکانپذیر نبوده و آنچه که در جریان خواهد بود صرفاً خیانت به جنبش‌های توده‌ای است. اینان بینش تنگ‌نظرانه‌ای نسبت به دهقانان این دسته ممالک دارند و آنان را با دهقانان نسبتاً مرفه کشورهای اروپای غربی در یک ردیف به حساب می‌آورند. اینان با اینکه خود را تروتسکیست می‌نامند، خصلت مداوم انقلاب در این نوع کشورها را درک نمی‌کنند. وقتی انقلاب کوبا پیروز شد اینان نخواستند آن را به رسمیت بشناسند. در یکی از بیانیتهای کمیته‌ی مرکزی S. L. L. می‌توان چنین خواند که در کوبا "یک انقلاب سیاسی صورت پذیرفته است که قدرت را از دست طبقه‌ی بورژوا بدست بخش دیگری از همان طبقه منتقل ساخته است... بدین ترتیب پس از کمال آتاتورک Kemal Ataturk، چیانگ کای-چک، ناصر، نهرو، کاردناس Cardenas، پرون Peron و بن بلا، اکنون کاسترو را داریم". و دیگر آنکه "رژیم کاسترو دولت طراز نوینی را به وجود نیاورده است" که به طور کیفی با رژیم باتیستا متفاوت باشد. امروزه S. L. L. هنوز کوبا را یک

دولت بورژوائی به شمار می آورد و کاسترو را رهبری همدیف باتیستا و چیانگ کای- چک قلمداد می کند!

در مورد مسأله ی "استالین زدائی"، این گروه ها تقریباً به کل منکر فراشدهائی هستند که از زمان مرگ استالین در شوروی صورت پذیرفته است. این ها فکر می کنند که هرگونه سخن از وجود اقداماتی در جهت لیبرالیزه کردن رژیم اینگونه کشورها "تسلیم" در برابر استالینیزم می باشد. اینان از تشخیص فرق بین "لیبرالیزه کردن" که تا اندازه ای در شوروی انجام گرفته، و "دموکراتیزه کردن" که ابدأ وجود ندارد، عاجزند.

در واقع از نقطه ی نظر اینان از سال ۱۹۳۸ یعنی زمانی که بین الملل چهارم بنیانگذاری شد و برنامه ی انتقالی به تصویب رسید، هیچگونه تغییرات عمیقی در جهان وقوع نیافته است. اینان به طور منجمدی به یکایک الفاظ این برنامه آویخته اند و تروتسکیست هائی را که در فهم شرایط جدید دوران ما و تعریف یک سیاست مارکسیستی و انقلابی مقتضی با این شرایط کوشیده اند، تحت عنوان وادادگان مورد حمله قرار می دهند.

وحدت نوین بین الملل

یک دوره ی نسبتاً طولانی بحران و از هم گسیختگی می تواند درآمد دوران تجدید وحدت هم باشد. تمام وقایع مهم این زمان - مسأله ی "استالین زدائی"، منازعه ی چین و شوروی، انقلابات ضداستعماری- تنها باعث انشعاب در میان تروتسکیست ها نشده بود بلکه همین عوامل در عین حال در فائق آمدن بر وخیم ترین انشعاب سازمان، انشعاب سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴، نقش داشتند.

به هم نزدیک شدن سیاست های اکثریت بین الملل چهارم و اکثریت کمیته‌ی بین المللی در مورد مسائلی به اهمیت مسأله‌ی "استالین زدائی" و انقلاب ضداستعماری و شباهت تجارب آن‌ها در مورد کوبا و الجزایر ناچاراً مسأله‌ی تجدید وحدت را مطرح می‌کرد زیرا - در دوره‌ای که بار دیگر گسترش جنبش تروتسکیستی در جهان در شرف آغاز بود- هر دو دسته آگاه بودند که تجزیه‌ی این جنبش در مقابل چشم اندازهای جدیدی که در مقابل بین الملل چهارم گشوده شده بودند، زیان قابل ملاحظه‌ای بر این سازمان وارد خواهد کرد. بدین ترتیب در سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ دو سازمان چندین بار با یکدیگر تماس گرفتند. در جریان تبادل نظرها ثابت گردید که نزدیکی فکری که بین دو سازمان آشکار گردیده بود واقعاً جدی بوده و هیچگونه مانع سیاسی عمده‌ای در برابر وحدت مجدد سازمان به چشم نمی‌خورد.

کمیسیون‌ی با شرکت نمایندگان بین الملل چهارم و کمیته‌ی بین المللی به تعداد مساوی به منظور تهیه‌ی مقدمات تجدید وحدت در یک کنگره‌ی مشترک آینده، تشکیل گردید. در درون بین الملل چهارم و هم در داخل کمیته‌ی بین المللی کسانی که با تجدید وحدت سازمان مخالف بودند و مشی سیاسی آنان در ضدیت با اکثریت سازمان خودشان قرار داشت (از یکسو فراکسیون پابلو و از سوی دیگر S. L. L. و O. C. I.) سعی کردند تا بحث وحدت مجدد را تابع بحث در مورد مسأله‌ی انشعاب سال ۱۹۵۳ و علل و مسئولین آن بکنند. از هر دو جانب اکثریت چنین پیشنهادی را رد کرد. البته هیچکس وجوب چنین مباحثه‌ای را انکار نمی‌کرد اما در صورتی ممکن بود با آن موافقت کرد که این مباحثه در چهارچوبی صحیح به منظور کسب نتایج مثبت قرار داده شود. اگر در ریشه‌ی این انشعاب عاملی اصولی نهفته بود چنین عاملی یقیناً به نحوی از

انحاء در عرض دهه‌ی شصت به دور مسائل سیاسی زمان بروز می‌کرد و اگر آنطور که ما باور داشتیم این انشعاب اساساً محصول علل تصادفی و موقتی (اشتباهات تحلیلی یا مربوط به چشم اندازهای نادرست) و یا سازمانی بود چنین علی نمی‌بایست سدی در برابر تجدید وحدت سازمان ایجاد کند. تحقیق درباره‌ی علل و مسئولیت‌های انشعاب باید خصلت آموزشی داشته باشد؛ از این رو بر حسب موافقت نامه‌ی مشترک دو سازمان چنین تصمیم گرفته شد که این مسأله در طول برقراری وحدت مجدد سازمان طرح نشود و بررسی‌های مربوط به آن به زمانی دیگر، یعنی وقتی که پیوند سازمانی مستحکم گشته باشد، موکول گردد. در چنین وضعی این مباحثه می‌تواند بی‌آنکه بر فعالیت‌های سازمان سنگینی کند، و بدون آنکه الزاماً خطوط شکاف موجود در دوره‌ی انشعاب را دنبال نماید، به خوبی انجام گیرد. برای کسانی که خواستار وحدت بودند به خوبی آشکار بود که در بطن چنین درخواستی از جانب اقلیت‌ها، تمایل ایشان به بهره‌برداری از اینگونه بحث‌ها، به خاطر توجیه انشعاب برای بار دیگر، و حتی بدتر از آن تضمین دوام این انشعاب قرار داشت و نه میل ایشان به پیشبرد امر وحدت.

کنگره‌ی تجدید وحدت (دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی)

در همان زمان که بین الملل کنگره‌ی هفتم و کمیته‌ی بین‌المللی کنفرانسی از سازمان‌های خود را تدارک می‌دیدند، کمیسیون دو جانبه این دو سازمان مشغول فعالیت بر سر مسأله‌ی تجدید وحدت بود، تجدید وحدت قرار بود در جریان کنگره‌ی مشترکی بلافاصله پس از تشکیل دو مجمع فوق‌الذکر حاصل

گردد. کمیسیون دو جانبه اسنادی را که می‌بایست بحث مشترک دو سازمان را پایه ریزی کند، فراهم کرد.

بدین ترتیب در ژوئن سال ۱۹۶۳، پس از کنگره‌ی بین‌الملل و کنفرانس کمیته‌ی بین‌المللی، کنگره‌ی تجدید وحدت با شرکت بیست و شش کشور تشکیل شد. در این کنگره گرایش پساداس و سازمان‌های S. L. L. و O. I. دعوت شده بودند که اولی به دعوتنامه جواب نداد و آن دو دیگر از شرکت در کنگره خودداری کردند. پس از تشکیل دو مجمع فوق‌الذکر کنگره‌ی مشترک وحدت مجدد بین‌الملل را اعلام، و رسماً متونی را که در دو مجمع بر سرشان رأی‌گیری شده بود، تصویب کرد و رهبری جدید و واحدی را تعیین نمود. اقلیت سازمان تحت رهبری پابلو سند متقابلی را [در مقابل سند اکثریت] در مورد اوضاع بین‌المللی و تکالیف بین‌الملل چهارم عرضه داشت. این اقلیت در تشکیلات مختلف رهبری نماینده داشت.

کنگره تصمیم گرفت یک مبارزه‌ی تبلیغاتی برای آزادی هوگو بلانکو Hugo Blanco که اندک زمانی قبل از تشکیل کنگره دستگیر شده و در خطر مجازات اعدام قرار داشت، ترتیب دهد.

در کنگره‌ی جهانی این بار نماینده‌ی بخش سیلان شرکت داشت اما اطلاع حاصل گشت که این بخش در وضع نابسامانی گرفتار آمده و نماینده‌ی این بخش تنها اقلیتی از رهبری آن را نمایندگی می‌کرد. ما در صفحات بعدی به سرگذشت این بخش خواهیم پرداخت.

کنگره یک روز تمام را به بحث درباره‌ی مسأله‌ی الجزایر، که پابلو در باره‌اش گزارش داد، اختصاص داد. کنگره با اتفاق آراء امکانات قابل ملاحظه‌ی تحول انقلاب الجزایر به سمت انقلاب سوسیالیستی، به طرز مشابه

با کوبا، را تأیید نمود و تصمیم گرفت تا حداکثر کوشش خود را در بسیج بین‌الملل و بخش‌های آن به جانبداری از این انقلاب به کار برد.

کنگره به عنوان اساس تجدید وحدت منشوری را در شانزده اصل^{۲۶} اتخاذ کرد که مواضع بنیادی تروتسکیزم را به صورت یک مجموعه، فورموله کرده بود. این منشور قبلاً توسط حزب کارگران سوسیالیست S. W. P. ایالات متحده اتخاذ گشته بود و این سازمان، که به علت قراردادهای قانونی "دموکراسی" امپریالیستی آمریکا، نمی‌توانست رسماً پیوند سازمانی خود را با کنگره‌ی وحدت اعلام کند، خواسته بود از این طریق پشتیبانی کامل خود را از تجدید وحدت بین‌الملل ابراز دارد.

علاوه بر مصوبه مربوط به موقعیت سیاسی بین‌المللی، کنگره به دو سند سیاسی مهم رأی موافق داد. یکی از آن‌ها منازعه‌ی چین و شوروی و اوضاع شوروی و دول دیگر کارگری را مورد بررسی قرار می‌داد و دیگری به دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی اختصاص داشت.

متن مربوط به استالینیزم تصویری کلی از تلاشی این پدیده بدست می‌داد. این متن تحقیق مفصلی از اختلافات بروزیافته در جریان منازعه‌ی چین و شوروی را ارائه داده و به نقد بسیار دقیقی از مواضع دو حزب می‌پرداخت. این متن همچنین افتراقاتی را که میان دیگر احزاب کمونیست پدید آمده بود مورد بررسی قرار می‌داد. این متن همچنین به تحلیلی از رهبری کوبا نیز پرداخته و در ضمن توجه به محدودیت افق دید این رهبری نسبت به مسائل آمریکای لاتین، بر مواضع عموماً مترقی آن تأکید می‌کرد. موقعیت داخلی دول کارگری و پیدایش تضادهای جدید و جریاناتی که بالقوه می‌توانستند تبدیل به

^{۲۶} - رجوع کنید به صفحه‌ی ۱

یک نیروی اپوزیسیون بشوند به تفصیل مورد بررسی این متن قرار گرفته بود. متن مزبور یوگسلاوی را بمثابة موردی خاص مورد مطالعه قرار می‌داد و بر آن بود که رابطه با مسائل اساسی جهت اختیار شده از جانب این کشور در مقایسه با دول کارگری دیگر صحیح تر بوده ولی افراط در کاهش مرکزیت نظام آن و قبول نوسان آزاد قوانین بازار خطرات بسیار جدی در بر دارد. این سند نکات اساسی یک برنامه‌ی عمل برای دول کارگری را دو باره تنظیم می‌نمود. این برنامه به جنبش تروتسکیستی امکان می‌داد تا در بحران‌های استالینیزم مداخله نماید و نقاط اتکائی در درون دول کارگری پیدا کند.

سند اصلی کنگره به «دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی» اختصاص داشت. این سند نتایجی را که اکثریت عظیم تروتسکیست‌ها در تمامی جهان، به دنبال دگرگونی‌های عظیم بعد از جنگ، بدان رسیده بودند فورموله می‌کرد.

متن این سند با توضیح این حقیقت آغاز می‌گشت که برخلاف آنچه که در گذشته برای مدت مدیدی انتظار می‌رفت انقلاب جهانی از اتحاد شوروی به سمت ممالک استعمارزده، نه به سوی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، گسترش یافته است. این متن نشان می‌داد که این فرآیند که نخست انقلاب را به حواشی نظام سرمایه‌داری انتقال داده است تا سپس به قلب آن دست اندازد، به هیچ وجه دستاورد تقدیر نبوده و اساساً از خیانت‌های رهبری‌های سنتی طبقه‌ی کارگر، یعنی سوسیال دموکرات‌ها و استالینیست‌ها، ناشی شده است.

سند مورد بحث سپس این واقعیت را نشان می‌داد که انقلاب جهانی در عصر ما در حال پیشروی در سه جبهه است که هر یک از این جبهه‌ها دارای کیفیات مشخصه خاص خود می‌باشند: انقلاب پرولتاریائی یا به اصطلاح کلاسیک، در

دول سرمایه داری پیشرفته؛ انقلاب ضداستعماری، در کشورهای سرمایه داری عقب مانده که به سمت فرا رونیدن به انقلاب مداوم تمایل دارد؛ انقلاب سیاسی ضد بوروکراتیک در دول کارگری. سند مذکور تأکید می کرد که انقلاب جهانی جمع ساده ای این سه بخش نیست و تمامیتی را تشکیل می دهد که بخش های گوناگون آن متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند. و دقیقاً بخش اعظم این متن به تحقیق درباره ی کیفیات مشخصه هر یک از این بخش ها و تأثیر متقابل آن ها بر یکدیگر اختصاص داشت.

اما این سند به بررسی شرایط "عینی" انقلاب جهانی محدود نمی گردید و با همان جویانی و پیگردی به شرائط "ذهنی" نیز می پرداخت و سپس در عین یادآوری ضرورت ایجاد رهبری های انقلابی، یعنی وظیفه ای که بین الملل چهارم از بدو بنیانگذاری خویش برای خود برگزیده بود، به سنوالی که از جانب بسیاری مبارزین، که خصومت عمدی نسبت به بین الملل نداشته و با لزوم بنای حزبی در آن واحد مرکزیت یافته و دموکراتیک مخالف نیستند، طرح می گردد، پاسخ می گفت. این سنوال بدین قرار است: چرا تاکنون بین الملل چهارم به سازمانی توده ای بدل نگشته است؟ چرا این سازمان پس از پایان دوران فروکش مبارزات کارگری که از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۴۳ ادامه یافت، نتوانسته است به این هدف خود نائل گردد؟ سند مورد بحث از پاسخ به این سنوال طفره نمی رود و نشان می دهد که چگونه سهم عظیم ارتش شوروی در شکست نازیسم مستقیماً به نفع رهبری های استالینیستی خاتمه یافته است.

جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ صرفاً جنگی ما بین امپریالیست ها بود که اساساً کارگران کشورهای اروپایی در آن درگیر شده بودند. این کارگران که در آن زمان توسط احزاب بین الملل دوم سازمان داده شده بودند با خشم تمام نسبت

به خیانت سوسیال دموکراسی از جنگ برون آمدند و توده های عظیم آن ها به فراخوان انقلاب اکتبر و بین الملل کمونیست جواب مثبت دادند. احساسات آن ها در این مورد عاری از هرگونه ابهام بود، حتی اگر از دیدگاه سیاسی گرفتار اغتشاش فکری بودند. اما جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹ با اینکه ادامه ی جنگ جهانی قبلی به شمار می رفت، با آن تفاوت داشت. چرا که این جنگ ترکیبی از جنگ بین امپریالیست ها (مانند جنگ پیشین) و جنگ تدافعی روسیه ی شوروی علیه امپریالیزم آلمان و متحدین آن بود. اشغال اروپا توسط ارتش امپریالیزم آلمان عامل دیگری بر این موقعیت افزود. کارگران اروپا خواهان دفاع از اتحاد شوروی و مبارزه با نازیسم در ممالک خود بودند. ولی به دنبال سیاست استالین و احزاب کمونیست، این کارگران پیکار خود را نه تنها در همدستی با سازمان های بورژوائی یا سوسیالیستی [سوسیال دموکرات- مترجم] بلکه تحت رهبری حکومت بورژوائی که با اتحاد شوروی "متحد" شده بودند، انجام دادند. از نظر بسیاری، این پیکار بر سایر چیزها تقدم داشت؛ و قضایا بعد از به چنگ آوردن پیروزی روشن خواهند شد. از جانب دیگر برنامه های رزیستانس [قوای مقاوم کشورهای تحت اشغال- مترجم] نیز ایجاد توهماتی می کرد. این شرایط باعث شد که در سال ۱۹۴۵، کارگران اروپائی برخلاف دوران ما بعد جنگ جهانی اول با احساسات بسیار خفیف تری از جنگ بیرون بیایند، و به هر حال هیچگونه خصومتی نسبت به رهبران احزاب کمونیست نداشتند، چه در نظر آن ها این رهبران سمت نمایندگی اتحاد شوروی را دارا بودند که با قربانی های بی شمار غلبه ی بر نازیسم را متضمن گشته بود. در این دوره تبلیغات تروتسکیست ها علیه سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست با بورژوازی ممالک خود مفهوم عام نگشت و این اوضاع به

بورژوازی اروپا اجازه داد تا با کمک احزاب کمونیست خروش انقلابی موجود را جذب و نابود سازد. بحران استالینیزم تنها پس از سرآغاز "جنگ سرد" و در بحبوحه‌ی دوران شکوفایی اقتصادی که در طی آن بی‌اعتنایی توده‌ها نسبت به امور سیاسی شدت گرفته بود، پدیدار شد و وسعت یافت.

این سند همچنین نشان می‌دهد که چگونه، در شرایطی که بحران استالینیزم در محتوای بسیار غامضی انکشاف می‌یافت و در همان زمان کشورهایی که دارای غنی‌ترین سنن مارکسیستی بودند از مرحله‌ی غیرسیاسی شدن طبقه‌ی کارگر می‌گذشتند، توسعه‌ی بین‌الملل چهارم با موانع متعدد و قابل ملاحظه‌ای روبرو گردیده است که با این حال نتوانسته‌اند از توسعه‌ی هر چه راسخانه‌تر این سازمان، به موازات افزایش فرسودگی رهبری‌های قدیمی، جلوگیری کنند. در خاتمه این سند^{۲۷} با توانی استثنائی، حقانیت وجودی مسلم‌تر از همیشه‌ی بین‌الملل چهارم را، آنچنان که هست و زیست می‌کند، در شرایط کنونی جهان و برای آماده‌سازی بین‌الملل توده‌ای فردا نشان می‌دهد. تا جایی که می‌دانیم، تاکنون هیچکس اقدام به نقد و یا پاسخگونی به این سند را، حتی به صورت جزئی یا غیرمستقیم، ننموده است.

حملات علیه بین‌الملل وحدت یافته (گروه‌های انشعابگر)

کنگره‌ی تجدید وحدت به آن اوضاع تشکیلاتی که باعث تشدید تأثیر نیروهای گریز از مرکز بر پیکر بین‌الملل گشته بود، خاتمه داده بود اما این

^{۲۷} - رجوع کنید به مستخرجات گنجانده در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲

نیروها از صحنه ناپدید نشده بودند و مشکلات مربوط به این مسأله با وحدت مجدد سازمان از میان نرفته بود.

در درون بین الملل وحدت یافته اکثریت سازمان هائی که با هم متحد شده بودند در روابط مابین اشان به هیچگونه مشکلی، حتی از نوع فرعی، برخوردند. برعکس این سازمان ها مجبور بودند از بین الملل در مقابل آنائی که خواسته بودند به آن بپیوندند، و همچنین به مدت چند ماه در مقابل فراکسیون پابلو در داخل سازمان دفاع نمایند. از نظر این گروه ها تجدید وحدت سازمان اولین قدم در راهی بود که دیر یا زود وجود آن ها را به خطر می انداخت و بنابر این واجب بود که به هر قیمتی این وحدت را پیش از استحکام یافتن آن درهم شکنند.

کنگره ی اکثریت عظیم نیروهای تروتسکیست را دوباره متحد ساخته بود. فراکسیون پساداس می رفت تا به سرعت به حد گروه منفرد و کم و بیش مهمی در کشور آرژانتین تقلیل یابد. در همه جای دیگر این فراکسیون به شکل گروه های چند نفری موجودیت داشت. فراکسیون پابلو نیز وقتی که یک سال پس از برگزاری کنگره علناً با بین الملل قطع رابطه کرد، از نقطه نظر تعداد نفرات بسیار ضعیف بود. تنها دو سازمان خارج از بین الملل وجود دارند که از حیث تعداد قابل توجهند و این دو S. L. L. در انگلستان و O. C. I. در فرانسه می باشند. حقایقی که در درون بین الملل برای همه روشن بود، در بیرون از آن به علت محتوی نشریات وابسته به این دو گروه که قسمت اعظم آن به حملات علیه بین الملل اختصاص داده شده بود، شکل دیگری به خود می گرفتند.

ما قبلاً مواضع فرقه گرایانه‌ی گروه های هیلی Healy و لامبر Lambert را بر ملا ساخته ایم؛ و دیگر نیازی به تفصیل در این باره نیست. جالب توجه اینکه حملات این دو سازمان به بین الملل، بر اساس اتهام "پابلونیزم"، حتی تا چند سال بعد از قطع رابطه‌ی پابلو با بین الملل، مرتب شدیدتر و شدیدتر می شد، در صورتی که حملات آن ها علیه شخص پابلو، که از لحظه‌ی جدانش با بین الملل دیگر مورد بی اعتنائی ایشان قرار گرفته بود، بسیار ناچیزتر بود. این پابلو و نظریات وی نبود که ایشان را به خود مشغول می داشت، این وجود و فعالیت های بین الملل و بخش های آن بود. اینان در آوریل سال ۱۹۶۶ هیاهوی بسیاری در مورد برگزاری یک کنفرانس بین المللی وابسته به "کمیتة ی" خود که قرار بود بین الملل چهارم را "بازسازی" کند، به راه انداختند اما این کنفرانس هیچگونه موفقیتی کسب نکرد و با قطع رابطه با کسانی که به عنوان ناظر بدان قدم گذاشته بودند خاتمه پذیرفت.

گروه پساداس پیش از همه در آمریکای لاتین موجب آسیب برای بین الملل گشته بود زیرا که وی آنجا، و به ویژه از نظر کوبانی ها، به نادرستی مواضع تروتسکیزم و بین الملل چهارم را نمایندگی می کرد و حملات کاسترو علیه بین الملل چهارم و دیگر گرایشات انقلابی به هنگام تشکیل کنفرانس سه قاره در ژانویه‌ی ۱۹۶۶ در هاوانا، تا اندازه ای مبتنی بر نقاط نظر شدیداً انحرافی پساداس بود. بین الملل چهارم بدون آنکه لحظه ای از فعالیت خود در دفاع از انقلاب کوبا بازایستد، با تحکم، اما بدون زیادی روی در انتخاب الفاظ، سخنان ضدتروتسکیستی فیدل کاسترو را خاطر نشان ساخت. نتیجه آن بود که یک سال بعد در سالروز بیانیة ی کاسترو رادیوی هاوانا حین پخش دوباره‌ی

خطابه‌ی وی قسمت مربوط به حملات علیه بین الملل چهارم و دیگر جریان‌های انقلابی را تکرار ننمود.

مبارزه‌ای که پابلو و اعضاء فراکسیون وی از فردای روز برگزاری کنگره علیه بین الملل آغاز کردند، چند ماه به طول انجامید و اینان در این مدت از موضوعی به موضوع دیگر لغزیدند، بعد از شکستی که طبقه‌ی کارگر فرانسه در اثر رسیدن دو گل به قدرت متحمل شد، این گسترش انقلاب الجزیره در سال‌های قبل از کسب استقلال و هم بعد از آن بود که در شکل گرفتن نظرات پابلو نقش عمده را بازی کرد. وی به درستی میان مسیر انقلاب الجزیره و انقلاب کوبا شباهت‌هایی می‌دید و در نتیجه برای یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در الجزیره امیدواری داشت. در این مورد میان ما و او اختلاف نظری وجود نداشت. اما پابلو از یکسو بواسطه‌ی از دست دادن هر چه بیش‌تر تماس خود با بین الملل چهارم و از سوی دیگر به خاطر امید کاذب بستن بر امکانات شخصی خویش در زمینه‌ی مداخله در رأس جنبش الجزیره، سرانجام بدون آنکه مشی سیاسی بین المللی چندان فرصت طلبانه یا فرقه‌گرایانه‌ای را اختیار نموده باشد (در این زمان وی مواضع مختلفی را بر پایه‌ی تأثیرات ذهنی فوری خود از اوضاع برمی‌گزید و گاهی این مواضع را در عرض مدت بسیار کوتاهی تماماً تغییر می‌داد) رویه‌ای در پیش گرفت که براساس آن منکر ضرورت یک سازمان بین المللی با عملکرد مبتنی بر سانترالیزم دموکراتیک گردید. وی آن مفهومی از بین الملل چهارم را به پیش کشید که تا دیروز با تمام قوا رد کرده بود، یعنی فدراسیونی از فراکسیون‌ها که هر یک می‌بایست در برابر دیگران آزادی عمل داشته و تنها بر سر مسائلی که همه با هم توافق دارند می‌توانند به اقدامات مشترک دست بزنند. پابلو پس از قطع

رابطه‌ی با بین الملل بیش از هر چیز به تفسیر وقایع دنیا پرداخت چرا که نظریات او از این پس دیگر به هیچ وجه با امر پایه ریزی احزاب انقلابی جدید ربطی نداشت بلکه بر توسل به جنبش‌های توده‌ای به شکل موجود آن‌ها مبتنی بود.

انحطاط بخش سیلان

یکی از دردناک‌ترین مسائلی که برای رهبری واحد بین الملل پیش آمد، مسأله‌ی بخش سیلان بود. اکنون جای آن دارد که کلیت این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم.

حزب لانکا ساما ساما جا L. S. S. P. - Lanka Sama Samaja Party یکی از بخش‌های بین الملل بود که در مقایسه با سایر بخش‌ها صفات بسیار خاص خود را از نقطه نظر منشاء ترکیب، عملکرد سازمانی و هم نفوذ آن در کشور خود دارا بود. این تفاوت‌ها تا اندازه‌ی زیادی به برخی خصوصیات موقعیت سیاسی و اجتماعی کشور سیلان مربوط می‌شد. در جزیره‌ی سیلان با آنکه با کشور هندوستان همسایه است جنبش بورژوازی به مبارزه برخاسته بود و حال آنکه حزب کنگره‌ی هندوستان حتی جرأت به سازماندهی قیامی علیه استعمارگران انگلیسی به هنگام مشکلات عظیم کشور بریتانیا در جنگ دوم جهانی نموده بود. مبارزه برای استقلال سیلان را جوانان روشنفکر متعلق به طبقه‌ی بورژوا، که در دهه‌ی سی در طی تحصیلات خود در دانشگاه‌های انگلستان به عقاید کمونیستی روآورده بودند شروع کردند. به علاوه، برجسته‌ترین این جوانان که از شکست انقلاب دوم چین متأثر گشته بودند به

تحقیق علل آن دست زدند و در این بین با مواضع تروتسکی در مورد این انقلاب آشنائی حاصل کردند و نظریه‌ی انقلاب مداوم را پذیرا شدند، آنان در بازگشت به سیلان حزب L. S. S. P. را تأسیس و آغاز به متشکل کردن کارگران در درون سندیکاها کردند و در زمان جنگ استالینیست های سیلانی را که به علت اتحاد میان شوروی و امپریالیزم بریتانیا از مبارزه علیه استعمار سر باز زده بودند، از حزب بیرون راندند. به زودی اختناق ایشان را به زیر ضربات خود کشید و به زندان انداخت اما آنان توانستند از حبس گریخته و به کشور هند پناه ببرند. اینان در هند در مبارزات توده ای شرکت کردند و بخش بین الملل چهارم در هندوستان را بنیان گذاردند و پس از بازگشت مجدد به سیلان در سال های بعد از جنگ، به سبب رویه‌ی خود در آن چند سال جنگ با محبوبیت عظیمی در میان توده های زحمتکش روبرو شدند. بورژوازی سیلان و دقیقاً بخش کمپرادور آن که شدیداً به سرمایه داری انگلستان وابسته بود، از عقب نشینی های این کشور استفاده نموده و به دنبال هندوستان استقلال سیلان را در سال ۱۹۴۸ بدست آورد بی آنکه حتی کوچکترین مبارزه ای در این راه کرده باشد. حزب وابسته به این بورژوازی کمپرادور که Parti National Uni- U. N. P. (حزب متحد ملی) نام داشت قدرت را بدست گرفت و در همین زمان بود که L. S. S. P. به عنوان دومین حزب عمده‌ی این کشور و در مقام حزب زحمتکشان در عرصه ظهور نمود. بدینسان این حزب که استالینیست ها را از درون خود رانده و به بین الملل چهارم پیوسته بود، برخلاف دیگر بخش های بین الملل زائیده‌ی بحران ها و مبارزات داخلی جنبش کارگری علیه رهبری های قدیمی و مرسوم نبوده و بلکه از اقدام شهادت آمیز یک دسته جوان روشنفکر و انقلابی که برای

نخستین بار طبقه‌ی کارگر سیلان را سازمان داده و استقلال آن کشور را در برابر امپریالیزم انگلستان طلب کرده بودند، نتیجه می‌گشت. در رأس حزب دسته ای قرار داشت که اکثریت آن از مردانی نظیر کالوین ر-دی سیلوا Colvin R.de Silva، لزلی گانواردين Leslie Gunawardene، برنارد سویزا Bernard Soyza، دوریک دی سوزا Doric se Souza، ادموند ساماراکودی Edmund Samarakkody که از خصائص عالی عقلانی و مبارزه جویانه برخوردار بودند، تشکیل شده بود. درون رهبری این بخش همچنین عناصر دیگری مانند ن-م- پره را N. M. Perera وجود داشت که به مسائل نظریه ای کم تر علاقه نشان می داد و خصلتاً فرصت طلب بود و اختیارات خود را نیز به سبب فعالیت های منظم صنفی خود بدست آورده بود. هسته‌ی رهبری سازمان این عناصر را تحت کنترل داشت. پایه‌ی حزب از کارگران بسیار مبارزی متشکل بود که خود را وقف طبقه‌ی خویش ساخته بودند اما در ابتدای امر به دلائل عینی فاصله‌ی بسیار زیادی از نظر درجه‌ی تشکل سیاسی میان رهبری و پایه‌ی سازمان وجود داشت. اکثریت عظیم کارگران به زبان انگلیسی آشنائی ندارند و به سبب فقدان لغات لازم در زبان های سنگالی Cinghalais و تامیلی Tamile آموزش سیاسی کارگران دشوار بوده و از این رو آنان دریافتی ابتدائی از اصول مارکسیزم و نظریه های تروتسکی و بین الملل چهارم داشتند. حزب L. S. S. P. در قاطبه‌ی خود دارای ریشه‌ی واقعاً تروتسکیستی نبود. این حزب همچنین از یک دوره‌ی جدال های درونی رد شده بود و عناصر خرده بورژوازی درون آن از جانب رهبری سرکوب و طرد گشته بودند. در طول سال‌ها، رهبری L. S. S. P. همچون یک رهبری واقعاً انقلابی عمل کرده و

در راه پیشبرد سازمان خود به سمت تروتسکیزم اقدام کرده بود. این رهبری در روز ۱۲ اوت ۱۹۵۳ به هنگام وقوع یک هارتال hartal (اعتصاب عمومی) که این جزیره را از هستی ساقط کرد، رویه ای تحسین آمیز اتخاذ کرد و چندی بعد با شهادت تمام بر ضد گرایشات کمونالیست communaliste که دو ملیت اصلی کشور سیلان را علیه یکدیگر برانگیخته بودند، برخاست.

با این وصف اعضاء این رهبری علیرغم صفات عقلانی خود، بدون نقطه ضعف نبودند. حزب آنان دارای ساخت واقعی یک سازمان بلشویکی نبود و کنگره های آن در واقع صورت مجامع عمومی ای را داشت که در آن ها در بعضی مواقع فصاحت بیانی بر برهان سیاسی گوی سبقت می ربود. پس از مدتی چند، زمانی که این سازمان در انتخابات موفقیت هائی کسب کرد، آموزش سیاسی جای خود را به نوعی تمرکز سطحی روی مسائل محلی داد و در درون حزب گرایشات پارلمانتاریستی رشد نمود و رهبری حزب در عین اینکه به وجود چنین وضعی واقف بود علیه آن به طرز شایسته مبارزه نکرد تا که خود نیز آلوده شد. و بالاخره، اگرچه این حزب دارای پایه ی کارگری مستحکمی بود، با این حال در میان توده های روستائی که اکثریت جمعیت این جزیره را تشکیل می دادند به هیچ وجه نفوذ نکرده بود و نیز هیچگونه برنامه ای برای این توده ها نداشت و این امر از بسیاری جهات علت اصلی نابسامانی سیاسی آن به شمار می رفت. این حزب برای مدت مدیدی تنها در میان کارگران سنگالی (کارگران بندر کولومبو، کارگران اداره ی حمل و نقل، کارمندان پائین رتبه و غیره) راه یافته بود و با تحمل مشکلات فراوان بود که توانست در میان بخش بسیار مهم پرولتاریای سیلان یعنی بخش کارگران

مزارع که از هندی هائی متشکل می باشد که در زمان های پیشین بواسطه‌ی احتیاجات روزمره‌ی انگلیسی ها بوسیله‌ی آنان مانند "واردات" به این کشور گسیل یافته و هیچگاه از هیچگونه حق تابعیت ملی، نه سیلانی و نه هندی، برخوردار نگشته اند نفوذ کند.

بین الملل به کرات اینگونه ضعف ها و لزوم علاج آن ها را به رهبران L. S. S. P. گوشزد کرده بود. اما کوشش های بین الملل نظر به شرائط درون حزب تنها به تماس با اعضائی که با زبان انگلیسی آشنائی داشتند، یعنی با پیشرفته ترین بخش آن که همان رهبری حزب باشد، محدود می شد.

بمدت چند سال در صحنه‌ی سیاسی تنها دو حزب U. N. P. و L. S. S. P. در برابر یکدیگر قرار داشتند. اما در طی دهه‌ی ۱۹۵۰ بر اثر انشعابی در داخل U. N. P.، حزب آزادی سری لانکا - Sri Lanka Freedom Party - S. L. F. P. بوجود آمد. در برابر شگفتی رهبران L. S. S. P.، این حزب جدید در سال ۱۹۵۶ در انتخابات پیروز شد و قدرت را بدست گرفت. رهبران L. S. S. P. که در ارزیابی خود از این حزب به عنوان حزبی بورژوانی که در مقایسه با U. N. P. بر اقشار وسیع تری متکی است، کاملاً حق داشتند، با این همه به جای آنکه علل این پیروزی انتخاباتی را عمیقاً مورد تحلیل قرار دهند، چنین تصور کردند که این حزب جدید نیز مانند U. N. P. به سرعت در مسند قدرت خود فرسوده گشته و از آنجا راه را جهت کسب قدرت برای L. S. S. P. باز خواهد گذارد.

با چنین دورنمایی بود که L. S. S. P. به امید بدست آوردن اکثریت پارلمان در انتخابات سال ۱۹۶۰ شرکت کرد. و برای پیروزی در انتخابات مزبور از هیچ کوششی فروگذاری نکرد و به همین دلیل شکستی هم که متحمل گردید به

مراتب محسوس تر بود. از این تاریخ به بعد رهبری L. S. S. P. جهت سیاسی خود را باخت و شروع به نوسان کرد. و نفوذ ن-م-پره را که از قبل بطور آشکارتر از همه از مواضع رفورمیستی خود دفاع می کرد شروع به گسترش کرد. روز بعد از انتخابات وی به L. S. S. P. پیشنهاد کرد با S. L. F. P. یک دولت ائتلافی تشکیل دهد. این پیشنهاد از جانب حزب رد شد اما گروه پارلمانی L. S. S. P. عملاً به حکومت بورژوائی S. L. F. P. رأی اعتماد داد. بین الملل چهارم علناً این رأی را محکوم کرد.

پس از چندی، هنگامی که توده ها علیه اقدامات حکومت جدید وارد عمل گشتند، L. S. S. P. به اپوزیسیون پیوست بدون آنکه انتقادی جدی از رویه ی پیشین خود به عمل آورده باشد. تحکیم نسبی حزب S. L. F. P. در انتخابات سال ۱۹۶۰ تزلزل رهبری L. S. S. P. را تشدید کرد و این رهبری یک مرتبه با عواقب سیاسی غفلت کاری خود در مورد مسائل روستاهای سیلان مواجه گردید. این رهبری به این امر پی نبرد که برخلاف U. N. P. که به بورژوازی کمپرادور وابسته بود، این حزب بورژوائی جدید بر "بورژوازی ملی" تکیه داشت و توانسته بود در میان توده های روستائی آن پشتیبانی ای را که L. S. S. P. از آن غافل مانده بود، بدست آورد. با این حال در سال های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ که توده ها دوباره وارد مبارزه در عمل شدند، حزب L. S. S. P. بار دیگر قدری به چپ گرانید. این حزب همراه با حزب کمونیست سیلان و یک سازمان خرده بورژوائی رادیکال مآب (حزب M. E. P.) جبهه ای، که جبهه ی متحد چپ نامیده شد، تشکیل داد. این جبهه در میان توده های سیلانی با استقبال فراوانی روبرو شد و اگر به خاطر عدم کفایت برنامه ی آن نبود، می توانست نقطه ی شروع یک مبارزه ی خارج از پارلمانی

برای کسب قدرت باشد. اما مبارزه‌ای که فقط تا نیمه‌راه هدایت شود و خیم‌ترین عواقب را به دنبال خواهد داشت.

در درون رهبری حزب ن-م-پره را که به مدت طولانی در چنگال قدرت فکری برتر و استحکام منطق سیاسی اعضای دیگر رهبری تسلیم بود، به سبب نوسانات این رهبری خود را از زیر کنترل آنان آزاد ساخت. رهبری سازمان که دیگر جهت سیاسی و قرارگاه فکری خود را از دست داده بود به دو دسته منقسم شد: از یک جانب هسته‌ی اصلی سازمان همراه با کالوین ر-دی سیلوا و لزلی گاناواردین موضعی مصالحه‌آمیز نسبت به S. L. F. P. اتخاذ کردند و حال آنکه بخش دیگری مرکب از ادموند ساماراکودی و بالاتامپو Bala Tampoe به دفاع از مواضع اصولی و صحیح پرداختند. اما شیوه‌های سیاسی‌ای که آنان در این راه به کار می‌بردند از دیدگاه بین‌الملل فرقه‌گرایانه بود و نمی‌توانست پایه‌های حزب را در مورد لغزش‌های رهبران آن متقاعد سازد. در این موقعیت پرآشوب، ن-م-پره را بدون مطلع ساختن حزب دست به مذاکراتی با نخست‌وزیر زد و سپس خواستار برگزاری فوری کنفره‌ی فوق‌العاده‌ی حزب به منظور پاسخگویی به پیشنهادات مربوط به تشکیل یک دولت ائتلافی که از طرف نخست‌وزیر به وی ارائه شده بود، گردید. در این زمان دیگر تجزیه سیاسی کاملاً بر سازمان سیلان جنگ انداخته بود. در کنفره‌ی مزبور قریب ۲۵٪ از اعضای اصولاً هرگونه شرکت در حکومت و دستگاه قدرت بورژوائی را رد کردند. گروه قدیمی کالوین ر-دی سیلوا و لزلی گاناواردین که حزب را به مدت بیست و پنج سال رهبری کرده بود برای پیشنهادات ترمیمی خود در مورد مصوبه‌ی پره را فقط ۱۰٪ آراء را کسب کرد و تا رأی‌گیری نهایی تنها ۴ تا ۵٪ آراء را حفظ کرد و بقیه این آراء به

پره تعلق گرفت و در اینجا بود که نامبرده ریاست سازمان را بدست آورد و به اتفاق بعضی دوستان خود وارد حکومت شد.

پس از آنکه کنگره‌ی ششم جهانی در سال ۱۹۶۰ رأی مربوط به بودجه دولتی سیلان را محکوم کرد، و S. W. P. هم مستقلاً، از طریق موضع‌گیری علنی در نشریه‌ی میلیتانت **Militant** از آن پشتیبانی کرد، رهبری L. S. S. P. برای اصلاح مشی سیاسی خود دست به یک سلسله اقدامات بسیار ناکافی زد. ولی نوسانات آن بار دیگر به زودی بروز یافت. بین الملل کوشش کرد تا توسط دخالت‌های متعدد خود به اصلاح عمیق‌تر و کامل‌تر خط سیاسی L. S. S. P. بپردازد. در کنگره‌ی هفتم جهانی که اندکی قبل از تجدید وحدت بین الملل برگزار گردید رفیق ساماراکودی نمایندگی بخش سیلان را به عهده داشت. در این زمان جناح چپ، که وی بدان تعلق داشت خود را از اکثریت سانتریست رهبری جدا ساخته بود ولی تا آن هنگام لزوم تشکیل فراکسیونی به منظور مبارزه علیه اکثریت را تشخیص نداده بود. در این هنگام L. S. S. P. به تازگی جبهه‌ی واحد چپ را احداث کرده بود. کنگره نامه‌ی طویلی به L. S. S. P. ارسال داشت که در آن عدم شایستگی سیاست آن حزب در چهار نکته‌ی اساسی تأکید گشته بود:

الف) تحلیل انتقادی ناکافی از اشتباه سال ۱۹۶۰؛

ب) عدم بینش روشن از ماهیت خارج از پارلمانی و امکانات بالقوه‌ی جبهه‌ی متحد چپ که با جنبه‌های پارلمانی آن در تضادند؛

ج) فقدان هرگونه انتقاد علنی از سیات فرصت طلبانه‌ی متحدین دیگر این

جبهه (حزب کمونیست و M. E. P.)؛

د) پیوند ندادن سازمان‌های سندیکائی کارگران کشتزار تامیلی به این جبهه‌ی متحد چپ.

چندی بعد یعنی در بیست و سوم آوریل ۱۹۶۴، وقتی که دبیرخانه‌ی متحده‌ی بین الملل چهارم از اقدامات ن-م-پره را مطلع گشت، این اقدامات را محکوم ساخت و اعلام کرد که قبول چنین سیاستی چیزی جز خیانت نخواهد بود. در کنگره‌ای که به تاریخ ششم و هفتم ژوئن همان سال در کولومبو تشکیل گردید، پیرفرانک به عنوان نماینده‌ی بین الملل چهارم سیاست انتلافی حزب مزبور را در برابر کنگره تقبیح نمود. در برابر عموم مردم سیلان که جریان این کنگره را دنبال می کردند، وی اعلام کرد که اتخاذ سیاست مزبور به قطع رابطه‌ی میان آن حزب و بین الملل منجر خواهد شد. و بلافاصله پس از رأی کنگره دبیرخانه‌ی متحده دست به همین کار زد.

طرفداران بین الملل چهارم در سیلان پس از رأی کنگره گردهم آمدند تا سازمان تروتسکیستی سیلان را از نو بسازند. اما بدبختانه در این کشور ضربه‌ی سختی بر تروتسکیزم وارد آمده بود و از آن زمان تا حال نیز جنبش تروتسکیستی در سیلان دیگر مقر مستحکمی باز نیافته است.

مبارزات تبلیغاتی بین الملل (دومین کنگره‌ی پس از تجدید وحدت)

خوشبختانه رهبری متحده‌ی بین الملل مجبور نشد که صرفاً به مشکلات درونی سازمان و حملات گروه‌های مخالف پردازد. در این دوران جنبش

تروتسکیستی به فعالیت های دامنه دار و وسیع شونده ای پرداخت که پایه های وحدت را مستحکم ساخت و مقدمات جهش بعدی بین الملل را فراهم آورد.

بین الملل دست به یک مبارزه تبلیغاتی به قصد دفاع از انقلابیون محبوس در لهستان و بخصوص دو رهبر جوان لهستانی به نام های مودزولوسکی Modzelevsky و کورون Kuron که سخنگویان گرایش های چپ در دانشگاه ورشو بودند، زد و نامه ی سرگشاده ی ایشان به حزب کارگر لهستان را انتشار داد. این نامه از دوران اپوزیسیون چپ و مرگ تروتسکی تا آن زمان، اولین سند برنامه ای انقلاب ضد بوروکراتیک بود که از درون یک دولت کارگری بیرون می آمد. بین الملل همچنین مواضع کمونیست های چپ را که از سیاست انجمن کمونیست های یوگسلاوی la Ligue des Communiste Yougoslaves انتقاد می نمودند، به عموم شناساند. برای اولین بار پس از سالیان دراز، اندیشه ی مارکسیزم انقلابی در جایی که استالینیزم برای مدت های مدیدی تسلط تام داشته و یا در جایی که نوعی رهبری دست راستی به حکومت ظالمانه ی خود اشتغال داشت، به نوعی فورموله شده بود. علاوه بر آن بین الملل چهارم چندین بار این فرصت را یافت که مواضع و اسناد مربوط به عناصر منتقد شوروی را به عموم بشناساند و اخیراً نیز آراء کارگری جهان را از مواضع یک جریان فکری چپ در چکسلواکی آگاه گردانید.

بین الملل چهارم به انحاء گوناگون در منازعه ی چین و شوروی مداخله کرد. بخش های بین الملل از هر فرصتی به منظور تأثیرگذاری بر سیر بحران احزاب کمونیست استفاده کردند. چنانکه در جریان تشدید اختلافات، این دو

رهبری- چین و شوروی- یکدیگر را متقابلاً به تباری با بین الملل چهارم متهم ساختند.

قبلاً به اقدامات مربوط به دفاع از کوبا اشاره کرده ایم. در این باره باید تأکید کرد که فعالیت های تروتسکیست های آمریکای لاتین نقش خیلی مهمی در روشن کردن مواضع نادرست کوبانی ها در مورد تروتسکیزم داشت. بر طبق تصمیم کنگره ی جهانی که ذکر آن گذشت، یک مبارزه ی تبلیغاتی در سطح بین المللی، برای دفاع از هوگو بلانکو، مبارز تروتسکیست و رهبر دهقانان پرونی آغاز گردید. این مبارزه پس از یک آغاز نسبتاً بطنی وسعت قابل ملاحظه ای یافت. سیل اعلامیه های همبستگی از هر جا سرازیر شد و رقم متینگ ها و تظاهرات تشکیل شده در شهرهای متعدد و در تمامی نقاط جهان، بالا گرفت. این مبارزه آنچنان قدرتمند بود که سندیکاهای رفورمیستی و سازمان های وابسته به احزاب کمونیست را نیز تحت تأثیر قرار داد. بین الملل هرگز چنین مبارزه ای را در سطح جهانی ترتیب نداده بود. این مبارزه با تحول شرایط عینی در آمریکای لاتین و سپس در ویتنام در آمیخت و این موقعیت جدید در توسعه ی همبستگی با مبارزه ی مزبور مؤثر واقع شد. بر اثر این مبارزه ابتدا محاکمه ی هوگو بلانکو چند بار به تأخیر انداخته شد و سپس هنگامی که این محاکمه بر پا گردید، نامبرده دفاعیه ی باشکوهی از خود عرضه کرد. مبارزه ی تبلیغاتی مزبور موفق شد خطر مجازات اعدام را از میان ببرد، چه نظر به اتهاماتی که به هوگو بلانکو وارد شده بود، اگر عقاید عمومی جهانی برانگیخته نمی شد یقیناً حکم اعدام از جانب دادگاه صادر شده بود.

و سرانجام از اوائل سال ۱۹۶۵، یعنی بلافاصله پس از بسط سریع و غول آسای عملیات نظامی یانکی ها در ویتنام، بین الملل به تمام بخش ها و به همه ی مبارزین پیشرو هشدار داد تا دست به اقدامات کمکی در مورد انقلاب ویتنام بزنند.

در مدتی کم تر از دو سال پس از تجدید وحدت بین الملل، تصمیم صدور فراخوان برای کنگره ی آینده اتخاذ گردید. در این کنگره که در دسامبر سال ۱۹۶۵ برگزار شد قریب شصت نفر به نمایندگی از بیست و پنج کشور حضور یافتند. در این کنگره ثابت گردید که وحدت مجدد در شرائط مناسبی صورت پذیرفته و بین الملل تا اندازه ی بسیار زیادی بر نیروهای گریز از مرکز سازمان فائق آمده است. این سازمان از این پس قادر بود تا نیروهای اصلی خود را به سمت خارج متوجه ساخته و در شرائط عادی تری به پرورش مشی سیاسی خود بپردازد.

کنگره در وهله ی اول ضرورت دفاع از ویتنام را موکد ساخت. از آنجا که این کنگره شکست فاحش توده ها در برزیل و اندونزی را در چند قدمی خود در پشت سر داشت، با نیروی تمام، لزوم ایجاد یک استراتژی جهانی برای انقلاب سوسیالیستی در مقابل استراتژی کلی امپریالیزم را بیان داشت. کنگره در طی یک فراخوان اعلام داشت:

"زحمتکشان کمونیست، اعضاء احزاب کمونیست، کارگران، جوانان، روشنفکران کشورهای کارگری: با آغاز و گسترش مبارزه ی تبلیغاتی خود کرمین را وادار سازید تا دست از مشورت های پنهانی و مشکوک خود با مهاجم امپریالیست برگشد و به خاطر بسپارید که کرمین درست در لحظه ای به این کار دست می زند که از رساندن

یاری بیش تر ورای کمک ناچیز و حقیرش به توده های قهرمان جمهوری دموکراتیک ویتنام و جبهه‌ی آزادیبخش ملی ویتنام جنوبی روگردان است. توده های میلیونی، شعار زیرین را از سرگیرید: هوایما و موشک برای مردم ویتنام!

"زحمتکشان، دهقانان فقیر، مبارزین ناسیونالیست کشورهای شبه مستعمره: با عزم راسخ به مقابله با امپریالیزم برخیزید و متحداً مشتش خود را از همه طرف بر سر آن بکوبید. از اینکه امپریالیزم آمریکا نیروهای عمده‌ی خود را در ویتنام درگیر ساخته است، سود جویند تا جبهه های جدیدی علیه آن بر پا کرده و چاکران و نوکران آن را هر جا که شرائط مساعد است، نابود کنید."

"کارگران تمام جهان: رهبران تمام سازمان های توده ای و رهبران همه‌ی دول کارگری را که مدعی اند که به نام سوسیالیزم سخن می‌گویند، وادار به تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی تزلزل ناپذیری سازید که امپریالیزم را زیر ضربات مخوف خود مجبور به عقب نشینی نماید!"

علاوه بر مصوبه‌ی سیاسی که در آن برخی نکات اساسی و منجمله بحران رهبری در انقلاب های ضد استعماری - که تا آن موقع منجر به شکست های پی در پی و وخیم این انقلاب ها گشته بود- و مسأله‌ی ظهور جریان های جدید اپوزیسیون در کشور ایالات متحده بررسی شده بود، چند سند دیگر در این کنگره مورد بحث قرار گرفت و به تصویب رسید.

سیر تحول سرمایه داری در اروپای غربی و تکالیف مارکسیست های انقلابی موضوع سندی را که از جانب ای- ریورا I. Rivera ارائه شده بود،

تشکیل می داد. این سند مفصلاً به تحلیل موقعیت تحول یافته‌ی اقتصادی که در هر کشور خصلتی جداگانه داشت، پرداخته و تضادهای بازار مشترک را بر ملا می نمود. و بر پیدایش گرایشاتی در جهت برقراری "دولت قوی" و همچنین مواعی که در برابر اینگونه گرایشات موجود بود، تأکید می کرد. سند مزبور همچنین ظهور جریان های فکری ارتجاعی و گرایشات نژادپرستانه را که در برخی کشورها از مسأله‌ی مهاجرت کارگران خارجی و بخصوص کارگران سیاه، بهره برداری می کردند، تحت توجه قرار می داد. سند مورد بحث انحطاط عمیق رهبری های قدیمی سوسیال دموکرات یا استالینیستی را نشان داده و خطر ادغام شدن سازمان های سندیکائی در درون نظام سرمایه داری را که روز به روز بیش تر می شد، یادآوری می کرد. این سند همچنین به این مسأله اشاره می کرد که در کشورهایی که سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری حاکم بود، گرایشات چپ بیش تر از درون جنبش سندیکائی پدیدار می گشتند زیرا که بخشی از بوروکراسی سندیکائی به منظور حفظ اعتبار خود در نزد کارگران مجبور بود تا نقش اپوزیسیون را به عهده گیرد. و سرانجام این سند برخلاف تصورات آن دسته از جریان های سیاسی متعددی که در تنوری مواضع انقلابی خود را حفظ کرده ولی نسبت به خصلت دوره‌ی حاضر کاملاً شکاک بودند، اعلام می نمود که تضادهای سرمایه داری حتی در چهارچوب نئوکاپیتالیسم در چنان حدی است که مبارزات اقتصادی تدافعی توده ها می تواند در بعضی مواقع به نبردهای تهاجمی در جهت پیروزی بر سر مطالبات انتقالی و به موقعیتی انقلابی همراه با استقرار ارگان های قدرت دوگانه مبدل گردد. با آغاز از چنین ملاحظات و با توجه به موقعیت بین المللی

است که برنامه های انتقالی جداگانه و مختص به هر کشور می بایست تنظیم گردد.

سند دیگری درباره ی "منازعه ی چین و شوروی و بحران جنبش بین المللی کمونیستی" که به وسیله ی لیویمایتان گزارش داده شد، ابتدا به بررسی مسأله ای می پرداخت که از جانب چندین گروه مطرح گردیده بود: آیا در چین یک دوره ی استالینیستی وجود داشته است؟ (و به طور کلی آیا هر دولت کارگری عقب مانده می باید الزاماً از چنین دوره ای گذر کند؟). سند مزبور به این سنوال پاسخ منفی می داد و بر تفاوت های میان مانوئیزم و استالینیزم انگشت می گذاشت و نقطه نظر تروتسکی را مبنی بر اینکه استالینیزم شکل منحصر به فردی از بورکراتیزه شدن است چونکه این پدیده زائیده ی مجموعه ای از شرائط است که هرگز نمی توانند دوباره در تاریخ گرد هم آیند. تأیید می کرد. این متن همچنین احزاب و گروه های طرفدار چین از یک طرف، و احزاب و گروه های جانبدار مسکو از طرف دیگر را دقیقاً مورد بررسی قرار می داد. فصلی از این متن هم به مسأله ی کاسترونیزم اختصاص داشت.

سند حجمی به "پیشرفت ها و مسائل انقلاب کشورهای آفریقائی" اختصاص یافته بود. تقریباً ده سال از زمانی که استعمار قدیمی در آفریقا جای خود را به ساختارهای جدید داده بود، می گذشت. این سند سه بخش عمده را از یکدیگر مجزا می کرد: آفریقائی که در آن استعمار و نژادپرستی هنوز زنده بود، آفریقائی که در آن کاملاً نظام استعمار نو برقرار بود، و آفریقائی که در آن تحولات انقلابی در حال تکوین بود.

بخش اول اساساً جنوب آفریقا را دربر می گرفت. این بخش هیچگونه مسائل خاص تنوریکی را بر نمی انگیخت؛ اصل مطلب به مسائل مبارزه ای که امکان داشت در این نقاط شدت فوق العاده یابد، مربوط می گردید.

بخش دوم کشورهای نظیر مراکش، تونس، لیبی، غالب مستعمرات پیشین فرانسه در آفریقای باختری، کنگو، سیرالئونه، نیجریه، اتیوپی، سومالی، و غیره را شامل می گشت. این بخش نیز مسائل نظریه ای مشکلی را مطرح نمی ساخت. ماهیت نواستعمارانهای آن مطلقاً واضح بود و وظائف مبارزین انقلابی در این باره را می شد به سادگی فورموله کرد.

بخش سوم شامل کشورهای نظیر غنا Ghana، زنگبار، گینه، مالی، مصر و الجزایر بود. این بخش به طور کلی به کشورهای مربوط می گردید که از راه مبارزه ای توده ای به استقلال نائل شده بودند و یا به اقدامات ضدامپریالیستی و گاهی ضدسرمایه داری دست یازیده و در خط پیشگامان مبارزه علیه نظام استعماری یا نواستعماری قرار داشتند. بخش مهمی از این سند به شرح وقایع، تحولات درونی و موقعیت این کشورها از نقطه ای نظر طبقاتی و اقدامات انجام شده در آن ها و غیره اختصاص یافته بود. به ویژه قسمت مهمی از سند مربوط به مسأله ای انقلاب الجزایر می شد که در آن توجه بسیار خاصی به تجزیه ای بن بلا و موقعیت جدید که از چند ماه قبل با کودتای ۱۹ ژوئن ۱۹۶۵ و با به قدرت رسیدن بومدین حاصل آمده بود، معطوف شده بود. این سند تضادهای موجود در این نوع دولت ها را نشان می داد و سعی می کرد شرایطی را که قادر می بود حرکت توده ها را باعث شود و از آنجا امکانات تبدیل این کشورها به دولت های کارگری را به وجود آورد، فورموله کند.

این سند با فصلی در مورد چشم اندازها و تکالیف و همچنین چند نتیجه‌گیری اساسی خاتمه می‌یافت. این سند خصائص انقلاب آفریقا را که بوجود بخش‌های بسیار عقب مانده، تقابل میان اشکال قبیله ای در حال تلاشی و چشم اندازهای سوسیالیستی دنیای قرن بیستم، و رشد مرکب فوق العاده‌ی این قاره نتیجه می‌شد، برجسته می‌ساخت. این سند نشان می‌داد که چگونه حتی در صورتی که مارکسیست‌های انقلابی به پیروزی هم برسند، حل اینگونه مشکلات بدون کمک‌های بلاعوض وسیع دول کارگری آسان نخواهد بود. در این مورد به ویژه کمک دولت‌های کارگری نی که در آینده در کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکای شمالی زاده خواهد شد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود. تکلیفی که این سند برای مبارزین بین الملل معین می‌کرد عبارت بود از یاری رساندن به امر پرورش کادرهای آفریقائی شایسته و قادر به ایجاد احزاب انقلابی واقعی.

بحث در باره‌ی این سند و بخصوص بر سر مسأله‌ی انقلاب الجزایر، تعیین ماهیت حکومت بن بلا، تعیین ماهیت رژیم مصر و غیره بسیار غنی بود. کنگره این سند را تصویب کرد و در عین حال چنین نظر داد که با آنکه این سند می‌توانست پایه‌ی مناسبی جهت فعالیت‌های بین الملل باشد معذالک بعضی مسائل گنجانده در این سند می‌باید به نحو عمیق تری مورد بررسی واقع گردند و چنین تصمیم گرفت که بحث در باره‌ی سند مذکور پس از پایان کنگره ادامه یابد و مسأله‌ی انقلاب آفریقا در دستور کار کنگره‌ی جهانی آینده جای گیرد.

فصل هفتم:

نقطه عطف موقعیت جهانی (۱۹۶۸)

از همان روزهای برگزاری کنگره در پایان دسامبر ۱۹۶۵، اعلام تجدید حیات بخش‌های بین‌الملل که در پیوستن تعداد هر چه بیش‌تر جوانان به بین‌الملل و حتی پذیرش آنان به مقام نمایندگی در این کنگره تجلی می‌یافت، مشهود بود. این پدیده در عرض سال‌های بعدی تشدید یافت و مسائلی مطرح نمود که بسیاری از آن‌ها تازگی داشت. و اکنون ما به نقطه‌ای رسیده ایم که در آن شرح تاریخی به تحلیل سیاست روز می‌انجامد.

جنگ ویتنام عاملی بود که به قاطع‌ترین و انکارناپذیرترین وجهی به تسریع فراشد چرخش اوضاع جهانی، که در آن زمان در زیر پوشش بی‌تفاوتی و رکود سیاسی در اروپا و استقرار رفورمیسم، بعد از استالین زدایی، در دولت‌های کارگری، در حال تکوین بود یاری رساند. همچنان که مارکس می‌گفت، انقلاب، این کور موش پیر، با سرسختی تمام سوراخ خود را حفر می‌کرد تا که یک روز زمینی که اینگونه از زیر تهی می‌شد، بنحو نامترقیه‌ای درهم فرو نشیند. عوامل دیگری نیز به همان نحو در برگشت اوضاع نقش مساعد داشتند. به عنوان نمونه باید از "انقلاب فرهنگی" چین نام برد، علیرغم آشکال افراطی که این "انقلاب" بارها به خود گرفت. کنگره‌ی نهم

حزب کمونیست چین نشان داد که هدف از "انقلاب فرهنگی" در اصل عبارت از آن بود که دستگاه بوروکراتیک انعطاف پذیر و جزمیت یافته را از کار برکنار نموده و دستگاه بوروکراتیک فعال تری را جانشین آن سازند. یکی از روش های انجام این عملیات توسل به بسیج توده ای علیه دستگاه قدیمی بود. اما در کشورهای سرمایه داری نیز بی شمار بوده اند اینگونه بسیج های عمومی که به برانگیختن اعمال انقلابی انجامیده اند!

یک پدیده ی بین المللی که شاخص چرخش بعدی موقعیت جهانی محسوب می گردد، وارد شدن دانشجویان کشورهای سرمایه داری در عرصه ی عمل بود. تا آن هنگام فقط قشر دانشجوی کشورهای عقب مانده در مبارزات توده ای شرکت داشت. در واقع در کشورهای استعمارزده این امر برای کسی تازگی نداشت چرا که این قشر همواره در انقلاب های این ممالک نقش مهمی را ایفا نموده است. اما ورود قشر دانشجوی کشورهای سرمایه داری پیشرفته تا چنین حدی به عرصه ی سیاسی پدیده ی جدیدی بود که در دوره های پیشین و حتی در تاریخ انقلاب های بورژوازی نظیر آن دیده نشده بود. البته شرائط مختص به هر کشور در ظهور این پدیده نقش داشتند ولی از آنجا که این پدیده بین المللی بود مطلقاً می بایست پایه ی عینی مشترکی را دارا باشد. برای اولین بار، در دورانی که به طور متوسط از اوضاع مساعد اقتصادی برخوردار بود، دانشجویان - در قالب توده های وسیع و نه به شکل اقلیت های ضعیف - مستقل از رهبری های سنتی طبقه ی کارگر ابتدا به نظام دانشگاهی و فرهنگی و سپس به ساختارهای اجتماعی دنیای سرمایه داری، حمله ور گشتند. به علاوه علائم مختلفی مبنی بر بیدار شدن کارگران جوان نیز در این دوران به چشم می خورد، اگرچه این پروسه مانند پروسه ی بیدار شدن جوانان دانشجو

برجسته نبود. در بین این کارگران نیز گرایش به سمت جستجوی راه های خارج از کنترل رهبرهای سنتی طبقه ی کارگر دیده می شد. و سرانجام پدیده ی تازه تر و غیر منتظره تری به وقوع پیوست که عبارت از روی آوردن نوجوانان دبیرستانی به مسائل زندگی سیاسی جامعه بود. بین الملل به فوریت بر اهمیت استثنائی تحولات پدیدار شده در میان جوانان پی برد.

بخش های بین الملل با سرعت تمام به کار تبلیغ و آغالشگری در اذهان عمومی به طرفداری از انقلاب ویتنام پرداختند. هدف از این اقدامات تشکیل تظاهرات پر قدرتی بود که بتواند برعکس اقدامات "جنبش صلح" **Mouvement de la Paix** که دائماً مشغول تهیه ی مکرر عرض حالات **Petitions** بود واقعاً مؤثر و کارآ باشد. این امر جز از راه روشن ساختن تفاوت میان خواست های "مذاکرات" که همچون ابزاری در دست مسکو در خدمت سیاست همزیستی مسالمت آمیز قرار گرفته بود، و یک سیاست انقلابی، تحت آرمان پیروزی جنبش آزادیبخش ملی ویتنام، میسر نبود.

سیاست اتخاذ شده از جانب چین و طرفداران آن هم، هر اندازه هم که از برخی نظرات دچار اغتشاش فکری بود، موافق جلوتر رفتن از سیاست احزاب دنباله رو کرملین، در کمک به انقلاب ویتنام بود.

یکی از ذی قیمت ترین کمک ها به رشد جریان های انقلابی بدست چه گوارا **Che Guevara** به هنگام طرح شعار مشهور خود صوت پذیرفت: "یک ویتنام دوم، یک ویتنام سوم". و او برای تحقق چنین آرمانی به شهادت رسید. مبارزین تروتسکیست همواره در صف اول تمام تشکیلات **ad hoc** [مختص به این اقدام مشخص- مترجم] که در چندین کشور اروپائی به وجود آمدند تا تمام هواخواهان مبارزه ی توده ای در مورد مسأله ی جنگ ویتنام را در یک

جبهه‌ی واحد وسیع متشکل کنند، قرار داشتند. تروتسکیست‌ها منشأ اصلی اولین تظاهرات اروپای غربی در پشتیبانی از ویتنام بودند (تظاهرات لی‌یژ در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۶، تظاهرات اکتبر ۱۹۶۷ به هنگام مرگ چه گوارا، تظاهرات برلن در ۲۱ فوریه ۱۹۶۸). آنان در صدر نبرد دانشگاه برکلی و تمام اعمال ضد جنگ در ایالات متحده قرار داشتند. و هم آنان بودند که پیوند درونی جنبشی را که در انگلستان برای ویتنام مبارزه می‌کرد، متضمن گشتند و این جنبش در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۶۸ در برپا ساختن تظاهراتی با شرکت صد هزار نفر در لندن توفیق یافت.^{۲۸}

^{۲۸} - موضع فرقه گرایان سازمان S. L. L. هیچگاه رقت‌آمیزتر از اینجا جلوه نکرد: اینان از شرکت در اقدامات عملی مشترک با به اصطلاح "خرده بورژواها" سر باز زدند و بدین ترتیب در شرایط موجود وقت فعالیت ایشان به حملات خشن علیه بین الملل چهارم و هواخواهان آن و افشاکری‌های صرفاً لفظی در برابر رهبری‌های رفرمیستی و استالینیستی تقلیل پیدا کرد و به انفراد کامل آنان در مقابل تظاهرات بزرگ توده‌ای انجامید. بدین ترتیب اینان پس از ارسال چند صد جوان انگلیسی به لی‌یژ در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۶۶ به منظور افشاء بین الملل چهارم، از شرکت در تظاهرات ۲۷ اکتبر ۱۹۶۸ در لندن که شاید بزرگ‌ترین تظاهرات توده‌ای در انگلستان از تاریخ پایان جنگ به بعد تا آن زمان، و به هر حال پیکارجویانه‌ترین آن‌ها بود، امتناع ورزیدند. تظاهرات علیه جنگ ویتنام همچنین در واقعیت امر تظاهرات چپی‌ها علیه سیاست عمومی حکومت ویلسون Wilson به شمار می‌رفت. فرقه گرایان این تظاهرات را تحت عنوان تجمع خرده بورژواها و نوعی "کلاهبرداری" تقبیح کردند.

ما دوست نداریم با استفاده و یا سوءاستفاده از نقل قول‌ها به ترویج اصل اتوریته بپردازیم. اما در برابر فرقه گرایانی که همواره الفاظ را به شهادت می‌گیرند تا بهترین معانی را معدوم سازند، گاهی بیفایده نیست تا کلام را به پویندگان قدمت یافته بسپاریم. پس بر آنچه که لنین در جزوه‌ی بیماری کودکان صفت‌ناهی کمونیزم ("چپ‌گرایی") نوشته است گوش فرا دهیم: "کدام عامل است که به نظم درونی حزب انقلابی پرولتاریا قوت می‌بخشد؟... پیش از همه، آگاهی قشر پیشرو پرولتاریا، دلبستگی عمیق آن به انقلاب، حاکمیت آن بر نفس خویش، حس فداکاری آن و شهامت قهرمانانه‌ی آن. و سپس قابلیت آن در ایجاد رابطه و نزدیکی با توده‌ها، و یا به عبارت دیگر، توانائی آن در آمیختن با وسیع‌ترین توده‌های زحمتکش و در وهله‌ی اول درون توده‌های پرولتاری، اما همچنین توده‌ی زحمتکشان غیرپرولتاری. ثالثاً حقانیت رهبری سیاسی که این قشر پیشرو به وجود آورده [...]". (تأکید از لنین) بدین طریق، اهمیت آمیزش با توده‌های غیرپرولتاری، تا حد معینی، پیش از اهمیت اختیار سیاست درست قید شده است. می‌باید جسارت لنین را داشت تا بتوان به این نحو سخن خویش را

سازمان های تروتسکیستی در جریان اقدامات دفاعی در مورد ویتنام خود را با افشار وسیع جوانان که در جستجوی یک مشی انقلابی در حال آشنائی با حقایق انقلاب اکتبر و عقاید لنین و تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بودند، مرتبط می ساختند. سازمان های تروتسکیستی و به ویژه آن هائی که در اروپا و ایالات متحده سال های طولانی طاقت فرسا و متلاشی کننده ای را پشت سر گذارده بودند خون تازه ای را در رگ های خود جاری دیدند و از تجدید حیاتی پر دامنه تر از همیشه بهره ور گشتند.

این پدیده ناچاراً انتقادات فرقه گرایان را برانگیخت - شما اعضاء خود را از میان دانشجویان برمی گزینید و نه از میان کارگران و از این قبیل- گذشته از اینکه سازمان های پیشرونی چون سازمان های جنبش تروتسکیستی دلیلی ندارند که از فعالیت و عضوگیری در محیطی که نیروهای دماغی ارزشمند و لازم برای جنبش کارگری یافت می گردند، غافل بمانند، این پدیده که عموماً در درون دول پیشرفته ی سرمایه داری نمود یافت نیازمند بررسی تحلیل بود زیرا که به طور ویژه ای از یک موقعیت جدید اجتماعی، که با پدیده های قبلی تاریخی متفاوت بود ناشی می شد. ترقیات تکنولوژیکی، ضروریات اقتصادی و پیشرفت های جدید در زمینه ی علمی محیط دانشگاهی را منفجر می کرد یعنی به افزایش کمی دانشجویان تا سرحد تغییر کیفی اهمیت اجتماعی اشان می انجامید. و در همان حال مقامی که این دانشجویان در درون اجتماع برای خود می جستند دیگر همانند مقام دانشجویان دوره های پیشین نبود. از همان دوران تحصیل دانشگاهی و حتی از روزهای دبیرستان، تضادهای جامعه ی سرمایه داری این دانشجویان را شدیداً به فکر وامی داشت. اینان حتی میان

بیان کرد. اگر این سطور بدست ما گناهکاران درمانده نوشته می شد این فرقه گرایان چه ها نداشتند که در مورد ما بگویند!؟

اولین کسانی بودند که به تضادهای جامعه‌ی نوکاپیتالیستی حساسیت نشان می‌دادند. این پدیده در ایالات متحده ابعاد استثنائی و بزرگی کسب کرد اما گرایش‌ات مشابه در جاهای دیگر نیز به وجود آمدند. از این پس در آرگ امپریالیزم قریب شش میلیون دانشجو وجود دارد و این رقم درصدی را تشکیل می‌دهد که از درصد دهقانان چندان پائین‌تر نیست. این دانشجویان در شهرهای دانشگاهی تمرکز یافته‌اند. تحصیلات آنان برخلاف آنچه که در گذشته در مورد اغلب ایشان صدق می‌کرد، دیگر این دانشجویان را قادر به جانشینی پدران و یا بزرگ ترانشان در مقام سرمایه‌داران، کارخانه‌داران، تجار و یا بورژواهای صاحب مشاغل آزاد (مانند پزشک، وکیل و غیره) نمی‌سازد. متخصصین فنی که تعداد آن‌ها اکنون بسیار زیاد می‌باشد، دیگر امیدی به دستیابی به مناصب کمیاب بالا رتبه در شرکت‌های بزرگ ندارند. اینان لاجرم به انسان‌هایی تبدیل می‌گردند که تنها با اتکاء به کار دست خود امرار معاش می‌نمایند و توسط شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری و یا دولت استثمار می‌شوند. این اقشار که از نقطه‌نظر اجتماعی به طبقات میانه متعلق‌اند، مانند کارگران با خطر بیکاری مواجه بودند. در میان این اقشار دانشجویی، که تعدادشان کثیر است، تضادهای دیگر و فراوان جامعه به طور بارزی مشهود بود. نحوه‌ی کاربرد دانش اکتسابی ایشان به شیوه‌ی سرمایه‌داری (چه در زمینه‌ی علوم طبیعی با استعمال مثلاً انرژی اتمی برای مقاصد نظامی، و چه در حیطه‌ی علوم اجتماعی برای نیات انحرافی و یا استثمار انسان‌ها)، ارتکاب اعمال مهیب از جانب جامعه در مورد ستمدیده‌ترین اقشار اجتماعی (توده‌های ممالک استعمارشده، سیاهان)، این دانشجویان را از حد انتقاد از اصول آموزشی، که دولت بورژوائی آن‌ها را هر

چند گاه به منظور تشویق تعلیم دیدگان به قبول مشاغل از خودبیگانه ساز اصلاح می نمود، سریعاً به سمت انتقاد علل اساسی ناپسامانی ها که خود نیز قربانی آن بودند، راند.

بین الملل تازه تهیه‌ی مقدمات کنگره‌ی جدید خود را، که در آن علاوه بر تحول کلی موقعیت جهانی، می‌بایست مسائل ویژه‌ی بسیار مهمی نظیر "انقلاب فرهنگی" چین مورد بررسی قرار گیرد، شروع کرده بود که بزرگ‌ترین نقطه‌ی عطف اوضاع بین‌المللی از زمان پایان جنگ تاکنون، اتفاق افتاد.

سال ۱۹۶۸، که با شکست سخت آمریکائی‌ها به دنبال تهاجم Tet ویتنامی‌ها آغاز گردید، بدون شک به مثابه سالی پرثمر بر تاریخ انقلاب سوسیالیستی نقش خواهد بست. دو رخداد در این سال در صدر وقایع دیگر قرار گرفتند: پیش از همه، جریانات ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه؛ که با یک انقلاب دانشجویی شروع گردید و سپس اعتصاب عمومی ده میلیون کارگر به نوبه‌ی خود اقشار وسیعی از خرده بورژوازی را به طرزی بیسابقه وارد مبارزه ای کرد که نه تنها مرجعیت دولت و مالکیت بورژوائی بلکه همچنین تعداد زیادی از نهادهای سرمایه داری را مورد سنوال قرار می داد. و بعد، جهش انقلابی در چکسلواکی، که در عرض اولین هفته‌ی عملیات اشغالگرانه‌ی شوروی وسعت و نیروی بیسابقه‌ای در این دولت کارگری پیدا کرد.

بر این وقایع، که مشکل است توصیفی برایشان پیدا کرد، باید چند واقعه‌ی دیگر را که عواقبشان در همان جهت به پیشرفته است، اضافه کرد:

(الف) بحران رهبری و نظام سیاسی دو حزب امپریالیزم آمریکا، که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ ظهور یافت (برکنار شدن جانسون، بی‌اعتنائی عمومی نسبت به نیکسون و همچنین نسبت به هامفری، فقدان مرجعیت سیاسی دو کاندیدای فوق‌الذکر).

(ب) بحران جنبش کمونیستی جهانی که مهم‌ترین تظاهراتش در این بود که مسکو قطعاً مرجعیت و مقام "رهبری" اش را در این دستگاهی که برای مدت‌ها یکپارچه و شدیداً بوروکراتیک بود از دست داد.

(ج) ورشکستگی شرم‌آور حکومت حزب کارگر انگلستان که قوی‌ترین حزب سوسیال دموکراسی بین‌المللی و مایه‌ی امید فراوان سوسیال دموکرات‌ها بود.

(د) ورود توده‌های شهرنشین کشورهای آمریکای لاتین به صحنه‌ی عمل پس از حالت منفعل چندساله‌ی آنان، و منجمد در مکزیک، که بورژوازی این کشور آن را تا آن زمان در برابر انقلابات نوع آمریکای لاتین مصون می‌پنداشت.

دگرگونی‌هایی که در طی دو سال قبلی در اوضاع جهانی پیدا شد و بالاخص پیوستن نسل جوان به صفوف مبارزه و دور از کنترل دستگاه‌های سنتی رهبری طبقه‌ی کارگر، مسأله‌ی تغییراتی در تاکتیک مبارزه را برای بخش‌های اروپائی بین‌الملل چهارم مطرح کرد. از همان اوان ظهور این پدیده‌ها، جنبش تروتسکیستی به تعدیل بعضی از تاکتیک‌های خود پرداخته بود. این امر بخصوص در مورد بخش فرانسه از زمان جنگ الجزایر، و بدنبال موضع‌گیری احزاب کارگری در برابر این جنگ، صادق بود. ولی در آن زمان اینگونه تعدیلات هنوز به طور کامل صورت‌نپذیرفته بودند. وسعت و حدتی که جنبش

جوانان به خود گرفت، و از جمله باعث شکل گرفتن گرایشاتی در جناح چپ احزاب کمونیست شد که قوت این را داشتند که بتوانند به مثابه عاملی مؤثر در صحنه‌ی سیاست چندین کشور اروپائی وارد شوند، باعث شد که بخش‌های اروپائی، از اوائل سال ۱۹۶۷، بحثی در مورد تاکتیک‌های مناسب برای فعالیت در این شرایط، و از جمله تجدیدنظر در مسأله‌ی "آنتریزم" باز کنند. جهت‌گیری مباحثه‌ای که بر این اساس آغاز یافت به سمت مسأله‌ی تغییر تاکتیک متمایل بود. "آنتریزم" بهائی بود که پرداختن‌اش، به علت عدم تناسب میان سلطه‌ی رهبری‌های سنتی و ضعف پیشگامان جنبش، که فعالیت‌هایشان عملاً نمی‌توانست از سطح فعالیت‌های یک گروه تبلیغاتی فراتر برود، ناگزیر بود. از این زمان به بعد ایجاد فرم‌اسیون‌هایی که بتوانند در عین اقلیت بودن دارای قدرت عمل در برخی بخش‌ها باشند، میسر است و این عملیات می‌توانند در سطح ملی نیز کسب اهمیت کنند. از جانب دیگر، تاکتیک "آنتریستی" قریب پانزده سال پیش [از نوشتن این کتاب- مترجم] با در نظر گرفتن تناسب قوا در آن زمان و برپایه‌ی دورنمای گسترش بحران رهبری‌های سنتی کارگری و به منظور تشکیل جریان‌های چپی در درون این رهبری‌ها بنیان‌گشته بود (به صفحه‌ی ۶۱ نگاه کنید). اما به سبب طولانی شدن دوران شکوفائی اقتصادی، گرایش‌ات چپی سازمان‌های سنتی، خود عموماً گرفتار لغزش به راست مجموعه‌ی جنبش توده‌ای کارگری شده‌اند و تنها در چند مورد خاص می‌باشد که عکس این واقعیت رخ داده است. از نظر ما با این حال همین چند مورد خاص برای توجیه تاکتیک گذشته کافی هستند.

از آنجا که، آنانی که، دست از حملات خود به "آنتریزم" برنکشیده‌اند سرانجام در فرقه‌گرانی منجمد شده‌اند، پس از وقایع ماه مه ۱۹۶۸ کافیس‌ت که

صرفاً به عنوان نتیجه‌ی این تاکتیک به ایجاد گروه جوانان کمونیست انقلابی **Jeunesse Communiste Revolutionnaire** در پرتو فعالیت‌های خود درون اتحادیه دانشجویان کمونیست **Union des Etudiants Communistes** اشاره نمائیم که پرارزش‌ترین سهمی است که تروتسکیزم در مه ۱۹۶۸ در فرانسه از خود ادا نموده است.^{۲۹} همچنین فراموش نکنیم که

^{۲۹} - جریان‌ات ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه همچنین ارزیابی سیاست سازمان O. C. I. این دشمن بزرگ "انتریزم" را که در مورد کوبا و ویتنام خطی مشابه خط سازمان انگلیسی S. L. L. دنبال نموده است، ممکن ساخت. در جریان بزرگ‌ترین واقعه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی بعد از جنگ، افشاگری‌های روزانه‌ی این گروه که مخالف اطلاق نام انقلابی به هر فرد خارج از خود است، منجر به شرکت نکرده‌ی آن در درگیری‌هایی که با نیروهای دولت بورژوازی رخ داد گردید. اینان هر بار علیه درگیری‌ها هشدار دادند و به موعظه درباره‌ی متفرق شدن جمعیت و حذرکردن از "سلاخ خانه‌ی" دشمن پرداختند. ما از خواننده دعوت می‌کنیم تا به کتاب مه ۶۸، **یک تمرین عمومی** *Mai ۶۸, une repetition general* نوشته‌ی دانیل بن سعید Daniel Bensaid و هانری وبر Henri Weber نگاه کند. نویسندگان مزبور در کتاب خود به خوبی نشان داده‌اند چگونه و چرا فرقه‌گرایی این گروه در لحظات قطعی عمل به فرصت طلبی مبدل می‌گردد و این فرصت طلبی به هنگام عقب نشینی توده‌ها، دوره‌ای که از نقطه نظر بازپردازی به حملات همیشگی مناسب حال این گروه است، بار دیگر به فرقه‌گرایی تغییر شکل می‌دهد.

از آنجا که در این پاورقی به شرحی از این گروه پرداخته ایم، امیدواریم از اینکه بر این یادداشت چند سطر دیگر، که ممکن است در ظاهر امری شخصی جلوه کند ولی در واقع با بخشی از تاریخ جنبش تروتسکیستی ارتباط دارد، می‌افزایم ما را ببخشید. این گروه که از انتقاد جدی مواضع بین الملل ناتوان است، حول وقایعی که به دوره‌ی پیش از جنگ مربوط می‌گردد، نویسنده‌ی کتاب حاضر را مورد حملات خود قرار داده است. محتوی اصلی این جملات در مجموعه‌ی مقالاتی تحت عنوان **جنبش کمونیستی در فرانسه** از جانب بروئه Broue گنجانده شده است. نامبرده که یکی از اعضای گروه مزبور می‌باشد از خود حواشی بسیاری بر مقالات تروتسکی در این کتاب افزوده است. هدف از این حواشی آن است که به خواننده بقبولاند که تروتسکی بین سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ دست به یک مبارزه‌ی جدی علیه فراکسیون‌هایی که من در آن عضو بودم زده و این فراکسیون در ساقط نمودن جنبش ژوئن ۱۹۳۶ شدیداً مسئول بوده است. در آن زمان میان تروتسکیست‌ها اختلافات نظری چندی وجود داشت که به هنگام خروج آنان از S. F. I. O. تشدید پیدا کرد (به صفحه‌ی ۵۹-۶۰ نگاه کنید) و انشعابی به وقوع پیوست و مجادلات بسیار حادی در گرفت. من در اینجا قصد ندارم به تاریخ انشعاب سال ۱۹۳۵ بپردازم چرا که در آن صورت ضروری خواهد بود جزوه‌ای به منظور توضیح عقیده‌ی کنونی خود در آن باره بنویسم و در هر صورت عقیده‌ی من نکته‌ی مشترکی با طرح فرقه‌گرایانه‌ای که همه چیز را سیاه یا سفید نشان می‌دهد، ندارد. به هر صورت این ادعا که من در مرکز جدل‌های تروتسکی قرار داشتم، با واقعیت وفقی ندارد؛ و "اتهام" دوم هم صرفاً

S. D. S. در آلمان در بطن سوسیال دموکراسی که سازمان توده ای این کشور می باشد، تولد یافته است.

نقطه‌ی عطف سال ۱۹۶۸ نقطه‌ای است که در آن دوران بی تفاوتی و رکود سیاسی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری، یعنی دوره‌ای که اندکی پس از پایان جنگ جهانی آغاز گشته بود، و همچنین دوره‌ی "رفورمیزم"، که پس از اولین سال‌های مرحله‌ی "استالین زدائی" در دول کارگری پدیدار شده بود، خاتمه می پذیرد. این نقطه‌ی پایان دورانی است که در آن انقلاب جهانی تقریباً منحصرأ بر محمل انقلاب ضداستعماری استوار بود و از این رو به طرز قابل ملاحظه‌ای گرفتار ناهنجاری شده بود. این امر زمینه‌ی مساعدی برای پیدایش نظریه‌های متعدد رفورمیستی یا انقلابی‌ای فراهم آورده بود که همه در یک نکته مشترک بودند: به اصطلاح ناتوانی پرولتاریا در ایفای نقش انقلابی به ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری. حرکت توده‌های زحمتکش فرانسه و چکسلواکی و همچنین وقوع تظاهرات در شهرهای بزرگ آمریکای لاتین ضربه‌ی مرگباری بر همه‌ی این نظریه‌ها فرود آورد. انحرافات که به مدت قریب بیست سال دامنگیر انقلاب جهانی شده بود اکنون در حال انهدام است.

مضحک است. از طرف دیگر، اگر این ادعاها صحت داشتند چگونه می توان این عمل تروتسکی را که علیرغم انشعاب گواهی مرا در برابر کمیسیون دیونی به مثابه‌ی گواهی یک "دوست" ذکر کرد، توضیح داد؟ بعد از همه‌ی این سخنان حال چنین فرض کنیم که من در سال ۱۹۳۵ دچار اشتباه بودم. این چه چیزی را علیه مواضع امروزی من و بین الملل ثابت می کند؟ تروتسکیست‌های غربی هستند آنان که به این قبیل "استدلالات" توسل می جویند! و بالاخره گویا برونه فراموش کرده است که من دوباره با تروتسکی وحدت کردم. اگر این نویسنده واقعاً می خواست به تاریخ نگاری شایسته‌ای دست زند می بایست به منظور پرداخت کامل به مسأله و احتراز از ترسیم تصویری ناقص و در نتیجه نادرست از آن، به تجسس در مکاتبات میان من و تروتسکی در این باره بپردازد و در چنین صورتی می توانست به درستی مشاهده نماید که تروتسکی در مورد مسأله‌ی فوق هیچگونه بحث مقدماتی حول علل و مسئولیت‌های مربوط به انشعاب و هیچ نوع "انتقاد از خود"ی را از جانب من خواستار نگردیده بود.

تحولات اوضاع بین المللی به طرز غیرمستقیم حتی در مشی سیاسی احزاب کمونیست نیز منعکس شدند. از سال ۱۹۳۵ این احزاب بخصوص در کشورهای اروپای غربی کاری به جز پیشنهاد سیاست سازش طبقاتی با سوسیال دموکراسی و جناح هائی از بورژوازی، تحت عناوین "جبهه‌ی خلق"، "جبهه‌ی ملی"، "اتحاد چپ"، و غیره نکرده اند. اما اهداف گوناگونی از ورای این سیاست دنبال گردیده است. پیش از جنگ هدف چنین سیاستی تنها "راه را بر فاشیسم بستن" بود. بلافاصله پس از جنگ هدف از آن عبارت از دستیابی بر "دموکراسی خلقی"، نوعی دموکراسی به سبک برنشتاین بود که می بایست تدریجاً و در طول زمانی نامعین به سوسیالیسم منتهی شود. در حال حاضر "دموکراسی پیشرفته" از جانب آنان به مثابه مرحله ای که سریعاً به سوسیالیسم نیل خواهد یافت، عرضه می گردد. به طور مسلم سیاستی که مبتنی به طرق مسالمت آمیز و پارلمانتاریستی است در همه‌ی موارد منجر به شکست می شود. اما اینکه آنان در حال حاضر مجبور گشته اند که در جواب به خواست های شنوندگان خود وعده‌ی سوسیالیسم در آینده ای نزدیک را بدهند، خود از علانم تحولات فوق است.

بین الملل درچنین شرائطی که از دیدگاه تنوریک و سیاسی بسیار مساعدتر بود، کنگره‌ی جهانی خود را برای سال ۱۹۶۹ آماده کرد. در این کنگره که در آوریل ۱۹۶۹ برگزار گردید هشتاد و هشت نماینده از بخش های مختلف و هم نمایندگان برادر و ناظرانی از سی کشور شرکت کردند.

اسناد عمده‌ی تصویب شده از طرف کنگره به قرار زیر بودند:

- تزهائی درباره‌ی برخاست جدید انقلاب جهانی و گزارش مقدماتی رفیق مندل در مورد این تزه‌ها، که به اتفاق آراء منهای دو رأی تصویب گردید.

- مصوبه ای در باره‌ی چشم اندازهای انقلابی آمریکای لاتین که از طرف رفیق روکا Roca ارائه گردید و با اکثریت دو سوم آراء حاضر تصویب گردید.
- مصوبه ای در باره‌ی "انقلاب کبیر فرهنگی" در چین و گزارش رفیق لیویومایتان که این مصوبه را عرضه کرده بود. اکثریت قاطع کنگره به این مصوبه رأی موافق داد.

- مصوبه ای که به تعیین جهت فعالیت های بین الملل در آینده بسیار نزدیک و در رابطه با قشر جوان رادیکالیزه شده می پرداخت و مسائل مربوط به این جهت گیری را، که در سندی که از جانب رفیق آلبر تهیه شده بود مطرح شده بودند، به مباحثه می گذاشت.

این کنگره همچنین به اتفاق آراء گزارش فعالیت های دبیرخانه‌ی متحده‌ی سابق را که از جانب رفیق مندل عرضه شده بود و گزارشی را درباره‌ی اوضاع مالی بین الملل، و مصوباتی در باره‌ی موقعیت جنبش در آلمان، آرژانتین، سیلان و انگلستان تصویب کرد. در مورد انگلستان که تا آن زمان در آن بخش رسمی بین الملل وجود نداشت، کنگره گروه بین المللی مارکسیست International Marxist Group-IMG را به عنوان بخش بریتانیایی بین الملل به رسمیت شناخت.

تزارهای مربوط به برخاست جدید انقلاب جهانی که در کنگره ارائه شد نقطه‌ی عطفی را که در سال ۱۹۶۸ در موقعیت جهانی پدید آمده بود در شش نکته‌ی اساسی خلاصه می‌کرد: تهاجم متقابل امپریالیست ها که بدنبال پیروزی انقلاب کوبا از جانب امپریالیزم آمریکا شروع شد پس از بدست آوردن موفقیت های موقتی و مهم در برزیل، اندونزی و بسیاری کشورهای آفریقائی، با ابتکار نظامی توده های قهرمان ویتنامی در تهاجم تت در سال ۱۹۶۸ دچار شکست

گردید؛ مقاومت پیروزمندانه‌ی خلق ویتنام با کاهش رشد اقتصادی کشورهای امپریالیستی همراه شد و این امر به تشدید تضادهای اجتماعی و تقویت مبارزه‌ی طبقاتی در اغلب این کشورها انجامید؛ مه ۱۹۶۸ در فرانسه سرآغاز برخاست انقلابی در اروپا را افتتاح کرد؛ دفاع پیروزمندانه‌ی انقلاب ویتنام و شروع مبارزه‌ی انقلابی در چند کشور امپریالیستی امکانات رفع موانع و سست کردن دهنه‌ای را که در مرحله‌ی پیشین بر انقلاب ضداستعماری بسته شده بود فراهم آورد؛ آمادگی شرائط انقلاب سیاسی در دول کارگری بوروکراتیک انحطاط یافته یا ناقص الخلقه، تحت تأثیر انقلاب ویتنام و بحران انقلابی در فرانسه، به بسیج پردامنه‌ی توده‌ها در چکسلواکی و یوگسلاوی منجر گردید و تادروازه‌های اتحاد شوروی نیز امتداد یافت؛ پیدایش یک قشر پیشگام جوان در مقیاس جهانی که به حد زیادی از کنترل سازمان‌های توده‌ای سنتی رهاگشته، وضع مساعدی را برای حل مسأله‌ی مرکزی دوران ما، یعنی ایجاد یک رهبری انقلابی جدید برای پرولتاریای جهان، فراهم ساخته است.

گزارش فعالیت‌های دبیرخانه‌ی متحده به حق نقش پراهمیت و حتی گاه قاطع مبارزین بین‌الملل چهارم را در مبارزات تبلیغاتی‌اشان برای دفاع از انقلابات ویتنام و کوبا، و در دفاع از مبارزین تحت پیگرد و آزار بورژوازی مانند هگوبلانکو، و در دفاع از انقلابیون پرونی، دانشجویان مکزیکی و یا مبارزین تحت ستم بوروکراسی نظیر رفقای لهستانی مود زلوسکی و کورون، و در پشتیبانی از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عربی و غیره متذکر می‌شد. این گزارش همچنین پیشرفت قابل توجه مطبوعات و انتشارات تروتسکیستی در جهان و وسعت فوق‌العاده چاپ و تجدید چاپ آثار تروتسکی به زبان‌های

متعدد و در کشورهایی که قبلاً این کتاب ها هیچگاه در دسترس عموم قرار نگرفته بود، یادآور می ساخت.

گزارش مزبور بخصوص مداخله‌ی جنبش تروتسکیستی در وقایع ماه مه ۱۹۶۸ در دوره‌ی قبل از تشکیل کنگره‌ی جهانی را برمبنای تجدید بنای بخش فرانسه، که از آن پس تحت نام جامعه‌ی کمونیست **Ligue Communiste** با نیروی ده برابر و نفوذی غیرقابل مقایسه با نفوذ سازمان تروتسکیستی قدیمی فعالیت می کرد، مورد ارزیابی قرار می داد.

شرکت کنندگان در کنگره‌ی جهانی نشان دادند که در جنب پیشرفت های درخشان فوق الذکر، در بخش های دیگر نیز پیشرفت های چندی وجود داشته است. تشکیلات رهبری بین الملل و بخش های وابسته به آن شاهد جریان یافتن خون تازه ای در بدن سازمان بودند و این خون تازه را کادرهای جوانی تشکیل می دادند که از عالی ترین صفات بالقوه نسل های جدیدی که در راه انقلاب سوسیالیستی جهانی گام گذارده بودند، بهره مند بودند.

اثرات چرخش اوضاع جهانی تنها در ترکیب و رشد جنبش تروتسکیستی خود را نشان نداد؛ این نقطه‌ی عطف نه فقط به طور کلی، بلکه از راه تجزیه و تحلیل عمیق و دقیق با روش مرسوم جنبش مورد مذاقه کامل قرار گرفت. در مباحثاتی که حول این مطلب درگرفت، علاوه بر مشخص کردن تکالیف کلی، که سنتاً همیشه انجام می شد، یک نکته خصوصاً نافذ و حساس مشهود بود، که نتایج اصلی این چرخش را برجسته می کرد، و آن عبارت بود از لزوم ارتقاء فعالیت های بین الملل تا به آن سطحی که این اوضاع جدید ایجاب می کرد. وظیفه‌ی سازمان دیگر از آن پس به شرکت در مبارزات توده ای جهت شناساندن برنامه‌ی خود محدود نمی شد و بلکه، حداقل در بعضی کشورها و

برخی از بخش‌های مبارزه، کوشش در مداخله به منظور ایفای نقش رهبری کننده را دربر می‌گرفت. محور اصلی و هادی بحث‌های کنگره، که شور و علاقه‌ی شرکت‌کنندگان در آن چشمگیر بود، مسأله فعالیت‌های تروتسکیست‌ها برای نفوذ آتی‌اشان در مبارزات عملی در برخی زمینه‌ها بود.

در جریان مباحثات مربوط به اسناد اصلی کنگره چنین مسلم گشت که جنبش تروتسکیستی، پس از کوشش‌های ناموفق در طی سال‌های دشوار جهت ایجاد سدی در برابر رشد استالینیزم، و سپس بعد از شرکت در برخاست‌های نوین انقلابی که مع الوصف قادر نبودند از طریق بوروکراسی آزادی جویند، برای اولین بار در تاریخ خود امکان آن را داشت که با اثبات اعتبار برنامه‌اش در مورد بعضی بخش‌های هنوز محدود مبارزات توده‌ای در عمل، و نه فقط در تنوری در مبارزات توده‌ها نفوذ کند. کنگره‌ی جهانی خود را نسبت به موقعیت جدید حاصل و مفاهیم ضمنی آن و همچنین چشم‌اندازهایی که این وضع جدید می‌توانست در راه بنا ساختن یک بین‌الملل توده‌ای مارکسیستی و انقلابی بگشاید، بسیار آگاه‌نشان داد. واضح است که چنین نقطه‌ی عطفی نمی‌تواند تنها مورد رأی‌گیری یک کنگره قرار گیرد؛ هر قدر هم که این خود مهم باشد. دوره‌ی کنونی بر بین‌الملل و بخش‌های آن و بر سازمان‌هایی که از نظر سیاسی به آن وابسته‌اند مراقبت روزمره‌ای را جهت واقعی ساختن این نقطه‌ی عطف ایجاب می‌کند، و همچنین تقویت روابط میان تمام بخش‌های جنبش را ضروری می‌سازد.

اندکی پس از کنگره‌ی جهانی، جامعه‌ی کمونیست فعالیت تبلیغاتی فوق‌العاده‌ای، که به مناسبت کاندید شدن رفیق آلن کریوین **Alain Krivine** برای انتخابات ریاست جمهوری، به راه انداخت، نشان داد که جنبش

تروتسکیستی چه جهشی به جلو کرده است. این مبارزه‌ی تبلیغاتی از چهارچوب کشور فرانسه فراتر رفت و بین الملل را به اقشار وسیع سراسر اروپا شناساند. از آن پس تاکنون جامعه‌ی کمونیست همواره در میان پیشگامان مبارزات در فرانسه جای داشته است و تعداد اعضاء و نفوذ آن همواره در حال افزونی است. این سازمان به عنوان عمده ترین نیروی چپ انقلابی در فرانسه به رسمیت شناخته شده است و فراموش نکنیم که چپ انقلابی فرانسه حتی قادر بوده است به بسیج تظاهرات ده ها هزار نفری دست بزند.

رشد اکثریت بخش های بین الملل، و همچنین سازمان آمریکائی S. W. P، نظر به شرایط ملی و محلی ناموزون، ولی در هر صورت بسیار محسوس بوده است؛ حتی بعضی از بخش ها تعداد اعضاء خود را به ده برابر رسانده اند. در برخی از کشورها که بین الملل قبلاً نماینده نداشت (سوند، لوگزامبورگ، ایرلند) سازمان هائی به وجود آمده و به بخش های بین الملل تبدیل خواهند شد. در جاهای دیگری که بخش های بین الملل در اثر شرائط موجود به طرز قابل توجهی تنزل یافته (مکزیک، سوئیس) و یا حتی از میان رفته بودند (اسپانیا) در این کشور جامعه‌ی کمونیست های انقلابی از راه اقدامات عملی فراوان خود در صحنه‌ی سیاست ظاهر گشته و حزب کمونیست اسپانیا در مادرید مبارزه‌ی مشترکی را در دانشگاه با این سازمان ترتیب داده (است) در حال بازسازی خود می باشند. این پدیده ها به کشورهای نظیر ژاپن، که در آن رشد بخش مربوطه به درجه‌ی نسبتاً قابل ملاحظه ای رسیده است، استرالیا و زلاندنو نیز گسترش یافته اند. در آرژانتین حزب انقلابی کارگران P. R. T. که رهبری سیاسی ارتش انقلابی خلق E. R. P. را به عهده دارد،

مبارزه‌ی مسلحانه‌ی ای را آغاز کرده است و بعضی از عملیات آن در سراسر آمریکای لاتین شهرت و اعتبار کسب نموده است. در بولیوی، حزب انقلابی کارگری P. O. R. به هنگام کودتای بانزر Banzer در حال تدارک مبارزه‌ی مسلحانه بود؛ در جریان مقاومت علیه این کودتا رفقای بسیاری و منجمله توماس چامبی Tomas Chambi، عضو کمیته‌ی مرکزی، در حین نبرد به شهادت رسیدند. در یک کلام، بین الملل چهارم بیش از پیش در حال درگیر شدن در مبارزات طبقاتی در سراسر جهان است.^{۳۰}

^{۳۰} - حتی در این زمان که بین الملل چهارم واقعاً نضج گرفته است برخی مفسران، چه از راه نادانی و چه به سبب بدخواهی، هنوز از وجود "چند" بین الملل چهارم سخن می‌رانند زیرا که گروه‌ها یا کمیته‌هایی جهت مبارزه با بین الملل چهارم این نام را برای خود اختیار کرده‌اند. استالینیست‌ها که همواره به شیوه‌های خود وفادار هستند، از این موقعیت نه برای مطرح کردن مسأله‌ی "چند" بین الملل، بلکه برای اختلاط مواضع ما با مواضع این گروه‌ها یا کمیته‌ها استفاده می‌نمایند. در این باره وضع حاضر را در مقایسه با موقعیت ده سال پیش می‌توان به ترتیب زیر خلاصه نمود:

دشمن اصلی بین الملل چهارم در این زمینه یک "کمیته‌ی بین المللی" بود که از دو سازمان مهم O. C. I. - A. J. S. در فرانسه و S. L. L. در انگلستان تشکیل شده بود و به دور این دو سازمان گروه‌های فاقد اهمیت متعلق به چند کشور دیگر گرد شده بودند. این دو سازمان اکنون با یکدیگر قطع رابطه کرده و هر یک "کمیته‌ی بین المللی" خود را دائر ساخته‌اند و هر کدام نیز ادعای "ساختن" و یا "بازسازی" بین الملل چهارم را دارند. ما قبلاً در جای دیگری از مواضع سیاسی‌ای که این دو سازمان را مشخص می‌کنند صحبت کرده‌ایم.

فراکسیون‌هایی که تحت رهبری پابلو با بین الملل چهارم قطع رابطه کرده بود، اکنون گرد مسأله‌ی "خود مدیریت" متبلور شده است و این مسأله را همچون کیمیای شفای عام جنبش کارگری تبلیغ می‌نماید. این گروه در جریان تحول سیاسی اش مواضعی مبتنی بر تأثیر پذیری سطحی خود از مسائل اختیار نموده است؛ مثلاً، این گروه در آغاز سال ۱۹۶۵ روی پیش‌بینی عقب‌نشینی سریع امپریالیزم از ویتنام کاملاً حساب می‌کرد و به هنگام برکنار شدن رانکوویچ Rankovic در یوگسلاوی شروع "انقلاب سیاسی" را در این کشور اعلام کرد و در همان حال چین را استالینیستی می‌نامید و تا زمان همدستی حزب L. S. S. P. در اختناق جوانان حزب JVP از آن طرفداری کرد. این گروه از این پس دیگر عنوان "بین الملل چهارم" را که بعد از قطع رابطه با بین الملل هنوز حفظ کرده بود به کار نمی‌برد و آرزومند یافتن راه حلی برای جنبش کارگری از طریق جبهه‌ی واحدی مرکب از جنبش‌های توده‌ای بعضی کشورهای استعمارزده و برخی دول کارگری و غیره می‌باشد.

و در مورد پسادیت‌ها از اینکه مجبوریم به ذکر چند کلمه قناعت کنیم، پوزش می‌طلبیم: با مطالعه‌ی انتشارات این گروه به زحمت می‌توان بر نوشته‌های آنان نام تحلیل سیاسی نهاد.

توسعه‌ی بین‌الملل چهارم خصوصاً در دو اقدام مهم این سازمان در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ به طرز واقعی تجلی یافت. در نوامبر سال ۱۹۷۰ بین‌الملل در بروکسل که مقر بازار مشترک اروپاست، دست به تشکیل کنگره ای زد که در آن در مقابل اروپای تراس‌ها شعار "اروپای سرخ" را ترویج کرده و چنین ابراز نظر نمود که تنها اروپای سوسیالیستی قادر است راه حلی برای تقسیم قاره‌ی کهن به دو بخش غربی و شرقی، ارائه کند. در این کنگره ۳۵۰۰ نفر با شور تمام شرکت کردند که اکثریت اشان از جوانان کلیه‌ی کشورهای اروپائی بودند. بین‌الملل چهارم در ادامه‌ی پیکار خود برای تشکیل کمون و جهت انقلاب جهانی سوسیالیستی، برای تجلیل از صدمین سالگرد کمون پاریس، فراخوانی برای برگزاری تظاهراتی در ماه مه ۱۹۷۱ صادر کرد. این تظاهرات حدود سی هزار نفر را بسیج کرد و این عده از میان محله‌های بلویل Belleville و منیل مونتانت Menilmontant عبور نموده و از مقابل دیوار هم‌پیمانان Le Murdes Federes گذشتند و راه‌پیمائی خود را تا گورستان پرلاشز Pere Lachaise، یعنی در محلی که آخرین دسته‌ی مبارزان کمون جان باخته بودند، ادامه دادند. "تظاهراتی که اکثریت عظیم آن جوانان بودند"، "محیطی مرتعش از شور و شوق"، "مطبوعات بورژوائی حیرت خود را با این نوع کلمات بیان کردند و همچنین اذعان داشتند که در میان همه‌ی تظاهرات ترتیب داده شده به مناسبت این سالگرد، تظاهرات حزب سوسیالیست، حزب سوسیالیست متحده P. S. U. و غیره- البته به استثناء تظاهرات حزب کمونیست که شصت هزار نفر در آن شرکت کردند-، تظاهرات فوق‌الذکر بزرگ‌ترین همه بود.*

* - از اینجا بخشی که نویسنده‌ی کتاب اخیراً بر این فصل افزوده و برای ترجمه‌ی فارسی آن

پس از تاریخ برگزاری کنگره‌ی نهم وقایع بسیار مهمی در سطح بین‌المللی ظاهر شده‌اند. از یکسو توده‌های کارگر کشور شیلی با شکست فجیعی روبرو گشته‌اند و استقرار دیکتاتوری پینوشه موج عمومی ارتجاع را در غالب کشورهای آمریکای لاتین به دنبال آورده است، و از سوی دیگر برخاست انقلابی زحمتکشان اروپا با موفقیت‌های بزرگی روبرو گردیده است. دیکتاتوری سرهنگان یونانی و دیکتاتوری تقریباً پنجاه ساله‌ی سالازار و کانتانو Salazar-Caetano در هم فرو ریخته‌اند و دیکتاتوری فرانکو نیز به طرز مشهودی در حال احتضار است.

مبارزه‌ی توده‌های ستمدیده‌ی مستعمرات سابق پرتغال که در سقوط کانتانو مهم‌ترین نقش را داشته‌اند، به منظور نیل به اهداف اجتماعی خود همچنان ادامه دارد و مبارزاتی را نیز در نقاط دیگر آفریقا، در جنوب زامبیز Zambeze به ویژه در زیمبابوه Zimbabwe برانگیخته است. قدرتمندان منطقه‌ی آفریقای جنوبی اکنون بقصد دفاع بهتر از مواضع حیاتی سرمایه‌داری جهانی که در این منطقه به عهده‌ی آنان واگذار شده است، شروع به مانور دادن کرده‌اند.

و آخر و مهم‌تر از همه آنکه خلق‌های هند و چین به پیروزی خیره‌کننده‌ای دست یافته‌اند. پرچم انقلاب سوسیالیستی پیروزمندانه بر بالای شهرهای پنوم پنه و سایگون برافراشته شده و این مایه‌ی دلگرمی جنبش‌های انقلابی تمامی منطقه‌ی آسیای جنوب شرقی است. این واقعه یکی از پیروزی‌های انقلاب سوسیالیستی جهانی و گسترش جدید دول کارگری است.

از جانبی دیگر، در کشورهای سرمایه داری بسیار پیشرفته، اسطوره‌ی "جامعه‌ی مصرف کننده" و "نئوکاپیتالیسم" که ادعای نابودی تضادهای تشریح شده از جانب مارکس را داشت، برای همیشه مرده است؛ واقعیت امروز عبارت از پس نشینی و یا بحران اقتصادی است و این اولین پس نشینی عمومی بعد از پایان جنگ دوم جهانی به شمار می رود و بیکاری پانزده میلیون مرد و زن در اروپای غربی و ایالات متحده را دامن زده است بی آنکه تورم اقتصادی را ریشه کن نموده باشد.

سلطه‌ی مطلق که سرمایه داری آمریکا از زمان پایان جنگ به بعد بر مجموعه‌ی دنیای سرمایه داری داشت اکنون از میان رخت بر بسته است و این امر از جمله از طریق بحران نظام پولی بین المللی که پس از جنگ جهانی دوم بر پایه‌ی دلار بنا گردیده بود خود را نشان می دهد. قدرت های سرمایه داری درجه دوم اروپای غربی و ژاپن با نگرانی تمام شاهد این نزول می باشند که با تصویر اختلالات رهبری سیاسی بزرگ ترین قدرت جهان، به دنبال افزونی شکست ها و درماندگی های بی سابقه‌ی آن، همراه گردیده است.

در این دوران آشکارا انقلابی، بین الملل چهارم به رشد خود که در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع و از ماه مه ۱۹۶۸ تسریع یافته است، ادامه می دهد. سازمان های موجود تقویت شده اند (در اسپانیا بخش بین الملل و سازمان باسک به نام ETA-VI به یکدیگر پیوسته اند) و تعداد کثیری بخش ها و سازمان های جدید در کشورهایی که تا امروز فاقد سازمان تروتسکیستی بودند، بوجود آمده است.^{۳۱}

^{۳۱} - تنها شکست وخامت آمیز بین الملل چهارم در این زمینه در کشور آرژانتین بوقوع پیوسته است. در این کشور سازمان P. R. T. (به استثناء اقلیتی ضعیف از آن) که در اصل

این پیشرفت‌ها در دهمین کنگره‌ی جهانی که در هفته‌ی آخر فوریه ۱۹۷۴ برگزار گردید، انعکاس یافت. قریب ۲۵۰ نماینده و نماینده‌ی برادر شرکت کننده در آن ۴۸ بخش و سازمان طرفدار را از جانب ۴۱ کشور نمایندگی می‌کردند. در مقایسه با کنگره‌ی قبلی، تعداد نیروهای جنبش تقریباً ده برابر شده است. انتخاب عضو که عمدتاً از میان جوانان صورت گرفته است برخلاف آنچه که دشمنان جنبش ادعا می‌کنند، به هیچ وجه به دانشجویان و دانش آموزان محدود نگردیده است. عضوگیری از میان طبقه‌ی کارگر بسیار قابل ملاحظه بوده و در برخی از کشورها به صورت مطلق انجام گرفته است. بدینسان جنبش کادرهای کارگری جدیدی را می‌پرورد که با موفقیت روزافزون خویش با بوروکرات‌های سازمان‌های سنتی مقابله می‌کنند. انتشارات بخش‌ها را از این پس تعداد زیادی هفته‌نامه که جایگیر ماهنامه‌های سال‌های پیشین شده‌اند، و تعدادی مجلات نظریه‌ای و کتب تشکیل می‌دهند. جامعه‌ی کمونیست انقلابی (بخش بین الملل چهارم در فرانسه) که به دنبال غیرقانونی اعلام کردن جامعه‌ی کمونیست از جانب دولت فرانسه جانشین آن گشته است تصمیم به تدارک مقدمات انتشار روزنامه‌ای در اوایل سال ۱۹۷۶ گرفته است.

کنگره‌ی دهم جهانی که به ضبط پیشرفت‌های جنبش پرداخت، از نقطه‌ی نظر فعالیت‌های خود کنگره‌ای مهم بود. در این کنگره مبارزه‌ای میان گرایش‌های درون آن بروز یافت که به نحوی دموکراتیک هدایت گردید: بیش از ۱۵۰ مقاله برای بحث میان اعضاء وابسته به همه‌ی کشورها توزیع شد و مباحثات مبتنی بر این مطالب از تشکیلات پایه‌ای شروع تا کنگره‌های

تروتسکیستی نبوده و نتوانسته بود از جانب جنبش تروتسکیستی جذب گردد، تحت تأثیر کوبا به خروج از بین الملل اقدام نموده است.

منطقه ای و ملی گسترش یافت. گرایشات و فراکسیون ها در قالب بین المللی یا ملی تشکیل گردیدند. نمایندگان به طریق انتخابی معین گشتند و گروه های اقلیت به نسبت آراء بدست آمده حق نمایندگی داشتند و کنگره پس از استماع گزارشات اصلی و متقابل، به بحث پرداخت. گروه های اقلیت در تشکیلات رهبری بین الملل، که از طرف کنگره انتخاب شد، حق نمایندگی داشتند و رهبری بین الملل اسناد تصویب شده ای را از جانب اکثریت و همچنین اسناد مبین مواضع اصلی اقلیت ها را که به وسیله ی رفقای وابسته به اقلیت تدوین شده بود، انتشار داد.

مباحثات کنگره بر اساس مسائل زیرین استوار گردید:

۱) مسأله ی موقعیت بین المللی که مصوبه ی مربوط به آنکه از جانب رفیق ارنست مندل عرضه گشته بود، مشی کلی تعیین شده در کنگره ی قبلی در مورد برخاست جدید انقلاب جهانی بعد از ماه مه ۱۹۶۸ را تأیید می کرد و با شرائط حاضر وفق می داد.

۲) چند نکته از دستور روز به مسائل مختلفی در مورد آمریکای لاتین (بولیوی، آرژانتین، مسائل مبارزه ی مسلحانه در این قاره) اختصاص داده شد. اغلب مباحثات به طرح مسائل گذشته پرداخته و همچنین حاوی خطاری در رابطه با مصوبه ی کنگره ی نهم در باره ی آمریکای لاتین بودند.

۳) مسائل مربوط به بنای احزاب مارکسیستی انقلابی در اروپای غربی، تزیینات مربوط به این مسأله از جانب رفیق ل- مایتان ارائه شد. اهمیت این نکته از دستور کار از محلی که جنبش کارگری اروپای غربی بار دیگر در برخاست انقلاب جهانی اشغال کرده و از امکاناتی که در دسترس بخش های بین الملل در این قسمت از جهان قرار دارد، ناشی می گردید.

میان تصمیماتی که از جانب کنگره در مورد امور سازمانی اتخاذ شد، مهم‌ترین آن‌ها به تقویت واقعی و ملموس مرکز بین‌المللی سازمان مربوط بود و این مرکز از تاریخ برگزاری کنگره به بعد به یاری بخش آلمان انتشار یک ارگان به نام اینپرگر Inprecor را، که در عین حال سخنگوی رهبری بین‌الملل و یک ارگان اطلاعاتی و تحلیلی جهت پرورش کادرهای مارکسیستی می‌باشد هر دو هفته یکبار و به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و اسپانیایی عهده‌دار گردید.

از هنگام تشکیل کنگره‌ی دهم تا به حال، رشد بین‌الملل چهارم منقطع نگشته است و بلکه این سازمان به کشورهای گوناگون در خاور نزدیک، کشورهای آفریقایی و کشورهای اروپایی نظیر فنلاند و ایسلند پای نهاده است و در این باره پیدایش علنی یک سازمان در کشور پرتغال، بلافاصله پس از سقوط دیکتاتوری، و دیگر سازمان‌ها را نباید فراموش کرد. برنامه‌ی بین‌الملل چهارم از این پس در قریب شصت کشور جهان تثبیت شده است.

بدین ترتیب فعالیت‌های بین‌الملل چهارم به درجه‌ای نائل شده است که در گذشته نظیر آن هرگز دیده نشده بود. پشتیبانی از انقلاب ویتنام، همبستگی با شیلی، مداخله در اعتصابات و مبارزات انتخاباتی و کار ضد نظامیگری و مبارزه برای آزادی زنان و غیره؛ در تمام زمینه‌ها سازمان‌های بین‌الملل چهارم به مداخله می‌پردازند به طوری که تقریباً روزی نمی‌گذرد که وسائل نشر عمومی در جهان اخبار مربوط به یک اقدام عملی، یک مداخله و یا یک عمل تظاهراتی تروتسکیست‌ها را در گزارشات خود نداشته باشند.*

* - در اینجا متن اضافی خاتمه می‌یابد - مترجم.

پیشرفت‌های بین‌الملل چهارم در مقایسه با مدت زمانی که از بنیاد آن می‌گذرد بی‌چون و چرا عظیم بوده است. اما با در نظر گرفتن ضروریات بسیار عظیم‌تری که اوضاع بین‌المللی از ما می‌طلبد نمی‌توان با این پیشرفت‌ها رضایت خاطر یافت. برای دستیابی به هدفی که به خاطر آن بین‌الملل پایه‌گذاری شده است، یعنی برای ایجاد یک رهبری بین‌المللی انقلابی و مارکسیستی که در میان توده‌ها پایگاه یافته و قادر به تضمین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در جهان باشد، هنوز راه نسبتاً طولانی در پیش است. تروتسکیست‌ها برای مدت زیادی این هدف را صرفاً بر پایه‌ی ضرورت تاریخی و اعتقاد عمیق به شایستگی‌های انقلابی که طبقه‌ی کارگر در طول تاریخ بر آن گواهی داشته است، و حقانیت مارکسیزم انقلابی و توانایی در تحلیل مسائل که به خاطر اعتقاد مارکسیستی و انقلابی خویش برایشان میسر بود، دنبال نموده‌اند. اما امکان اقدامات عملی‌اشان در مقیاسی توده‌ای در آن زمان بسیار اندک بود. امروزه رهبری‌های کهنه کار هنوز همچون مانعی بر سر این راه قرار دارند و سَم خود را در حیطه‌ی آگاهی طبقه‌ی کارگر ترزیق می‌کنند. اما از این پس چیزی بیش از اعتقاد نظریه‌ای اساس فعالیت‌های تروتسکیست‌ها را تشکیل می‌دهد. نسل جوان تحت تأثیر تضادهای سرمایه‌داری به دنبال راه حل‌های ضدسرمایه‌داری در جستجوست و اقشار پیشرو آنان در عمل و در اندیشه شروع به بازایی مارکسیزم انقلابی نموده‌اند و التقاء میان جنبش تروتسکیستی و قشر پیشرو نسل جوان صورت پذیر می‌گردد.

فصل هشتم:

«راهپیمایی طولانی» تروتسکیست ها

مسلم است منظور ما از نوشتن این فصل شمارش نتایج جنبش تروتسکیستی نیست؛ جنبشی که دیر زمانی است به راه پیمایی طولانی خود ادامه می دهد، آزمایش های فراوانی را پشت سر گذارده، و با اینکه هم اکنون مرحله‌ی تازه و پر نویدتری را در پیش دارد، هنوز باید بر موانع عظیمی برای نیل به هدف خود فائق آید. ما در اینجا فقط به اظهاراتی چند بسنده خواهیم کرد تا پیش از هر چیز به پرسش آنان که به اندیشه‌های تروتسکیستی جلب گشته‌اند ولی از ضعف کمی سازمانی که از این اندیشه‌ها دفاع می‌کند، در شگفت‌اند، یعنی بر سنوالی که هر تروتسکیست نیز در مواردی در اعماق ذهن خویش طرح ساخته است، پاسخ گفته باشیم. سؤال مزبور این است: آیا وجود بین‌الملل چهارم از دیدگاه تاریخی توجیه‌پذیر است؟ آیا تروتسکی در اقدام به بنیانگذاری بین‌الملل چهارم و در گفتن اینکه کار او برای ایجاد بین‌الملل "مهم‌ترین" عمل زندگی او و "مهم‌تر از ۱۹۱۷، و مهم‌تر از دوران جنگ داخلی" و "به معنای تام کلمه" غیرقابل تعویض بود؛ محق بود؟^{۳۲} ما در

^{۳۲} - به کتاب "یادداشت های زمان تبعید" صفحات ۷۴ و ۷۵ رجوع کنید. جلد سوم (۱۹۴۰).
(۱۹۲۹) زندگی نامه ی برجسته ی تروتسکی نوشته ی ایزاک دویچر Isaac Deutscher با

اینجا لازم نمی دانیم به گفته های کسانی که به قصد پیکار با بین الملل مشکلات آن را با شغف تمام برجسته می سازند و مایل نیستند نیروی سیاسی و توان آن را ببینند و در هر صورت از سطح مسائل فراتر نمی روند، بپردازیم.

اگر بر مسائل در یک مقیاس تاریخی، که در اینگونه موارد تنها مقیاس معتبر می باشد، بنگریم، در این صورت تاریخ طویل جنبش تروتسکیستی و بین الملل چهارم نظر به وقایعی که دربر می گیرد به خودی خود اثبات حقانیت تاریخی آن را شامل است. در طول نیم قرن تاریخ جنبش کارگری بین المللی که در طی آن انحلال جامعه ی سرمایه داری و پیدایش جهان سوسیالیستی آغاز گرفته است، ناظر چه حقایقی بوده ایم؟ در تمام ممالکی که جنبش کارگری در آن همگام با سنن مارکسیستی سابقه ی طولانی داشته است واقعیت زیر مسجل است: بعد از چند دهه ی مشحون از جنگ و انقلاب و ضدانقلاب و فاشیزم و استالینیزم، که در طی آن سازمان های متعددی به نام طبقه ی کارگر و مارکسیزم پا به عرصه ی وجود نهادند، تنها سازمان هائی که پس از این همه سال علیرغم بحران ها، انشعاب ها، سرکوب شدن ها و تناوب پیشرفت ها و

آنکه وقایع را به درستی شرح می دهد در واقع به آثار و فعالیت های تروتسکی در این دوره و بالاخص به ده سال آخری که وی اساساً وقف سازماندهی بین الملل کرده بود، نمی پردازد. دویچر که اساس اندیشه های تروتسکی را پذیرا بود چنین عقیده داشت که تروتسکی به جای شرکت در حیات، معضلات و بحران های جنبش تروتسکیستی، که از نظر دویچر در اصل چیزی جز اتلاف وقت نبود، می بایست قسمت اعظم وقت خود را مصروف نوشتن آثاری مانند تاریخ انقلاب روسیه می داشت. اما همانگونه که مارکس کارهای تنوریک خود را در باره ی مسائل اقتصادی برای چند سال کنار گذاشت تا وقتش را به بین الملل اول و مشکلات داخلی آن اختصاص دهد (مشکلاتی که اغلب بی شباهت به غوامض بین الملل چهارم نبودند)، تروتسکی نیز قبل از هر چیز یک مبارز انقلابی بود و به ویژه عمیقاً در مورد اشتباه سال های ما قبل ۱۹۱۷ خود در مقایسه با موضع لنین درباره ی مسأله حزب، اندیشیده بود. از نظر او مبارزه برای بین الملل چهارم ادامه ی مبارزه ی لنین در جهت ایجاد یک حزب لنینیستی در مقیاسی جهانی بود.

فروشدن ها، بقای خود را حفظ کرده اند، آنانی هستند که یا با بین الملل دوم، یا با آنچه که قبلاً در قالب بین الملل سوم متشکل بود، و یا با بین الملل چهارم، مرتبط می باشند. نمی توان واقعیتهای را که در طول ده ها سال (و چه سال هائی) این چنین تداوم داشته است اتفاقی دانست و یا به صفات مبارزه جویانهی خاص نسبت داد. در همه ی سازمان ها مبارزینی وجود داشته اند که خود را وقف آن کرده و از صفات گوناگون سیاسی و سازماندهی عاری نبوده اند. توضیح چنین پدیده ای تنها از طریق پرداخت به علل عینی و دلایل ژرف تاریخی امکانپذیر می باشد. در این مورد اندیشه ی هگل به درستی صدق می کند:

Was ist wirklich ist rationell, was ist rationell ist wirklich.

(آنچه که واقعیت دارد عقلانی است و آنچه عقلانی است واقعیت دارد). علت عمیق این وضع به تمام طول این سال ها مربوط می گردد و دارای عمومیت بین المللی است، چنانکه در زیر خواهیم دید.

ما در صفحات پیشین به دفعات معطلاتی را که بین الملل چهارم، به علت شرائط عینی اوضاع بین المللی با آن مواجه بوده است توضیح داده ایم. پیش از هر چیز خصلت پر آشوب این دوران که پر از چرخش های ناگهانی و نیروهای گریز از مرکز بود و اختلاف عمیق آن با دوره ی قبلی، یعنی دوره ی صعود سرمایه داری در ثلث سوم قرن نوزدهم، قابل توجه می باشد؛ این موقعیت دیگر اجازه ی انباشت تدریجی نیروهای کارگری را به ترتیبی که در آن دوره به وقوع پیوست و به تشکیل احزاب بزرگی که قادر به سازماندهی کل طبقه ی کارگر و همچنین قشر پیشرو آن درون شبکه های وسیعی بودند منجر شد، نمی دهد. همچنین باید ظهور ناگهانی استالینیزم را در نظر داشت

که به تخریب حزب بلشویک، این محور بین الملل انقلابی که بر مبنای پیروزی انقلاب اکتبر بنا گردیده بود، انجامید. تشنجات سیاسی و سنگدلی های بوروکراسی شوروی بارها نیروهای انقلابی مهمی را از جهت اصلی خویش خارج کرده و آنان را از طریق بیراهه به بن بست کشانده است. در دوران قبل، اوج تدریجی سرمایه داری تجدیدنظر گرانی برنشتاین و هم رویونیوم موذیان تر کائوتسکی را موجب گشته بود. تاریخ وحشتناک نخستین دولت کارگری منفرد شده انواع مختلفی از رویونیوم (از قبیل: شوروی نوعی سرمایه داری دولتی است، بوروکراسی یک طبقه ی جدید استثمارگر می باشد) را رواج داده است و جانبداران اینگونه نظریات از به رسمیت شناختن انقلاب، که در زیر این نقاب هول انگیز پنهان گشته بود، خودداری می ورزیدند. و آخر الامر میلیارد ها نفر انسان در کشورهای تحت استعمار از صورت طعمه منفعل تاریخ به در آمدند و با تکاپوی بسیار تلاش کردند تا فاصله ی قرن ها را با یک یا چند جهش بپیمایند به طریقی که انقلاب آنان نیز غالباً جنبه های غریبی به خود گرفت.

زمینه ی داخلی جنبش کارگری علیرغم این موقعیت و یا دقیقاً به سبب آن، از تلنبار تشکیلات قدیمی آکنده ماند چرا که توده های کارگر به هر حال نمی توانند بدون سازمان به زندگی ادامه دهند. در تاریخ هیچگونه هستی از نیستی محض زانیده نشده است و رهبری های جدید انقلابی پیش از هر چیز بواسطه ی بحران های عظیم سازمان های قدیمی پدیدار گشته اند. اگر مارکسیزم عبارت از تاریخ در مرحله ی خودآگاهی یافتن است، این خودآگاهی یافتن در چنان شرائطی جز از راه پرورش صبورانه و پرتکلف و رنج میسر نبود.

سازمان هائی که توانسته اند از ورای این همه سال و این همه آزمایشات مشقت بار جان سالم به در برند تنها به دلیل ریشه های پرتوان خود در اعماق واقعیت پنجاه سال اخیر جهان در این امر توفیق جسته اند.

سازمان های بین الملل دوم از یکسو از طریق تاریخ طبقه ی کارگر ممالک کهن اروپائی به هنگام پیگردی و کامیابی این طبقه در تشکل توده ای خویش جهت دفاع از منافع روزانه اش، به آن طبقه وابسته اند، و از سوی دیگر با جامعه ی سرمایه داری پیوند دارند تا مادامی که وسائل جوابگویی به نیازهای رفورمیستی طبقه ی کارگر را در خود دارد به قوت خود باقی می ماند^{۳۳}.

احزاب کمونیستی سنتی نیروی اصلی خود را مدیون این اند که به حول پیروزی انقلاب اکتبر و اتحاد شوروی بنا گشته اند و فرارویش این انقلاب از مرزهای شوروی به سایر جهان انگاشته می شوند. اولین دولت کارگری، از آنجا که اولین و به ویژه برای مدتی طولانی تنها دولت کارگری بود، برای آنان که بر ضرورت جانشین ساختن جامعه ای نو به جای جهان سرمایه داری آگاهی می یافتند، قطب جاذبی به شمار می رفت. تروتسکیست ها به کرات این

^{۳۳} - در اینجا می توان این سؤال را مطرح کرد: اگر بقای سوسیال دموکراسی به بقای سرمایه داری وابسته است، آیا از میان رفتن آن در درون دول کارگری به دلیلی مستقل از وجود ترور استالینیستی در آن دول توضیح پذیر نیست؟ بدین ترتیب آیا نظریه ی "حزب واحد" در این کشور ها توجیه پذیر نیست؟ در این مورد زمینه ی مطالعه ی عمیقی موجود است که در چهارچوب مقاصد این کتاب جای نمی گیرد. بدین سان به گفتن مطالب زیرین بسنده می کنیم: (الف) جهش انقلابی و پیروزی انقلاب از نقطه ی نظر تاریخی تضعیف قابل ملاحظه (ولی نه الزاماً نابودی) سازمان های رفورمیستی و سائتریستی را دربر دارند؛ (ب) در جامعه ی در حال گذار به سوسیالیزم طبقه ی کارگر در طول دوره ی مشخصی، تا وقتی که اقشار گوناگون نقاط نظر مختلفی را درباره ی روابط میان احتیاجات روزانه و منافع درازمدت دارا هستند، در حال افتراق باقی خواهد ماند. بنابراین، در چنین جامعه ای احزاب مختلف وجود خواهند داشت که بعضی دارای خصلتی رفورمیست تر و برخی صاحب خصوصیتی انقلابی تر خواهند بود. اما این معضل از آن آینده است و به دست انسان فردا به نحوی برتر از آنچه که امروز از دیدگاه نظریه ای امکانپذیر باشد، گشوده خواهد گشت.

حقیقت را که پیشرفت اقتصادی اتحاد شوروی، به ویژه برای توده‌های وسیع کشورهای عقب مانده، اهمیتی بس اولی تر از امر نابودی کامل دموکراسی کارگری بدست رژیم بوروکراتیک داشت، بازگو نموده اند چرا که این توده ها هیچگاه با مزایای هر چند اندک دموکراسی بورژوائی آشنا نگردیده بودند. از نظر مبارزین این کشورها کمک مادی هر چند ناچیز اتحاد شوروی ضروری و محسوس تر از مانورهای خیانتکارانه سیاست کرملین می نمود. در کشورهای سرمایه داری فراوانند مبارزین صمیمی و انقلابی که به مدت دراز در مقام اعضاء احزاب کمونیست باقی مانده اند و در عین حال بیم و نگرانی خویش را از سیاست این احزاب ابراز داشته اند، زیرا که اینان در مرحله‌ی فرونشینی جنبش انقلابی شاخه‌ی دیگری را نمی دیدند تا بر آن بیاویزند! لازم بود دول کارگری دیگری تولد و اختلافات نظری میان آنان بروز یابند تا که اقماری بالنسبه وسیع تر از قشر مبارزین شدیداً سیاسی شده میان دولت کارگری و رهبری آن در یک زمان مشخص تفاوت قائل گردند و به قرار و مدارهای سازشکارانه‌ی کرملین با امپریالیزم جهانی که به زبان انقلاب سوسیالیستی جهانی انجام می گرفت، پی برند و از این راه مسکو مقام "راهنما" و قطب را ببازد و این بار بحرانی مهلک گریبانگیر احزاب کمونیست شود. احزابی که به رهبری دولتی کارگری اشتغال دارند دستخوش بحران های اجتماعی کشورهای خود می باشند. احزاب کارگری کشورهای سرمایه داری به دلیل انحطاط رفورمیستی خود دیر یا زود گرفتار تجزیه‌ی درونی خواهند گشت و اعضاء آنها مجبور خواهند شد میان رفورمیزم آشکار و سیاست سازمان های جدید انقلابی و در حال رشد، یکی را برگزینند^{۳۴}.

^{۳۴} - در آغاز پیدایش استالینیزم، تروتسکی خاطرنشان ساخته بود که این پدیده در صورت

بین الملل چهارم آشکارا هیچگونه پیوندی با جامعه‌ی سرمایه داری نداشت. سرکوبی هم که از جانب اولین دولت کارگری، که بین الملل هرگز از دفاع از آن باز نایستاد و همواره، چه از نظر سیاسی در مقابل جهان سرمایه داری، و چه از نظر تنوریک در مقابل جریان‌های رویزیونیستی- و از جمله استالینیست‌ها^{۳۵} - مدافع آن بود، بر بین الملل وارد می‌شد، به مراتب شدیدتر و کشنده‌تر از ضربات وارده از جانب سرمایه داری بود. با وجود این بین الملل چهارم توانسته است به حیات خود ادامه داده و گسترش یابد زیرا که در عرض این سالیان طولانی تنها سازمانی بوده که منافع بنیادی و تاریخی پرولتاریا را در مقیاس بین المللی نمایندگی کرده است و هیچگاه این حق نمایندگی را همچون حقوق مافوق طبیعی خویشتن برخود عطا ننموده است. این سازمان در زمان بنیاد خود خویشاوندی نسبی خود را با حزب بلشویک و بین الملل کمونیست همچون میراثی از دست لئون تروتسکی و اپوزیسیون چپ اتحاد شوروی دریافت کرده بود. این سازمان وارث به حق بلشویزم و بین الملل کمونیست و ادامه دهنده‌ی راه و رسم آنان بود. احزاب کمونیست تحت سلطه‌ی استالینیزم و همچنین بین الملل کمونیست، که حال دیگر در دست استالینیزم به پستی گرانیده و در شرف انحلال بود، دیگر جز غاصبین مقام انقلابی نبودند.

عدم طرد آن احزاب کمونیستی را به راهی میان کمونیزم و رفورمیزم خواهد کشاند و چنین موضعی نمی تواند به مدت زیاد پایدار بماند. تأخیر زمانی در این مورد بسیار طولانی تر از پیش بینی تروتسکی بوده است اما وی گرایش اساسی این فرآیند را با فراست بسیار تشخیص داده بود.

^{۳۵} - صفحات بی شماری مذبوحانه به قصد معرفی استالینیزم همچون فرزند مشروع بلشویزم به تحریر در آمده است. اما نشان دادن تشابهات نظریه ای میان مفاهیم سیاسی استالینیزم و مفاهیم سیاسی گراشات مختلف چپی که بلافاصله پس از جنگ جهانی اول در درون سوسیال دموکراسی پدیدار شدند (منشویزم، مارکسیزم اتریشی، ماکسیمالیزم ایتالیایی، گرایش براکه- زیرومسکی Bracke-Zyromski در درون S. F. I. O. کار مشکلی نیست).

بین الملل چهارم اساساً به مثابه یک بین الملل بود که به نمایندگی منافع پرولتاریا ادامه می داد، و در این مقام هیچیک از اکتسابات پرولتاریا را رد نکرد، ولی در عین حال معتقد بود که تا پیروزی انقلاب در مقیاس جهانی نباید برای هیچیک از این اکتسابات در مقابل دیگران حق ویژه ای قائل شد. تمام سازمان هایی که ادعای سوسیالیست بودن کرده اند اما جز اهداف ملی هدف دیگری را دنبال ننموده و بخش متشکله ای از یک سازمان بین المللی نبوده اند، در عرض این سال ها یا محکوم به فنا شده و یا در مقابل مسائل تعیین کننده ی سیاسی دچار لغزش شده اند.

این زمینه ی بین المللی که مهر داوری سخت تاریخ بر آن پاک نشدنی است، هیچگاه نباید از جانب کسانی که واقعاً جویای پیروزی جهانی سوسیالیزم اند، فراموش گردد. زیرا که وحدت امروزی جهان، بطرزی غیرقابل قیاس، کامل تر و غامض تر از همیشه است. تروتسکی در دیباچه ای که به مناسبت نودمین سال مانیفست کمونیست نوشت، ضمن نقل این قطعه از مارکس که: "عمل مشترک پرولتاریا، حداقل در کشورهای متمدن، یکی از اولین شروط آزادی وی می باشد"، خود چنین افزود: "رشد بعدی سرمایه داری چنان از نزدیک همه ی بخش های "متمدن" و غیر "متمدن" سیاره ی ما را به یکدیگر مرتبط ساخته است که مسأله ی انقلاب سوسیالیستی به طور قطعی خصلتی جهانی به خود گرفته است. در مورد این مسأله ی بنیادی بوروکراسی شوروی سعی در تصفیه ی مانیفست کرده است. انحطاط بنیادریستی دولت شوروی نمایش مرگبار دروغ بودن نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور بود."

در عرض سی سالی که از نوشتن این سطور گذشته است، برخلاف عقائد طرفداران "سوسیالیزم در یک کشور" و "راه های ملی" که نوعی انطباق

عقیده‌ی اول، که در دوران انفراد دولت کارگری مطرح شد، با شرائط "اردوگاه سوسیالیستی" می باشد، خصلت بین المللی انقلاب سوسیالیستی نیرومندتر گشته است. هیچ چیز بهتر از جنگ ویتنام ضرورت یک استراتژی جامع و جهانی جنبش انقلابی را علیه امپریالیزم نشان نداده است. هیچ چیز بهتر از تهاجم شوروی به چکسلواکی نمایانگر آن نبود که لفظ سوسیالیزم در اثر لوٹ آن به خاطر منافع ملی یک بوروکراسی به چه درجه‌ی پستی نزول تواند کرد.

برای مبارزه در مقام یک انترناسیونالیست واقعی، دنبال کردن سیاست جهانی از طریق مطبوعات کافی نیست. بلکه باید به تعیین یک سیاست بین‌المللی پرداخت و این جز از راه ارتباط با آنانی که در سراسر جهان به مبارزه اشتغال دارند میسر نمی باشد. آنچه که به بین الملل چهارم علیرغم ضعف عددی آن نیروی سیاسی غیرقابل قیاسی بخشیده است تا بدان درجه که رهبران قدرت هائی نظیر اتحاد شوروی و چین را، که آگاهی روشنی از منافع بوروکراتیک خود دارند و مطمئناً حوصله سرگرمی هائی مانند تعقیب ارواح را ندارند، بیمناک ساخته است، اینست که بین الملل چهار سازمان واحدی است که از طریق اقدامات عملی اعضاء خود، جنگجویان چریک بیشه زارها و دهقانان طغیانگر آمریکای لاتین، سیاهان ایالات متحده، پیکارگران آفریقای جنوبی، خلق‌های آفریقای سیاه، و آفریقای شمالی، مبارزین انقلابی خاورمیانه، مبارزین برخی کشورهای آسیائی، مبارزین پیشرو دول کارگری اروپای شرقی و اتحاد شوروی، زحمتکشان و اقشار جوان و پیشرو اروپای غربی و غیره را به یکدیگر مربوط می سازد. در مبارزات تبلیغاتی ضدانقلابی بورژوازی و استالینیست ها علیه بین الملل چهارم، غالباً به این سازمان نقشی

نسبت داده می شود که از آن وی نیست و یا درجه‌ی نفوذی بر آن اطلاق می گردد که از حد نفوذ واقعی آن بالاتر است. اما هیچگاه مبارزه‌ی بزرگی نبوده و نیست که در آن مبارزین بین الملل چهارم شرکت نداشته باشند. درس هائی که این مبارزین در اینگونه مبارزات آموخته اند در کامل تر و دقیق تر ساختن تحلیل سیاسی و نظریه ای جنبش بین المللی به کار بسته شده است. از آنجا که نمی توان مستقل از عمل هیچگونه شناخت حقیقتاً معتبری از مسائل داشت، بین الملل چهارم امروزه تنها سازمان انقلابی است که درس های مبارزات طبقاتی تمام قاره ها را جذب خود ساخته و به آن یگانگی می بخشد. به همین دلیل است که تحلیل ها و موضع گیری های آن در سطح جهانی- بدون آنکه مدعی مصون بودن از خطا باشد- غالباً بر اندیشه های پرداخته‌ی افراد و گروه های دیگر، هر قدر هم که هوشمندانه بوده و یا نسبت به انقلاب و سوسیالیزم صاحب حسن نیت باشند، برتری داشته اند.

در این باره، نمونه‌ی چشمگیر عوارض محدودیت دید بین المللی، در رهبری کوبا هویدا می باشد. این رهبری از کلیه‌ی رهبری های دول کارگری دیگر در این امر متجزا می گردد که خود را، با کوشش در یاری رساندن به سازمان دادن مبارزه برای سوسیالیزم در آمریکای لاتین، واقعاً انترناسیونالیست نشان داده است. با این وصف، این رهبری در سال ۱۹۶۸ تعداد زیادی از مدافعین و دوستان خود را به علت سکوت خود در مورد جریانات ماه مه در فرانسه و موضعش درباره‌ی تهاجم شوروی به چکسلواکی، بسیار مأیوس کرد. کمبودهای سیاسی این رهبری در عین دریافت صحیح آن از مسائل انقلاب در کشورهای استعمارزده از کجا ناشی می گردند؟ علت وجود اینگونه کمبودهای سیاسی محدود ماندن افق دید این رهبری به

مسائل آمریکای لاتین و ممالک استعمارزده می باشد. مسائل جنبش های کارگری اروپا و دول کارگری اروپای شرقی و اتحاد شوروی از نظر آن پنهان مانده است زیرا که این رهبری در سطح بین المللی با سازمان هائی که قادرند افق دید آن را گسترده و بدان ادراک عمیق تر و جامع تری از این مسائل عرضه کنند، رابطه ای ندارد.

استدلالی که از سال ۱۹۳۳ تا به حال چند بار مطرح شده عبارت از آن است که قبل از ایجاد بین الملل چهارم می باید اقدام به ساختن احزاب انقلابی توده ای در مقیاس ملی کرد و بنیاد بین الملل تنها به صورت نقطه ای اوج چنین فرآیندی می تواند عملی گردد. به عبارت دیگر، این مسأله با طریقه ای خانه سازی متشابه فرض گردیده است: ابتدا می باید دیوارها را استوار ساخت (احزاب ملی) و سپس بر بالای آن ها سقف را قرار داد (بین الملل). این نحوه ی اندیشیدن دال بر عدم شناخت کامل از مناسبات میان بین الملل و بخش های ملی آن در دنیای قرن بیستم می باشد. به یاد آوریم که تا امروز هیچ سازمان بالاخص ملی برنامه ای را که بتواند به نحوی حقیقتاً کامل به ضروریات انقلابی عصر ما و منجمله در سطح ملی پاسخ دهد، فراهم نیاورده است. چگونه می توان در دورانی که صفات مشخصه ی آن در واقع به طرز مداوم جنگ و انقلاب و ضدانقلاب است و آنچه که در "دورافتاده" ترین گوشه های جهان رخ می دهد واکنش خود را در متروپول ها به وجود می آورد، ساختن حزب انقلابی را صرفاً در محدوده ی ملی متصور شد؟ چنین عملی به جای آنکه به نیروهای انقلابی امکان مبارزه جهت آماده ساختن آینده را بدهد، آنان را به بازگشت به دوران سرآمده ی دیرین وا تواند داشت. از آنجا که "سوسیالیزم در یک کشور" و "راه های ملی" وجود نمی تواند داشت، ابزار

انقلاب جهانی نیز جز یک حزب جهانی نمی تواند بود. بنای چنین حزبی به دلیل رشد ناهم تراز انقلاب در جهان نمی تواند در همه ی کشورها به صورت موزون انجام گیرد. ایجاد بین المللی انقلابی و توده ای، و بنای احزاب انقلابی در هر کشور دو تکلیف جدا از نظر زمانی را تشکیل نمی دهد. این امر یک فرآیند واحد است که در اثر عملکرد متقابل و مداوم میان بین الملل و سازمان های ملی آن شکل می گیرد. و سرانجام برای فهم اهمیت این مسأله بی فایده نیست بدانیم که بورژوازی در طی دوران ها تا به چه اندازه خصوصاً از وجود یک بین الملل بيمناک بوده است.

در دورانی که انقلاب جهانی، تقریباً تماماً در انقلاب ضداستعماری خلاصه می شد و رفورمیزم خصلت مشخصه دوران در اروپای غربی و شرقی بود، مسأله بین الملل تحت الشعاع مسائل دیگر قرار گرفته بود. با نقطه ی عطف عظیم سال ۱۹۶۸ دیری نپایید که برای هر سازمان پیشرو مارکسیستی و انقلابی ضرورت هماهنگ ساختن فعالیت ها در سطح بین المللی در صدر مسائل قرار گرفت. فکر بنای بین الملل بیش از یک قرن پیش در اروپا تولد یافته و چند بار به مرحله ی اجرا درآمده است و چند دهه ی حیات استالینیزم این سنت را از میان نبرده است. به علاوه، اروپا آن منطقه ای از جهان است که در آن بالاترین حد تراکم نیروهای تولیدی یافت می گردد و این نیروها بیش از هر جای دیگر در این نقطه یا زنجیرهای فشرنده ی دول ملی در حال تصادمند. علل ریشه ای دو جنگ جهانی چیزی جز تضاد میان رشد نیروهای تولیدی و دول ملی کهنسال و بیش از حد عمر کرده ی اروپا نیست. با فقدان پیروزی انقلاب سوسیالیستی، که می توانست فدراسیون سوسیالیستی ملل اروپا را ایجاد کند، بیش از بیست سال است که ما شاهد منظره ی اروپائی

هستیم که با تقسیم آلمان، از لحاظ جغرافیایی و اجتماعی به دوپاره منقسم گشته است و در هر کدام نیز کاریکاتور "وحدت"، یعنی بازار مشترک اروپا از یک طرف و کمکن Comecon از طرف دیگر، در حال اجرا می باشد. برخاست جدید انقلابی در اروپا ناچاراً مسأله‌ی تجدید وحدت سوسیالیستی کشورهای اروپا و از آنجا مسأله‌ی بین الملل انقلابی پرولتاریا را بار دیگر در دستور روز قرار خواهد داد.

آیا سازمان انقلابی و بین المللی آینده صرفاً از راه بین الملل چهارم، با چارچوب فعلی آن، صورت خواهد گرفت و یا آنکه از طریق دیگری پدیدار خواهد گردید؟ اینگونه طرح سنوال خواهی نخواهی طفره رفتن از مسأله در شکل واقعی و امروزی آنست. هیچکس نمی تواند مدعی باشد که سازمان های توده ای انقلابی و مارکسیستی یکباره همچون مینروا Minerve از مغز ژوپیتر Jupiter بیرون خواهند جست و به طرز معجزه آسانی بین الملل انقلابی و توده ای زاده خواهد گشت. سازمان ها همان اند که امروزه وجود دارند و باید تلاش مبارزه جویانه ی خود را براساس واقعیات روز آغاز نمود تا بتوان موقعیت موجود را تغییر شکل داد.

در تأسف اینکه بین الملل چهارم در این همه سال قادر به بسیج و رهبری جنبش های توده ای نبوده است، ما خود اول کسانیم، ما بدون انکار اشتباهاتی که سازمان ما مرتکب گشته چنین عقیده داریم که این اشتباهات متوجه مسائل ریشه ای نگردیده است به طوری که حتی در صورت احتراز از آن ها در مناسبات میان بین الملل چهارم و جنبش کارگری توده ای تغییرات کیفی ظاهر نمی شد. مشکل بتوان تصور کرد که، اگر در پنجاه سال گذشته امکانات عینی رهبری جنبش توده ای وجود می داشت، پس چگونه در میان اقدامات بی شمار

از جانب گروه هائی مختلف هیچ گروهی در حل مشکل رهبری انقلابی و مارکسیستی توده ها موفق بیرون نیامد. هیچیک از افراد بی شماری که به انتقاد از بین الملل چهارم پرداخته اند راه بهتر به انجام رساندن این عمل را نشان نداده و خود بهتر از آن عمل نکرده اند. در مقابل، به هنگامی که انقلاب سوسیالیستی حرکت جدیدی در کشورهای اروپائی می یابد این بین الملل چهارم است که در ردیف اول نبردها جای دارد و مبارزین آنند که شروع به تحرک بخشی به جنبش های توده ای در برخی از این کشورها کرده اند.

بین الملل چهارم فرقه ای میان فرقه های دیگر نیست؛ تاریخ آن، تاریخ حزب مارکسیست انقلابی بین المللی در طی پر عذاب ترین دوران انقلاب سوسیالیستی است. گسترش جنبش کارگری، بواسطه ی پیدایش دولی که نظام سرمایه داری را ویران ساخته اند، به فراسوی سازمان هائی که صرفاً در چهارچوب جامعه ی سرمایه داری مبارزه می کنند، به پیدایش انکشاف مرکب خارق العاده ای انجامیده است. این بسط جنبش کارگری در واقع در طول سال ها عقب نشینی قابل ملاحظه ی قشر پیشرو مارکسیست و انقلابی در زمینه ی سازماندهی همراه بوده و این قشر در زمینه ی عمل سیاسی وادار به ترک صحنه گردیده است. اما در عرصه ی نظریه ی بین الملل چهارم حتی یک روز هم یک سانتیمتر عقب ننشسته است. علاوه بر آن، این سازمان کارهای تنوریک بسیار غنی و پرثمری در مورد مسائل متعددی انجام داده که در اختیار نسل های جدید می باشد. این مسائل عبارتند از: بوروکراسی های کارگری و بوروکراسی های دول کارگری، استالینیزم، انقلاب سیاسی، انکشاف مداوم انقلاب در ممالک تحت استعمار، نظریه های مربوط به فاشیزم و دولت قوی بناپارتیستی و غیره. تاریخ بین الملل تاریخی است که شرکت کنندگان در آن

همه به حق سرافرازند. جنگ آوردهای نظریه‌ای و سیاسی بین الملل چهارم در مقام سازمان کادرهای پیشرو، گذر آن را از مرحله‌ای که عبور از آن این چنین به درازا انجامیده است، ممکن خواهد ساخت. امروزه، پیوستن به بین‌الملل چهارم، از نقطه نظر مکانی، یعنی مرتبط ساختن خویش به نبردهایی که در ممالک متعدد و در تمام قاره‌ها جریان دارد، جهت تعیین یک استراتژی جهانی علیه سرمایه‌داری به همراهی سایر مبارزین بین‌الملل چهارم، و به کار بردن این استراتژی در هر جای ممکنه. و پیوستن به بین‌الملل چهارم همچنین عبارت از بازیابی انقلاب اکتبر و بلشویزم و بین‌الملل کمونیست و در عرض زمان، و حمل پرچم آنان در نبردهای امروزی به قصد ظفرمندی آرمان‌های ایشان است.

فصل نهم:

آنانکه جان دادند تا بین الملل زنده بماند

ما در این کتاب بخش اصلی کوشش خود را تعمداً وقف تشریح مشی و عملکرد جنبش تروتسکیستی در زمینه‌ی نظریه‌ی ای، سیاسی و سازمانی، در برابر وقایع بزرگ قریب نیم قرن اخیر و در مقابل مشکلاتی که این وقایع در راه ایجاد یک رهبری انقلابی مارکسیستی بین المللی و بنای احزاب انقلابی مارکسیستی در هر کشور خاص ایجاد کرده اند، ساخته ایم. بدین ترتیب مشاهده کردیم که محدود کردن بحث به زمینه‌ی نظریه‌ی ای و سیاسی با چگونه معضلاتی روبرو است و چگونه این امر مگر به بهای مورد سنوال قراردادن مستمر امور داخلی سازمان امکانپذیر نیست. اما عقاید و برنامه‌ها و سازمان‌ها بدست انسان‌ها زاده شده و هم از طریق آنان زیست می‌کنند. ما تا اینجا فقط به طور گاه و بیگاه به ذکر نام بعضی مبارزین جنبش تروتسکیستی پرداخته ایم و در این باره چه چیزها که برای نوشتن نیست! شرایط کار و زیست برای تروتسکیست‌ها به مراتب دشوارتر و دردناک‌تر از دیگر جریان‌های کارگری بوده است. اختناق بورژوازی علیه تروتسکیست‌ها نقش محرک عمل را ایفا کرده است و حال اینکه آنچه که در داخل طبقه‌ی خودشان

و غالباً از جانب کارگران صمیمانه انقلابی ولی فریب خورده‌ی دست بورکرات‌ها، که از حمایت یک دولت قدرتمند کارگری برخوردار بودند، بر آنان اعمال گشته است، عده‌ی کثیری از افراد ارزشمند این جنبش را در موقعیتی قرار داده است که نتوانسته اند بهترین حدّ توان خویش را به کار گیرند.

نام تروتسکی، که نام همسر و رفیق همراهش ناتالیا Natalia همواره به طرز جدائی ناپذیر با آن پیوسته است با فاصله‌ی زیادی از بقیه در رأس اسامی تمام مبارزین جنبشی که وی بنا نهاده، جای دارد، و اکنون دوباره دارد آن درخشندگی دوران کبیر انقلاب را باز می‌یابد. اما همین طور بسیاری آنانی که بر اثر افتراهای استالینی نامشان در برابر چشمان زحمتکشان چرکین گشته است و که امروز هنوز برای نسل‌های جدید ناشناخته باقی مانده اند. جنبش تروتسکیستی کلاً خود را نسبت به مردانی که به خاطر پیروزی برنامه‌ی آن جنگیده اند بسیار محتاط نمایانده است. تاریخ خود کم کم در سطح بین‌المللی و در هر کشور حقشان را به آنان باز خواهد گرداند.

تعقیب و آزار کینه‌توزانه‌ی تروتسکیست‌ها از جانب استالینیزم به مدت زیادی باعث گمراهی و ترس مردان بسیاری گشته دایره‌ی دوستان و پشتیبانان تروتسکیست‌ها را، که جنبش‌های پیشرو همواره بدان نیازمندند، تا نهایت درجه‌ی ممکن تنگ ساخته است. همچنین نمی‌توان از تجلیل کسانی که در این محیط خصمانه به دوستی با ما ادامه دادند، و هم آن دسته از رهبران انقلابی که از درون بین‌الملل کمونیست و احزاب وابسته به آن بیرون آمدند. و اگر چه ما را تا انتهای راه همراهی نکردند و یا به سبب اختلافات نظری کلاً از ما جدا بودند، ولی تا آخرین دقیقه به آرمان انقلاب جهانی وفادار ماندند، غافل گردید. در میان آنان باید از افراد زیر نام برد: آلفرد و مارگریت

روزمر Alfred§ Marguerite Rosmer که در خانه‌ی ایشان کنگره‌ی بنیانگذاری بین الملل چهارم صورت پذیرفت؛ ه. استاک فیش (هرش مندل) H. Stockfisch (Hersch Mendel) رزمنده‌ی انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در روسیه که سازمان تروتسکیستی لهستان را ایجاد نمود و ایزاک دویچر را به آن سازمان کشاند؛ آندرس نین Andres Nin، که در جریان انقلاب اسپانیا بدست گ. پ. او. G. P. U. به قتل رسید؛ رهبران سابق حزب کمونیست آلمان: پل فرولیخ Paul Frohlich آرکادی مازلو Arkadi Maslow و هوگو اوربانس Hugo Urbahns؛ آندره مارتی Andre Marty که پس از اخراجش از حزب کمونیست فرانسه با ما روابط برادرانه برقرار ساخت؛ جان برد John Baird نماینده‌ی حزب کارگر انگلستان که همواره جانبدار ما بود؛ مارکسیست برجسته‌ی اوکرائینی رومان روزدولسکی Roman Rosdolsky لویی پولک Polk Louis عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلژیک که در بنیاد اپوزیسیون چپ در بلژیک شرکت جست. وی به هنگام تبعید در اردوگاه نیونگامه Neuengamme جان سپرد تان مالاکا Malakka Tan که همراه با اسنیولیت Sneeveliet یکی از باتیان جنبش انقلابی سوسیالیستی در سال ۱۹۱۴ در اندونزی به شمار می‌رود. وی در جریان نبردهای چریکی پس از پایان جنگ ناپدید گردید.

و اکنون به فهرست بسیار ناکاملی از آنان که پرچم تروتسکیزم را تا بلندی‌ها برافراشته و در نبرد جان باخته‌اند. می‌پردازیم:

- نیکولا دی بارتولومئو (فوسکو) Nicola di Bartolomeo : کارگر کمونیست ایتالیایی؛ وی در زمان فاشیزم به فرانسه تبعید شد در جنگ اسپانیا شرکت نمود پس از بازگشت به فرانسه به مقامات ایتالیایی تحویل داده شده و

از آنجا به یک اردوگاه تبعید گردید؛ پس از آزادی در پایان جنگ سازمان تروتسکیستی ایتالیا را بازسازی کرد. وی در سال ۱۹۴۶ به سن چهل و چهار سالگی در گذشت.

- آنجل آماد و بنگوچه آ (۱۹۲۶-۱۹۶۴) Angel Amado Bengochea : وی یکی از رهبران اولین شورش های دانشجویی در دهه‌ی ۱۹۴۰ و رهبر جوانان سوسیالیست بود؛ در مقام دانشجوی دانشکده‌ی حقوق شهر لاپلاتا به تشکیل اپوزیسیون مارکسیستی در درون حزب سوسیالیست پرداخته و در سال ۱۹۴۶ به جنبش تروتسکیستی پیوست؛ در دهه‌ی ۵۰ در کارخانه شروع به کار کرد و به رهبری یکی از سندیکا‌های تحت نفوذ پرونیسم رسید؛ در سال ۱۹۵۷ به مدت شش ماه محکوم به حبس شد و در سال ۱۹۶۳ در رابطه با مبارزه‌ی کشورهای دیگر آمریکای لاتین یک گروه سیاسی- نظامی تشکیل داد و در جریان یک انفجار به قتل رسید.

- فرناندو و براوو Fernando Bravo : رهبر آموزگاران بولیوی، نماینده‌ی حزب P. O. R. بولیوی در کنگره‌های بین الملل، وی در حال انجام وظیفه‌ی انقلابی جان سپرد.

- توماس چامبی Tomas Chambi : عضو کمیته‌ی مرکزی P.O.R. (بخش بین الملل چهارم در بولیوی)؛ در زمان دیکتاتوری بارنیتوس اوواندو Barrientos Ovando به زندان افتاد و پس از سقوط دیکتاتوری آزاد گردید؛ به هنگام کودتای بانزر Banzer نبرد یک دسته از دهقانان فقیر منطقه‌ی لاپاز را رهبری نمود و در طی این نبرد به قتل رسید در جیب وی یادداشت زیر که بدست خود وی نوشته شده بود بدست آمد: "من یکی از مبارزین حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر هستم که به من شهادت و رزمندگی در

راه آرمانی راستین را آموخته است زنده باد آزادی ملی، پیش به سوی پیروزی نهائی!"

- امیل دکو (۱۹۱۰-۱۹۷۰) Emile Decoux : کارگر معدن اهل بلژیک، کسی که سی و هفت سال مبارزه نمونه و عبرت آموز را پشت سر گذاشت. وی در سال ۱۹۳۴ به گارد جوان Jeune Garde و سپس به بخش بین الملل چهارم در بلژیک پیوست و در آن وظائف مهمی را در دوران فعالیت های مخفی عهده دار گردید.

- وینسنت ریموند دیون (۱۸۸۹-۱۹۷۰) Vincent Raymond Dunne: وی در سن هفده سالگی به سندیکای "کارگران صنعتی جهان Industrial Workers of the World- I.W.W. پیوست؛ در سال ۱۹۱۹ در بنیانگذاری حزب کمونیست ایالات متحده و در سال ۱۹۲۸ در بنیاد جنبش تروتسکیستی آن کشور شرکت داشت؛ وی اعتصاب بزرگ رانندگان کامیون شهر مینیاپولیس را، که پیش درآمد جهش جنبش سندیکائی بود و به ایجاد سندیکای C. I. O. انجامید، در سال ۱۹۳۴ رهبر کرد. در سال ۱۹۳۸ در مباحثات مقدماتی کنگره ی بنیانگذاری بین الملل چهارم شرکت کرد؛ در سال ۱۹۴۱ به مناسبت قانون اسمیت Smith به مدت شانزده ماه زندانی گشت.

- هاینزایپه (والتر هلد) Heinz Epe (Walter Held): وی در سال ۱۹۳۱ در حالی که هنوز دانشجو بود به اپوزیسیون چپ آلمان ملحق شد و در چاپ مجله ی انقلاب مداوم Permanente Revolution همکاری داشت؛ در مارس سال ۱۹۳۳ مجبور به جلای وطن گردید، و در چکسلواکی چاپ اولین نشریه ی مهاجرین آلمانی به نام Unser Wort را ترتیب داد. در سال ۱۹۳۴ همراه با ویلی برانت Willy Brandt یکی از دبیران "دفتر

بین‌المللی سازمان‌های جوانان انقلابی" در شهر اسلو بود و به تحریک برانت همه‌ی تروتسکیست‌ها و منجمله والتر هلد از آن برکنار شدند؛ وی در سال ۱۹۳۴ سفر تروتسکی (به نروژ- م.) را مهیا ساخت و در فعالیت‌های بین‌المللی بخش آلمان و بین‌الملل چهارم شرکت کرد. پس از اشغال نروژ به وسیله‌ی نازی‌ها با خانواده‌ی خود به سوئد پناه برد؛ در بهار سال ۱۹۴۱ سعی کرد تا با عبور از روسیه‌ی شوروی و ژاپن به ایالات متحده برود اما در روسیه‌ی شوروی دستگیر و همراه با همسر و فرزند خود ناپدید گردید.

- جوزف فری (۱۸۸۲- ۱۹۵۷) Josef Frey : وی پیش از سال ۱۹۱۴ سردبیر نشریه‌ی Arbeiterzeitung در وین بود و ریاست شورای سربازان وین را در انقلاب ۱۹۱۸ به عهده داشت. وی با اتوبائر Otto Bauer و فریتز آدلر Fritz Adler قطع رابطه کرد تا به حزب کمونیست بپیوندد و در سال ۱۹۲۷ به عنوان تروتسکیست از این حزب اخراج شد.

- خوزه آگیره گینزبورگ Jose Aguirree Gainsborg: انقلابی تبعیدی اهل بولیوی و یکی از اعضای رهبری حزب کمونیست شیلی؛ حزب P. O. R. بولیوی را بنیان‌گذار و آن را از دیدگاه تنوریک مسلح ساخت. وی سال‌های زیادی را دور از کشور خود و در زندان به سر برد و در سن سی و چهار سالگی به سوی مرگ شتافت.

- رنزوگامبینو (۱۹۲۲- ۱۹۷۲) Renzo Gambino : وی شغل کارمندی داشت و پس از یک بیماری درازمدت در روز ۳۰ مارس ۱۹۷۲ در شهر تورین فوت کرد؛ به هنگام سقوط فاشیزم عضو حزب سوسیالیست بود؛ در سال ۱۹۴۹ به بخش بین‌الملل چهارم در ایتالیا پیوست؛ از آن تاریخ عضو رهبری ملی این بخش بود و در تمام کنگره‌های جهانی به عنوان نماینده

شرکت نمود و همچنین برای مدتی طولانی در کمیسیون بین المللی کنترل عضویت داشت و از سال ۱۹۶۹ مقام دبیر این کمیسیون را به عهده گرفت؛ نویسنده‌ی اساسنامه‌ی بخش ایتالیا بود و همچنین با مطبوعات تروتسکیستی تحت اسامی مستعار رینزی Reinzi و براندو Brando همکاری داشت و به مدت بیست سال سازمان تورین را رهبری کرد.

- پیتر گراهام (۱۹۴۵ - ۱۹۷۱) Peter Graham: انقلابی ایرلندی وی ابتدا عضو جوانان کونولی Connolly Youth بود و به سرعت با تحول فکری خود به تروتسکیزم نزدیک شد؛ عضو گروه کارگران ایرلندی گردید؛ در بنیانگذاری انجمن طرفدار جمهوری کارگری و جوانان سوسیالیست در دابلین نقش ایفا کرد، سپس به لندن رفت و در آنجا به I. M. G. (بخش بین الملل چهارم در بریتانیا) پیوست و در هیئت تحریریه Red Mole شرکت داشت. اندکی پس از بازگشت به دابلین به قصد ایجاد بخش بین الملل در ایرلند، در شرایطی نامعلوم به قتل رسید. I.R.A. و تمام سازمان های مبارز جنبش سوسیالیستی ایرلند برای وی مراسم یادبود برپا داشتند.

- ژول انن (۱۸۸۲ - ۱۹۶۴) Jules Henin: وی کارگر معدن و از سال ۱۹۰۵ عضو حزب کارگر بلژیک بود. وی یکی از اولین کمونیست های بلژیکی در سال ۱۹۱۹ و بنیانگذار سازمان تروتسکیستی این کشور در سال ۱۹۲۷ بود. وی یکی از رهبران اعتصاب معدنچیان شالروآ در سال ۱۹۳۲ بوده و به دنبال این اعتصاب زندانی گشت. در زمان جنگ در خفا به مبارزه‌ی خود ادامه داد و به مدت چندین سال عضو کمیسیون کنترل بین الملل چهارم بود.

- مارسل ایک Marcel Hic: در سال ۱۹۳۳ در سن هجده سالگی به جنبش تروتسکیستی فرانسه (P. O. I. و جوانان لنینیست) ملحق شد؛ سازمان فرانسه را بازسازی کرد و در ماه اوت ۱۹۴۰ نشریه La Verite را انتشار داد. در زمان اشغال فرانسه دبیر بخش بین الملل در این کشور بود و در ایجاد دبیرخانه بین الملل چهارم در اروپا شرکت کرد. در سال ۱۹۴۳ دستگیر گردید و در اردوگاه "دورا" Dora رفتار شجاعانه ای از خود نشان داد و در همانجا نیز جان سپرد.

- یوسف یاکوبوویچ (۱۹۱۵-۱۹۴۳) Josph Jakobovic: وی رهبر گروه اتریشی خلاف جریان در دوران اشغال آن کشور بدست هیتلر بود. در اکتبر سال ۱۹۴۳ به اتهام خیانت به دولت و تبلیغات مضره در میان نیروهای ارتش محکوم به مرگ و اعدام گردید.

- زاویس کالاندرا Zavis Kalandra: مورخ کمونیست در سال ۱۹۳۶ محاکمات مسکو را تقبیح کرد؛ مقام دبیر بخش بین الملل چهارم در چکسلواکی را داشت، در سال ۱۹۵۰ دستگیر و تحت عنوان "جاسوس" بدست استالینیست ها اعدام شد؛ در جریانات ۱۹۶۸ چکسلواکی که به "بهار پراگ" موسوم است از وی اعاده حیثیت شد.

- روز کارسترن- کانون (۱۸۹۰-۱۹۶۸) Rose Karstner- Cannon: در سن هجده سالگی به حزب سوسیالیست ایالات متحده پیوست؛ در سال ۱۹۰۹ منشی مجله توده ها بود؛ در سال ۱۹۲۱ در کنگره بنیانگذاری حزب کمونیست ایالات متحده شرکت کرد و خود را وقف فعالیت های دفاعی و کمک به قربانیان اختناق (مخصوصاً در قضیه ساکو و وانزتی Sacco- Vanzetti) نمود. در سال ۱۹۲۸ در ایجاد سازمان تروتسکیستی

ایالات متحده شرکت کرد و از آن پس تا پایان عمر خود را تماماً وقف این سازمان کرد.

- فرانز کاشا (۱۹۰۹ - ۱۹۴۳) Franz Kascha: وی رهبر گروه اتریشی خلاف جریان Gegen den Strom در زمان اشغال آن کشور بدست هیتلر بود؛ در اکتبر سال ۱۹۴۳ به اتهام خیانت به دولت و تبلیغات مضره در میان نیروهای ارتش محکوم به مرگ و اعدام شد.

- رودلف کلمنت Rudolf Klement: تروتسکیست جوان آلمانی و منشی تروتسکی، در سال ۱۹۳۸ در آستانه‌ی تشکیل کنگره‌ی بنیانگذاری بین الملل چهارم که خود را وقف آماده ساختن آن نموده بود در فرانسه بدست گ. پ. او. به قتل رسید.

- آبراهام لئون (۱۹۱۸ - ۱۹۴۴) Abraham Leon: وی در شهر ورشو متولد گشت. پس از قطع رابطه با صهیونیسم کتاب بینش ماتریالیستی از مسأله‌ی یهود را نوشت؛ در اوایل جنگ به سازمان تروتسکیستی بلژیک پیوست و رهبر اصلی تشکیلات آن شد، در ایجاد دبیرخانه‌ی بین الملل نقش داشت. در ژوئن سال ۱۹۴۴ دستگیر گردید و در اردوگاه آشویتز Auschwitz در ماه سپتامبر ۱۹۴۴ جان سپرد.

- لئون لزوال (۱۸۹۲ - ۱۹۴۲) Leon Lesoil: وی در هیئت اعزامی بلژیک به روسیه در زمان جنگ اول جهانی سرباز بود. خود را طرفدار انقلاب اکتبر اعلام کرد. یکی از بنیان حزب کمونیست بلژیک بوده و در سال ۱۹۲۳ عضو کمیته‌ی مرکزی آن حزب گردید، در آن زمان به اتهام "توطئه علیه امنیت کشور" تحت تعقیب قرار گرفت. در سال ۱۹۲۷ سازمان تروتسکیستی بلژیک را پایه گذاری کرد؛ وی رهبر اعتصاب معدنچیان شالروآ در سال

۱۹۳۲ بود؛ به عنوان نماینده در کنگره‌ی بنیانگذاری بین الملل چهارم شرکت کرد؛ در سال ۱۹۴۱ دستگیر شد و در سال ۱۹۴۲ در اردوگاه نیونن جان سپرد.

- سزار لورا Cesar Lora: رهبر کارگران معدن بولیوی و معدن سیگلو Sigli-XX در نوزدهم ژوئیه‌ی ۱۹۶۵ بدست سربازان بارنیتوس به قتل رسید.

- ب. مالیکار جون رائو B. Mallikarjun Rao: وی، زمانی که هنوز در شهر آندهر، و سپس در بمبئی، دانشجوی بود در جنبش انقلابی شرکت کرد و به فعالیت های سندیکائی پرداخت؛ در سال ۱۹۴۱ یکی از بانیان حزب تروتسکیست مزدور هندوستان Mazdoor Trotskyist Party of India بود؛ در سال ۱۹۴۲ در قیام علیه امپریالیزم انگلستان شرکت جست و به فعالیت های مخفی پرداخت. در سال ۱۹۴۴ دستگیر شده و به دو سال زندان محکوم شد در سال های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ به جنبش چریکی علیه نظام حیدرآباد پیوست و به مبارزه‌ی خود تا لحظه‌ی الحاق این امارات به اتحاد هندوستان ادامه داد؛ در سال ۱۹۴۹ عهده دار مسئولیت های سندیکائی شد و در سال ۱۹۵۹ به خاطر نقش خود در اعتصاب مأمورین اداری آندهر را پرادش Andhra Pradesh بار دیگر دستگیر گردید در سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی سازماندهی S. W. P. (بخش بین الملل چهارم در هند) بود و در سال ۱۹۶۶ پس از بیش از سی سال فعالیت مبارزه جویانه درگذشت.

- شری منگن (پاتریس) Sherry Mangan(Patrice): نویسنده و روزنامه‌نگار آمریکائی؛ از سال ۱۹۳۴ به بعد تروتسکیست بود؛ در فعالیت های سازمان تروتسکیستی فرانسه در دوران اشغال این کشور شرکت

جست و توسط پتن Petain از فرانسه اخراج شد؛ در زمان جنگ وسائل ارتباطات پنهانی بی شماری را فراهم ساخت؛ در دوران مک کارتیزم گرفتار شرایط دشوار امرار معاش گردید؛ سپس در فرانسه در اقدامات مخفی کمک به انقلاب الجزایر شرکت کرد؛ وی به مدت چند سال عضو رهبری بین الملل بود؛ در سال ۱۹۶۱ در سن پنجاه و هفت سالگی درگذشت.

- شارل ماری (۱۹۱۵-۱۹۷۱) Charles Marie: وی کارگر راه آهن بود. اندکی پس از پایان جنگ به جنبش تروتسکیستی ملحق شد؛ مبارزی پرشور و خستگی ناپذیر بود و به مدت درازی در شهر روان یک تنه از تروتسکیزم دفاع می کرد؛ ضمن فعالیت های غیرقانونی خود علیه جنگ الجزایر وسائل تجدید حیات جنبش را فراهم ساخت و جوانان بسیاری را برای سازمان پروراند و این جوانان به دنبال قضایای ماه مه ۱۹۶۸ مهم ترین سازمان ولایتی لیگ کمونیست فرانسه را در این شهر به وجود آوردند؛ یکی از سلول های کارگران راه آهن روان نام او را بر خود دارد کنگره ی دوم لیگ کمونیست که در شهر روان برگزار گردید وی را به ریاست افتخاری خود انتخاب کرد.

- ژان مشلر Jean Meichler: وی یکی از بنیانگذاران نشریه ی حقیقت La Verite در سال ۱۹۲۹ و مدیر مجله ی Unser Wort ارگان تروتسکیست های آلمانی در مهاجرت بود و به این خاطر به هنگام اشغال فرانسه بدست آلمان ها به عنوان گروگان دستگیر گردید؛ وی یکی از اولین گروگان هائی بود که اعدام شد. به هنگام مرگ چهل و پنج سال داشت.

- لونیز ادوارد و مرلینو (نیکولانو) (۱۹۴۷-۱۹۷۱)

Eduardo Merlino Luiz (Nicolau) : روزنامه نگار برزیلی؛ مبارزه‌ی خود را از درون سازمان های دانشجویی سانتوس و سپس در محافل روزنامه نگاری سائو پائولو آغاز کرد؛ در سال ۱۹۶۸ به حزب کمونیست کارگری P. O. C. پیوست و به زودی یکی از رهبران آن گردید؛ وی سپس به مواضع بین الملل چهارم روی آورد و براساس تزهائی که در باره‌ی مسائل ملی و بین المللی نگاشته بود اپوزیسیونی را گرد هم آورد. پس از یک سفر کوتاه چند ماهه به فرانسه و اندکی پس از بازگشت مخفیانه‌ی خود به کشورش در ژوئیه‌ی سال ۱۹۷۱ دستگیر و شکنجه شد و به دنبال آن به قتل رسید.

- آنری مولینیه (مارک لوران) (۱۸۹۸- ۱۹۴۴)

Eduardo Merlino Luiz (MarcLaurent) : وی شغل مهندسی فنی داشت در پایه گذاری نشریه‌ی حقیقت شرکت کرد؛ با احتیاط و آفری مأموریت های بسیاری را به انجام رساند؛ در زمان جنگ مسئول نظامی P. C. I. بود و در جریان نبرد برای آزاد کردن پاریس به وسیله‌ی نارنجک کشته شد.

- گئورگ مولت ود (۱۸۸۱- ۱۹۷۱) **Georg Moltved** : پزشک دانمارکی؛ در شروع قرن به یک حزب خرده بورژوا تعلق داشت و سپس به سمت مارکسیزم روی آورد، با مجلات روشنفکرانه همکاری داشت؛ پس از ۱۹۳۳ به کمک ضد فاشیست های آلمانی که به دانمارک پناه آورده بودند پرداخت؛ در سال ۱۹۴۳ به هنگام اشغال کشور او از جانب آلمان ها، یکی از رهبران اصلی حزب کمونیست در منطقه‌ی شمالی کپنهاگ بود؛ پس از جنگ با اختیار مشاغل وزارتی از جانب کمونیست ها و سیاست رفورمیستی آنان مخالفت کرد و این مخالفت به قیمت اخراج وی از حزب تمام شد؛ در سال

۱۹۵۵ به بین الملل چهارم ملحق شد؛ کتاب انقلابی که بدان خیانت شد را به زبان دانمارکی ترجمه کرد و زندگی نامه ای از لنین و یک زندگی نامه از تروتسکی تألیف کرد؛ وی دارای قابلیت های عقلانی بسیار و به همین عنوان نیز در کشور خود شناخته بود. وی غالباً مواضع تروتسکیستی را از طریق برنامه های رادیو به عموم می شناساند.

- مارتن مونا (پل ویدلین) (۱۹۱۳ - ۱۹۴۴)

Martin Monat (Paul Widelin): وی یکی از رهبران جنبش سوسیالیستی صیهونیستی بود، تا قبل از سال ۱۹۳۳ از حزب کمونیست آلمان طرفداری می کرد و سپس به سوی تروتسکیزم تمایل یافت و از صیهونیسم برید؛ در سال ۱۹۳۹ از آلمان به بلژیک مهاجرت کرد و در آنجا به سازمان تروتسکیستی پیوست؛ در زمان جنگ در فرانسه به سازماندهی فعالیت هائی درون ارتش آلمان جهت فراخواندن سربازان آلمانی به برادری با کارگران و سربازان ممالک دیگر پرداخت و وسائل انتشار ارگانی به نام Arbeiter nud Soldat (کارگر و سرباز) را مهیا ساخت و میان دیگر کارها سلول سربازان آلمانی در شهر برست را به وجود آورد که چند تن از اعضاء آن دستگیر و اعدام گشتند؛ وی اندکی پیش از ورود دسته های ارتش متفقین به پاریس دستگیر شد و به وسیله ی پلیس فرانسه به مقامات آلمانی تحویل داده شد. آلمان ها او را در جنگل ونسن Vincennes تحت ضربات کشنده قرار دادند ولی با اینکه شدیداً مجروح شده بود توانست خود را به بیمارستانی برساند. در بیمارستان گشتایو به سراغ وی آمد تا او را به میدان تیرباران حمل کند.

- مولن Moulin: تروتسکیست آلمانی، وی در جنگ داخلی اسپانیا بدست گ. پ. او. به قتل رسید.

- پانتلیس پولیوپولوس Pantelis Pouliopoulos: وی در سال ۱۹۲۲ به خاطر فعالیت های خود در درون ارتش یونان، تحت تعقیب قانونی قرار گرفت: مترجم سرمایه به زبان یونانی؛ و نماینده ی حزب کمونیست یونان در کنگره ی پنجم بین الملل کمونیست و دبیر اول حزب کمونیست در سال ۱۹۲۵ بود و در سال ۱۹۲۷ در مقام تروتسکیست از آن حزب اخراج گردید، دبیر سازمان تروتسکیستی یونان شد و به دنبال کودتای متاکساس Metaxas در سال ۱۹۳۶، فراری شد و به کار مخفی پرداخت. در سال ۱۹۳۹ به وسیله ی ایتالیایی ها دستگیر و به عنوان گروگان تیرباران شد؛ در حالی که به چوبه ی اعدام بسته شده بود با صدائی بلند خطاب بر سربازان ایتالیائی نطق کرد؛ به هنگام مرگ خود در سال ۱۹۴۳ چهل و سه سال داشت.

- آرت پرایس (۱۹۱۱-۱۹۶۴) Art Preiss: تروتسکیست آمریکائی وی دانشجوی دانشگاه ایالت اوهایو بود، ارگانی به نام Free Voice را تأسیس کرد که ممنوع الانتشار اعلام شد. در سال ۱۹۳۳ بیکاران شهر تولد و (اوهایو) و سپس کارگران عضو سندیکاها را متشکل ساخت و در آن حال خود عضو شورای سندیکای C. I. O. به نمایندگی از شهر تولد و بود؛ از سال ۱۹۴۰ شغل نویسندگی و تنظیم صفحات نشریه ی کارگری Militant به وی محول گردید. وی نویسنده ی کتابی به نام گام غول آسای جنبش کارگری (بیست سال فعالیت C. I. O.) (Twenty Years of the Labors Giant Step) است که عبارت از تاریخ جنبش سندیکائی آمریکا بین سال های ۱۹۲۹ و ۱۹۵۵ می باشد.

- لونیس پوخالس (۱۹۴۲-۱۹۷۱) Lius Pujals: انقلابی آرژانتینی؛ در سال ۱۹۶۱ به گروه Palabra Obrera پیوست و این گروه در سال ۱۹۶۴ یکی از پایه گذاران حزب انقلابی کارگران P. R. T. گردید. وی در کنگره‌ی دوم این حزب به عنوان عضو کمیته‌ی مرکزی و سپس عضو کمیته‌ی اجرایی انتخاب شد؛ وی مسئول سیاسی و نظامی منطقه‌ی بونوس آیرس بود. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۱ دستگیر و به وسیله‌ی مقامات پلیس به روزاریو فرستاده و دوباره در تاریخ ۲۲ سپتامبر به بونوس آیرس برگردانده شد و در همان حال مقامات این کشور بازداشت وی را انکار کردند. به احتمال قوی زیر شکنجه جان داد.

- ایگناچه رایس (بودویگ) Ignace Reiss (Ludwig): کمونیست لهستانی؛ قهرمان جنگ داخلی در زمان انقلاب روس؛ وی یکی از رهبران اصلی سرویس‌های ویژه Special Services اتحاد شوروی بود؛ در سال ۱۹۳۶ به دنبال اولین محاکمه مسکو، با استالینیزم قطع رابطه کرد و نشان‌های افتخار خود را پس فرستاده و اعلام کرد: "من به تروتسکی و بین‌الملل چهارم ملحق می‌شوم"؛ چند هفته بعد در اطراف شهر لوزان بدست گ. پ. او. به قتل رسید.

- ولفگانگ سالوس Wolfgang Salus: کمونیست جوان اهل چکسلواکی؛ وی در سال ۱۹۲۹ در سن هجده سالگی در بنیاد جنبش تروتسکیستی این کشور شرکت کرد؛ پس از ادای سهم خود در دوباره متشکل ساختن این جنبش در کشورش در سال‌های بعد از جنگ در مهاجرت در گذشت.

- لئون سدوف (۱۹۰۵-۱۹۳۸) Leon Sedoff: پسر تروتسکی؛ در سال ۱۹۲۷ از حزب کمونیست شوروی اخراج گردید و از آن تاریخ زندگی خود را

وقف مساعدت به کار پدرش کرد؛ وی همراه تروتسکی در تمام "محاکمات مسکو" مورد اتهام واقع بود و در همانجا محکوم به مرگ گشت؛ وی در شرایط اسرارآمیزی در پاریس درگذشت، علت آن به طور یقین قتل او بدست گ. پ. او. بود.

- هنری اسنیولیت (۱۸۸۳-۱۹۴۲) Henry Sneevliet: رهبر کارگری اهل هلند، وی بانی جنبش سوسیالیستی اندونزی در سال ۱۹۱۴ و سپس حزب کمونیست اندونزی در سال ۱۹۲۰ بود؛ نمایندگی این حزب را در کنگره‌ی دوم بین الملل کمونیست به عهده داشت. همچنین نماینده‌ی بین الملل کمونیست برای مذاکره با حزب کمونیست چین گردید؛ از استالینیزم برید؛ رهبر مرکز سندیکائی N. A. S. در هلند بود؛ در سال ۱۹۳۲ به خاطر پشتیبانی از ملوانان شورشی زندانی شد؛ بنیانگذار R. S. A. P. بود؛ در زمان جنگ دستگیر و در ۱۳ آوریل ۱۹۴۲ به وسیله‌ی آلمانی‌ها تیرباران شد؛ مرگ قهرمانانه‌ی او در کشورش نمونه‌ی عبرتی گردید.

- چن دو-سیو (۱۸۷۹-۱۹۴۲) Tchen Dou-Siou: وی استاد دانشگاه پکن بود؛ یکی از رهبران انقلاب دموکراتیک سال ۱۹۱۱ بود، و حزب کمونیست چین را بنیانگذاری کرد و خود از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۲۷ دبیر اول آن بود و سپس به اپوزیسیون تروتسکیستی پیوست؛ در سال ۱۹۳۲ به وسیله‌ی کومین تانگ به سیزده سال زندان محکوم شد و در سال ۱۹۳۷ تحت نظارت آزاد گشت و در سال ۱۹۴۲ درگذشت. خاطره‌ی وی امروزه هنوز مورد تهمت رهبری حزب کمونیست چین قرار دارد.

- تا-تو-تائو Tha-Thu-Thau: بانی جنبش تروتسکیستی در ویتنام، وی در سال‌های قبل از جنگ رهبر کارگران سایگون بود و در زمان جنگ به

زندان افتاد؛ اندکی پس از آزادی خویش در سال ۱۹۴۶ به طرز اسرارآمیزی ناپدید گردید و احتمالاً بدست استالینیست ها به قتل رسید.

- پیر ترسو (بلاسکو) (۱۸۹۳-۱۹۴۳) Pierre Tersso (Blasco): وی از سال ۱۹۲۵ عضو کمیته‌ی مرکزی و پولیت بورو (دفتر سیاسی)ی حزب کمونیست ایتالیا بود و در مقام نماینده‌ی این حزب در کنگره های بین الملل کمونیست شرکت جست؛ در سال ۱۹۳۰ در مقام تروتسکیست از حزب اخراج شد و در تبعید، در کشور فرانسه به مبارزه‌ی سیاسی پرداخت. وی در رهبری انجمن کمونیستی شرکت داشت و در کنفرانس کپنهاک (۱۹۳۲) و همچنین در کنگره‌ی بنیانگذاری بین الملل چهارم شرکت کرد؛ در زمان جنگ از طرف دادگاه نظامی شهر مارسی به ده سال کار اجباری محکوم گردید و در حالی که در زندان پوئی Puy محبوس بود به وسیله‌ی مبارزین چریک همراه با دیگر زندانیان آزاد و سپس همراه با تروتسکیست های دیگر در میان چریک ها ناپدید شد، علت آن به احتمال قوی قتل او بدست استالینیست ها بود.

- لیبرو ویلونه (۱۹۱۳-۱۹۷۰) Libero Villone: وی در دوران سلطه‌ی فاشیزم در حزب کمونیست ایتالیا شروع به مبارزه کرد؛ در سال ۱۹۳۸ به خاطر انتقاد از "محاکمات مسکو" از این حزب اخراج گشت؛ در سال ۱۹۴۳ دستگیر شد و پس از سقوط موسولینی Mussolini آزاد گردید؛ پس از آنکه بار دیگر به حزب کمونیست پذیرفته شد، به خاطر انتقاد از سیاست سازش طبقاتی این حزب دوباره سریعاً اخراج گردید؛ در سال ۱۹۴۵ به جنبش تروتسکیستی پیوست و در سندیکای آموزگاران مشاغل را عهده‌دار شد؛ وی به مدت چند سال مدیر نشریه‌ی Bandiera Rossa بود.

- جوزف وانزler (جان ج. رایت) (Joseph (John G. Wright Wanzler: وی دانشجوی رشته‌ی شیمی در دانشگاه هاروارد بود؛ در سال ۱۹۲۹ به سازمان تروتسکیستی آمریکا ملحق شد؛ مترجم بسیاری از آثار تروتسکی می باشد؛ در سال ۱۹۵۶ به سن ۵۲ سالگی درگذشت.

- اروین وولف (ن. براون) (Erwin Wolff (N.Bran): تروتسکیست چکسلواکی الاصل، وی منشی تروتسکی در نروژ بود و در زمان جنگ داخلی اسپانیا بدست گ. پ. او. به قتل رسید.

با خاتمه‌ی این فهرست بسیار ناکامل و با ملاحظه بر اینکه از دست رفتگان جنبش تروتسکیستی در مقایسه با تعداد افراد این جنبش احتمالاً بالاتر از حد تلفات تمام جریان‌های دیگر جهان کارگری است، یک بار دیگر کهکشان استثنائی انقلابیونی که پایه گذار این جنبش بوده و در برابر تمام آزارها تا روز نابودی همگانی خویش بدست استالین ایستادگی نموده اند، یعنی تروتسکیست‌های شوروی را به خاطر بیاوریم. شرح مبارزه‌ی آنان در ورکوتا Vorkuta و میان دیگر چیزها اعتصاب غذای بزرگی که بیش از هزار زندانی به مدت ۱۳۲ روز (از اکتبر ۱۹۳۶ تا مارس ۱۹۳۷) ادامه دادند و که در ضمن آن چندین تن از ایشان هلاک گردیدند، از طریق ناظرینی که از اردوگاه‌ها بازگشته بودند بدست ما رسیده است.^{۳۶} آکساندر سولژنیتسین Alexandre Soljenitsyne با کتاب خود اولین دایره^{۳۷} محلی از ادبیات بزرگ بین‌المللی را به اجل قهرمانانه‌ی آن واگذار نموده است.

^{۳۶} - رجوع کنید به نشریه‌ی بین‌الملل چهارم شماره‌ی ۱۷ دسامبر ۱۹۶۲، و کتاب پیغمبر یاغی نوشته‌ی ایزاک دویچر، صفحه‌ی ۵۳۳، چاپ فرانسه.
^{۳۷} - صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۶ چاپ فرانسه.

- جرج یونگلاس Georg Jungclas (۱۹۷۵-۱۹۰۲): در خانواده ای با عقاید سوسیالیستی متولد شد و در سال ۱۹۱۶، در سن ۱۴ سالگی به جوانان سوسیالیست آلتونا (نزدیک هامبورگ)، که مخالف جنگ و خیانت سوسیال دموکراسی بود، پیوست. بدین ترتیب اولین فعالیت های مخفی خود را آغاز کرد. عضو اتحادیه ی اسپارتاکوس و حزب کمونیست آلمان بود و در مبارزات انقلابی دوران خود، مخصوصاً قیام هامبورگ در اکتبر ۱۹۲۳ شرکت داشت. در حزب کمونیست آلمان KPD از مبارزین جناح چپ بود و در سال ۱۹۲۸ همراه با آن از حزب اخراج شد و به اتحادیه ی لنین Leninbund که اوربانز Urbahns پایه گذارش بود پیوست. در آنجا بر علیه اوربانز از مواضع تروتسکی دفاع می کرد. در سال ۱۹۳۰ در پایه گذاری اپوزیسیون چپ آلمان که وابسته به اپوزیسیون چپ بین المللی بود شرکت جست. تروتسکی را برای اولین بار در سال ۱۹۳۲ در کپنهاگ ملاقات کرد. به دنبال به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، پس از چند ماه کار مخفی، به دانمارک مهاجرت کرد و در آنجا به سازمان دادن مهاجرین آلمانی پرداخت و در پایه گذاری اولین سازمان تروتسکیستی در دانمارک نقشی ایفا کرد. در سال ۱۹۳۶ یک بار دیگر تروتسکی را در هونفس Honefoss در نروژ ملاقات کرد. در دوران جنگ به جنبش مقاومت در دانمارک پیوست. در سال ۱۹۴۴ توسط گشتاپو دستگیر گشت و به ترتیب به هامبورگ، برلن، و بیروت منتقل شد. از هم پاشیدن نازیسم او را از مرگ نجات داد. در سال ۱۹۴۶، یعنی زمانی که آزاد شد، او تنها کسی بود که از سازمان تروتسکیست های آلمان ما قبل از ۱۹۳۳ باقی مانده بود. در چنین شرایطی بود که او بازسازی بخش آلمان بین الملل چهارم را آغاز کرد و در طی سال های طولانی این کار را، که آتمسفر غیرسیاسی

خفقان آور جمهوری فدرال آلمان بس دشواری ساخته بود ادامه داد و در آنجا شرایط چاپ و پخش مواضع بین الملل چهارم به زبان آلمانی را فراهم آورد. از سال ۱۹۴۸ به بعد در تمام کنگره های جهانی بین الملل شرکت کرده و از جانب این کنگره ها به عضویت کمیته ای اجرایی و دبیرخانه ای بین المللی انتخاب گردیده بود. در سال ۱۹۷۴، در دهمین کنگره ای جهانی او به عضویت کمیسیون کنترل بین المللی انتخاب شد. او یکی از نخستین افرادی بود که در طول فعالیت خود به سازماندهی کارگران مهاجر در آلمان پرداخت. او در مرکز فعالیت هائی قرار داشت که در آلمان و در اروپای غربی برای پشتیبانی از انقلاب الجزایر در راه مبارزه برای استقلال خود سازمان داده شده بود.

- جبرا نیکولا (ابوسعید) (Jabra Nicola (Abu Said) (۱۹۷۴-
۱۹۱۲): در حیفا متولد شد و قبل از اینکه به سن ۲۰ سالگی برسد به حزب کمونیست فلسطین پیوست. یکی از اولین مارکسیست های کشورهای عربی، عضو رهبری حزب کمونیست فلسطین و مسئول ارگان عربی این حزب، الاتحاد، بود. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ توسط اشغالگران انگلیسی زندانی گشت. در سال ۱۹۴۲، به علت تحول فکریش به سمت بین الملل چهارم از حزب کمونیست اخراج شد. پس از پایان جنگ، از آنجا که سازمان تروتسکیستی خاورمیانه متلاشی شده بود، او روابطش را با حزب کمونیست اسرائیل از نو آغاز کرد. این حزب مسئولیت انتشار ارگان عربی را به او محول کرد. در سال ۱۹۵۶، به علت مواضع سیاسی اش از حزب کمونیست اخراج شد و در سال ۱۹۶۲ همراه با سایر اخراج شدگان Matzpen، سازمان کمونیست های ضدصهیونیست را به وجود آورد که از میان آن بخش اسرائیلی بین الملل چهارم آفریده گشت. مقامات اسرائیلی پس از جنگ شش

روژه [ژوئن ۱۹۶۷] وی را به محل اقامتش محدود کردند. در سال ۱۹۷۲، در شرایطی که مرگ همسرش ضربه‌ی وحشتناکی بر سلامتی از دست رفته‌اش زده بود اسرانیل را به قصد لندن ترک گفت. او از کنگره‌ی هفتم جهانی (۱۹۶۳) عضو کمیته‌ی اجرایی بین الملل چهارم بوده است. جزوات و مقالات متعددی نوشته و کلاسیک‌های مارکسیستی زیادی را به زبان عربی ترجمه کرده و در تحول تنوریک و سیاسی بین الملل چهارم در مورد مسائل خاور عربی و منجمله مسأله اسرانیل سهم بزرگی داشته است. وی شروع به نوشتن کتابی در مورد ملت عرب و وجه تولیدی آسیانی کرده بود که مرگ به او مهلت انجامش را نداد.

- جیمز-پ- کانون James P. Cannon (۱۸۹۰-۱۹۷۴): در یک خانواده‌ی کارگری ایرلندی الاصل در کانزاس متولد شد. در سن شانزده سالگی با جنبش سوسیالیستی رابطه برقرار کرد. در سال ۱۹۱۰ به سازمان Industrial Workers of the World که یک سازمان سندیکالیستی انقلابی بود پیوست. در طی جنگ اول جهانی به جرم چاپ یک مجله‌ی ضد جنگ در کانزاس دستگیر شد. از هواخواهان انقلاب اکتبر بود و در سال ۱۹۱۸ وارد حزب سوسیالیست شد و در آنجا برای پیوستن به بین‌الملل کمونیست و تشکیل حزب کمونیست مبارزه کرد. در پایه‌گذاری حزب کمونیست در سال ۱۹۲۰ شرکت جست. در آن زمان او مسئول امور کانزاس و میسوری بود و از طرف حزب مأمور هدایت مبارزات در سنت لوئیس و سپس در کلیولند، و بعد از آن شرکت در رهبری مرکزی حزب در نیویورک شد. در سال ۱۹۲۲، در مقام صدر حزب به مدت هشت ماه در مسکو اقامت کرد و در آنجا در انجام امور کمیته‌ی اجرایی کمینترن و I. S. R. شرکت جست.

در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ دوباره به مسکو رفت. الهام بخش کمیته‌ی دفاع کارگری بین‌المللی **International Labor Defense - I. L. D.** بود و به وسیله‌ی آن شرایط سازمان دادن مبارزات عظیمی را در دفاع از ساکو **Sacco** و وانزتی **Vanzetti** فراهم آورد. در جریان مبارزات درون حزب کمونیست او در رأس فراکسیون بود که خود هیأت نمایندگی حزب کمونیست آمریکا به کنگره‌ی ششم بین الملل کمونیست در سال ۱۹۲۸ نمایندگی اش را به عهده گرفت. در آنجا در مقام عضو کمیسیون برنامه‌ی کنگره از انتقادی که تروتسکی در تبعید در آلمان - **Alma-Ata** از طرح برنامه‌ی کمینترن به قلم بوخارین تهیه دیده و خطاب به کنگره فرستاده بود، آگاه گشت. کانون و اسپکتور **Spector** (عضو هیأت نمایندگی کانادا) که به این متن دست یافته بودند مخفیانه آن را از اتحاد جماهیر شوروی خارج کرده و در آمریکای شمالی به نشر می‌رسانند. کانون، که در سال ۱۹۲۸ به جرم تروتسکیزم از حزب کمونیست اخراج شده بود، با همکاری شختمن **Shachtman** و آبرن **Abern** در ماه مه ۱۹۲۹ جامعه‌ی کمونیستی (اپوزیسیون) (**Opposition**) **Communist League** را پایه‌گذاری می‌کند و از آن موقع تا سال‌های شصت رهبر اصلی تروتسکیزم در آمریکا بوده است. از آن زمان به بعد دیگر وضع سلامتی اش به او اجازه‌ی شرکت فعال در این جنبش را نمی‌دهد و نقش به رهنمود دادن و راهنمایی محدود می‌شود. در سال ۱۹۳۴ او یکی از شرکت‌کنندگان در اعتصاب معروف کامیون‌داران مینیاپولیس **Minneapolis** بود. در سال ۱۹۳۷ او موافقت پروفیسور دیونی **Dewey** را برای رهبری کمیسیونی، تحت نام خودش [دیونی]، جلب کرد که "ضد محاکمه" ای در مقابل "محاکمات" مسکو ترتیب داد و تروتسکی را از جنایاتی که "محاکمات"

مسکو به او نسبت داده بود بیگناه اعلام کرد. در کنگره‌ی پایه‌گذاری بین‌الملل چهارم شرکت کرد، در دوران جنگ دوم جهانی به مدت شانزده ماه براساس قانون اسمیت زندانی شد. چندین کتاب (مبارزه برای یک حزب پرولتری، تاریخ جنبش تروتسکیستی در آمریکا، و غیره) و تعداد زیادی مقاله نوشته است. در مقام مبلغ و آغالشگر، او چهره‌ی اصلی جنبش کارگری آمریکا در دوران نسلی بود که به دنبال اوجین دبز Eugene Debs بیل هیوود Bill Haywood و ونسان سن جان Vincent St John قدم به صحنه‌ی تاریخ گذاشت.

ما این کتاب کوچک خود را به یادبود ایشان و تمام کسانی که در راه مبارزه برای بین‌الملل چهارم جان سپارده اند، تقدیم می‌نمائیم.

ضمائم

۱- مبانی تئوریک و سیاسی تجدید وحدت

متن زیر منشور تجدید وحدت سال ۱۹۶۳ را تشکیل می دهد و از این رو به شکلی مختصر و کامل اصول بنیادی بین الملل چهارم را ارائه می دارد.

۱) بحران کنونی جامعه‌ی محترض فعلی در بطن بحران دوام یافته رهبری انقلابی می باشد. رشد نیروهای تولیدی در مقیاس جهانی دنیا را برای پذیرش سوسیالیزم پخته تر ساخته است. تنها یک اقتصاد جهانی سوسیالیستی با برنامه قادر است به سرعت بر عقب ماندگی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره فائق آمده و بشریت را از خطر ویرانی جنگ اتمی رهانی دهد و به جامعه‌ی جهانی صلحی پایا و وفوری بی حصر و گسترش فرهنگی بی پایان و تحقق تام آزادی همگان را عرضه دارد. بدون پیروزی بین المللی سوسیالیزم، سرمایه داری در حال زوال به تضییع منابع عظیم جهانی و باقی گذاردن دو ثلث ساکنین دنیا در فقری وحشتناک و استمرار نابرابری اجتماعی و نژادی و پشتیبانی از رژیم های دیکتاتوری ادامه خواهد داد. و برای تکمیل این تابلوی تیره‌ی فقر و ناامنی و ستمکشی، سرمایه داری همواره خطر مداوم تخریب اتمی را در مقابل چشم همه به نمایش می گذارد.

۲) تأخیر انقلاب سوسیالیستی جهانی در مقایسه با پیش بینی های مارکسیست های بزرگی که پیش از ما زیسته اند اساساً معلول ناتوانی رهبری های سنتی جنبش کارگری و اعمال حاکی از تمسخر آرمان های طبقه ی کارگر این نایبان کارگری طبقه ی سرمایه دار و یا بوروکراسی کرملین می باشد. آنان مسئول به منزل نرسیدن عمده ترین بحران های انقلابی بعد از جنگ، از سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ و همچنین از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷، و نیز بحران معتدل تر سال های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ و عدم توفیق این بحران ها در نیل به نهایت خود که عبارت از دستیابی پرولتاریای کشورهای پیشرفته به قدرت است، می باشند.

۳) تنها بنای احزاب جدید توده ای، انقلابی و مارکسیستی که قادر به هدایت طبقه ی کارگر و دهقانان زحمتکش به سمت در دست گرفتن قدرت باشند می تواند در حل بحران دنیا و احتراز از جنگ سوم جهانی توفیق یابد. بنای چنین احزابی هدف و مقصود جنبش تروتسکیستی جهانی است. نظر به اینکه مشکل اصلی در غلبه بر بحران رهبری عبارت از پل زدن میان آگاهی فعلی توده ها، که حول اشتغالات و مسائل فوری ایشان تمرکز یافته است، و آنگونه سطح آگاهی که ضرورت عینی سرنگونی سرمایه داری و ساختمان دول کارگری بر پایه ی شوراهای کارگری منتخب و دموکراتیک ایجاب می کند، می باشد، تنظیم برنامه ای حاوی شعارها و اقدامات انتقالی نقش کلیدی را در امر بناگذاری حزب ایفا می کند. روش های لنینیستی می باید در ساختن احزاب انقلابی مارکسیستی به کار روند. این روش ها شامل عضوگیری صبورانه و

مصرانه عضو در میان کارگران برای هسته های موجود احزاب انقلابی مارکسیست می گردد ولی همچنین در جایی که ضرورت یا موقعیت آن فراهم باشد، نزدیک شدن انعطاف پذیرانه به سمت رهبری گرایش‌ات گوناگون سازمان های توده ای را که امکان روی آوری به برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی دارند نیز دربر می گیرد. عضوگیری فرد به فرد و حرکات تاکتیکی پدیده‌ی وسائلی هستند که در امر حزب سازی مکمل یکدیگر به شمار می آیند و که هر یک، مشکلات و خطرات خاص خود را نیز دارا می باشند. از یکسو، به دنبال عوارض ناشی از انفراد اجباری خطر تمایل به فرقه گرایی موجود است، از سوی دیگر، وفق خویش با محیط رفورمیستی می تواند به فرصت طلبی راستگرایانه بیانجامد. در مورد تاکتیک معروف به "آنتریزم" که استعمالش ممکن است با اوضاع بی نهایت پیچیده و دشوار روبرو گردد، باید گفت که برگزینندگان این طریق می باید در عین حال بر طبق قاعده به حفظ بخش مستقل خود جهت فعالیت های علنی که شامل انتشارات تروتسکیستی وابسته به خویش می گردد، بپردازند. هرگونه انحراف از این قاعده باید با آگاهی کامل از خطرات مهم ناشی از آن به درستی سنجیده شود.

۴) بین الملل چهارم به مثابه سازمان بین المللی و بخش های تابعه‌ی آن در مقام احزاب ملی باید تابع اصول سانترالیزم دموکراتیک باشند. نظریه ها و تجربیات تاریخی توأمأ صحت این اصول را به اثبات رسانده اند. سانترالیزم دموکراتیک جوابگوی ضرورت عمل سریع و با انضباط برای تحقق بخشیدن به تکالیف انقلابی است و در عین حال آزادی مباحثه و حق تشکیل گرایش را، که بدون آن پایه‌ی سازمان از زندگی حقیقی سیاسی محروم می ماند، تضمین

می‌کند. جنبش تروتسکیستی با پیروی از اصل دموکراسی درونی در قطب مخالف رژیم خفقانی که از جانب بوروکرات‌های شکل گرفته در مکاتب استالینیزم و یا سوسیال دموکراسی و یا جنبش اتحادیه‌ای رفورمیستی بر سازمان‌های کارگری تحت کنترل ایشان تحمیل می‌شود، قرار دارد.

۵) دستگاه‌های بوروکراتیک رفورمیستی یا استالینیستی از نیروی تشکل یافته‌ی طبقه‌ی کارگر برای برانداختن رژیم سرمایه‌داری در جایی که امکان آن هست، استفاده نمی‌کنند. آنان در وهله‌ی اول نگران امتیازات ویژه و قدرت خود هستند، نه نگران منافع تاریخی پرولتاریا، آنان به واسطه‌ی عدم تحرک و نقاط نظر ضدسوسیالیستی خود و یا از بیم آنکه مبادا هرگونه قیام توده‌ای ایشان را به دنبال خود بکشاند، در جدال‌هایی که به سود پرولتاریاست تنها با مقاومت فراوان و در زیر فشار و اجبار درگیر می‌شوند. تروتسکیست‌ها در عین محکوم ساختن و مقابله‌ی با دوبرای توامان، رفورمیسم و استالینیزم، از یکسان انگاشتن کارگران واقعاً سوسیالیست یا کمونیست وابسته به این سازمان‌ها، و رهبران خائن ایشان حذر دارند. جنبش تروتسکیستی بر آن عقیده است که وظیفه‌ی اساسی پیکار ادبی علیه رفورمیسم و استالینیزم نبوده و بلکه جلب واقعی کارگران سوسیالیست و کمونیست به برنامه و سازمان مارکسیزم انقلابی می‌باشد.

روشنفکران خرده بورژوا تحت فشار سال‌های دراز شکوفائی اقتصادی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و در واکنش نسبت به جنایات استالینیزم دست به حملات وسیع به اصول بنیادی مارکسیزم زده‌اند. مبارزه‌ی شدید

ایدئولوژیکی علیه این جریان فکری تجدیدنظرطلبانه امری ضروری به شمار می رود.

۶) اتحاد شوروی، علیرغم غصب قدرت در آن توسط یک بوروکراسی صاحب امتیاز هنوز یک دولت کارگری است. شیوهی تولیدی حاصل از نابودی سرمایه داری به وسیلهی انقلاب سوسیالیستی اکتیر، غیرسرمایه داری است و با وجود عیوب و نقائص و حتی جنایات آن، در قیاس با سرمایه داری پیشرفته تر است. گسترش محیرالعقول نیروهای تولیدی در شوروی بواسطهی یک انقلاب غول آسای صنعتی و فرهنگی این کشور عقب ماندهی کشاورزی را به دومین قدرت صنعتی جهان که واقعاً امپریالیزم را در بسیاری زمینه های فنی به زور آزمائی می طلبد، مبدل ساخته است. این واقعیت جدید و بلند مرتبهی تاریخ جهان گواه قدرت ذاتی اقتصاد با برنامه می باشد و حقانیت موضع تروتسکیستی را در دفاع بی قید و شرط از دولت کارگری منحط در مقابل امپریالیزم، ثابت می نماید.

۷) بوروکراسی شوروی در جریان جنگ دوم جهانی توانسته است قدرت و طفیلی گری خود را به "دموکراسی های خلقی" اروپای شرقی و کره ی شمالی بسط دهد. اما به جهت حفظ امتیازات خود مجبور گردیده است سرمایه داری را در این کشورها به وسائل بوروکراتیک و نظامی ریشه کن سازد. دلیل موفقیت در به کار بردن این روش ها شرائط غیرعادی وقت، اضمحلال موقتی قدرت سرمایه داران و زمینداران محلی همراه با ضعف مفرط طبقه ی کارگر به دنبال قتل عام دوران جنگ و اشغالگری بوده است. از این عوامل دول کارگری

ناقص الخلقه متولد گشته اند. جنبش تروتسکیستی از این دولت ها در برابر مقاصد امپریالیزم در باز گرداندن سرمایه داری دفاع می کند.

۸) در آن دسته از دول کارگری که استالینیزم دموکراسی پرولتاریائی را درهم خرد کرده و هم در کشورهای که این دموکراسی به خاطر نفوذ استالینیست ها هرگز وجود نداشته است، مبارزه برای استقرار مجدد و با بنای این دموکراسی و برای اداره ی دموکراتیک دولت و اقتصاد به وسیله ی توده های زحمتکش امری ضروری است. استالین دموکراسی پرولتاریائی عصر لنین و تروتسکی را با یک ضدانقلاب سیاسی معدوم ساخته است. به همین جهت در برابر نیروهای لنینیست وظیفه ی سازماندهی احزاب انقلابی مارکسیستی به منظور دادن رهبری به طبقه ی کارگر برای اعمال حق مسلم خود یعنی برانداختن دیکتاتوری طبقه ی بوروکرات و جانشین ساختن اشکال دموکراسی پرولتاریائی به جای آن، قرار دارد. معنی این عمل انقلاب سیاسی است. با رستاخیز دموکراسی پرولتاریائی در سطحی متعالی تر، دولت های کارگری و در وهله ی اول اتحاد شوروی نیروی جاذبه ی ما قبل دوران استالین را باز خواهند یافت و این امر به مبارزه ی سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته تحرک تازه ای خواهد بخشید.

۹) پیدایش دولتی کارگری در کوبا (که شکل آن هنوز تثبیت نیافته است، دارای اهمیتی ویژه است زیرا که انقلاب در این کشور تحت یک رهبری کاملاً مستقل از مکتب استالینی به ثمر رسیده. تحول جنبش ۲۶ ژوئیه به سمت

مارکسیزم انقلابی نمونه ای را عرضه داشته که هم اکنون سرمشق گروهی از کشورها قرار گرفته است.

۱۰) در نتیجه‌ی جهش جدید انقلاب جهانی و پیش از همه پیروزی پر هیبت چین که تناسب قوا میان طبقات را در مقیاس بین‌المللی تغییر داد، پرولتاریای شوروی - که نقداً با پیروزی بر امپریالیزم آلمان در جنگ دوم جهانی و پیشرفت‌های اقتصادی، فنی و فرهنگی قابل ملاحظه‌ی اتحاد شوروی، تقویت، و بر خود اطمینان دوباره یافته است- فشار هر چه شدیدتری را، خصوصاً پس از مرگ استالین، بر دیکتاتوری بوروکراتیک اعمال کرده است. قشر صاحب قدرت در شوروی به امید تقلیل این فشار با لغو اشکال افراطی دیکتاتوری پلیس (منحل ساختن اردوگاه‌های کار اجباری، تغییر قوانین وحشیانه‌ی استالین)، از میان برداشتن کیش شخصیت استالین، اعاده‌ی اعتبار بسیاری از قربانیان تصفیه‌های استالینی، ارتقاء قابل توجه سطح زندگی مردم، و حتی لغو برخی از محدودیت‌های آزادی‌اندیشه و بحث در زمینه‌های گوناگون، امتیازات وسیعی به توده‌ها تسلیم کرده است. رژیم خروشچف قصد از هم باز کردن قطعات دستگاه دیکتاتوری بوروکراتیک را نداشت، هدف وی نه نوعی "اصلاح خود" بلکه حفظ قدرت قشر بوروکراتیک در مقابل فشار روزافزون توده‌ای بود. اما توده‌ها این امتیازات را به عنوان قسطی از طلب‌های عقب افتاده‌اشان از بوروکرات‌ها پذیرفته‌اند و در صدد تبدیل این دستاوردها به نقاط اتکاء جدید می‌باشند تا از این راه به ارضاء خواست غائی خود که عبارت از برقراری قدرت کنترل دموکراتیک پرولتاریا بر اقتصاد دولت است،

نائل آیند. این تقویت کند ولی مطمئن موضع پرولتاریا در درون دول کارگری اروپا یکی از علل بنیادی بحران جهانی استالینیزم می باشد.

(۱۱) اختلافاتی که سرانجام ساختار یکپارچه‌ی استالینیزم را ویران کردند، دعوای تماشائی بودند که در اثر برخورد ایدئولوژیکی و سیاسی میان رهبری‌های احزاب کمونیست یوگسلاوی و شوروی به وجود آمدند. مبارزه به قصد انقلاب سیاسی از جانب کارگران مجارستانی این برخورد را تشدید کرده و انقلاب کوبا باز هم بیش تر این بحران را عمیق گردانده است. و با منازعه‌ی چین و شوروی این بحران به یکی از مهم ترین مسائل سیاست جهانی تبدیل گشته است. این بحران در عین آنکه به وضوح بیانگر تضاد میان منافع بوروکراسی‌های مختلف ملی، و میان بوروکراسی شوروی و طبقه‌ی کارگر کشورهای تحت نفوذ این بوروکراسی می‌باشد، ناسازگاری بنیادی بین استالینیزم و انقلابات زنده و پیروزمند را که مبارزین پیشرو آن در جستجوی راه بازگشت به آموزشات لنین هستند، نشان می‌دهد. بدین صورت این بحران دارای خصلتی بسیار پیشرفته است و بر پیدایش مرحله‌ی مهمی از فرآیند بازسازی جنبش توده‌ای مارکسیستی و انقلابی جهانی دلالت دارد.

(۱۲) انقلاب ضداستعماری، که همراه با بحران جهانی استالینیزم اوج گرفته، هم اکنون نقش کلیدی را در فرآیند انقلاب جهانی بازی می‌کند. در اندکی بیش از ده سال این انقلاب تقریباً به طرز کامل امپریالیزم را به ملغی ساختن سلطه‌ی مستقیم خود بر سرزمین‌های استعمار شده و جایگزین کردن سلطه‌ی غیرمستقیم، یعنی نوعی "مشارکت" با بورژوازی کشورهای مستعمره، حتی

اگر این بورژوازی در بعضی نقاط تنها به شکل نطفه موجود است وادار کرده است. اما این کوشش امپریالیزم برای جلوگیری از رهایی کشورهای که در سایه‌ی انقلاب ضداستعماری بیدار شده اند، از قید نظام سرمایه داری جهانی، با مانعی بر طرف نشدنی روبروست: در اینگونه کشورها حل مشکلات تاریخی آزادی ملی، رشد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بدون سرنگونی سرمایه‌داری و درهم شکستن سلطه‌ی امپریالیزم ناممکن می باشد. انقلاب ضداستعماری در نتیجه گرایش به سمت گسترش و تبدیل به انقلاب مداوم دارد که با اصلاحات ارضی رادیکال آغاز می شود و در جهت مصادره‌ی اموال تراست های امپریالیستی و املاک سرمایه داری "ملی" و استقرار یک دولت کارگری و یک اقتصاد برنامه ریزی شده و پیش می رود.

۱۳) در راه انقلابی که با مطالبات ساده‌ی دموکراتیک آغاز گشته و به برانداختن روابط مالکیت سرمایه داری منتهی می شود، سازماندهی جنگ های چریکی در میان دهقانان بی زمین و نیروهای شبه پرولتری تحت یک رهبری که هدفش به ثمر رساندن انقلاب باشد، می تواند نقش تعیین کننده در تحلیل بردن قدرت رژیم های استعماری یا شبه استعماری و تسریع سقوط آنان بازی کند. این یکی از عمده ترین درس هائی است که می باید از تجربیات دوران بعد از جنگ گرفت. این درس باید با آگاهی تمام با استراتژی ایجاد احزاب انقلابی مارکسیست در ممالک تحت استعمار عجین گردد.

۱۴) پس از جنگ جهانی دوم سرمایه داری توانسته است در تحکیم موقتی پایه های خود در کشورهای اروپای غربی موفق گردد. عقب نشینی تحمیل شده

بر طبقه‌ی کارگر اساساً معلول خیانت رهبران استالینیست و سوسیال دموکرات بوده که به هنگام بحران انقلابی بزرگ بعد از جنگ توده‌ها را از پیمودن راه انقلاب سوسیالیستی بازداشته‌اند. با این حال این تثبیت موقتی سرمایه‌داری و رشد نیروهای تولیدی که به دنبال آن آمده است، به تضادهای مهم‌تر و در تحلیل نهائی انفجارآمیزتری دامن زده است. این تضادها همچنین شامل حال قدرت‌های امپریالیستی دیگر و به ویژه ایالات متحده و ژاپن می‌گردند. رقابت افزون در بازار جهانی، که از نقطه نظر جغرافیائی در حال انقباض است، ناسازگاری فزون شونده میان نیاز به مبارزه با تورم اقتصادی و احتیاج به تبدیل بحران‌های بالقوه و عظیم اقتصادی به پس‌نشینی (recession) های محدودتر، و عمیق‌تر گشتن تضاد بین مزیت‌های حفظ "آرامش اجتماعی" و ضرورت حمله به سطح زندگی کارگران و تقلیل کیفیت شرائط کار و کاستن تسهیلات مربوط به امور استخدام، به منظور بهبود زمینه‌ی رقابتی، از جمله‌ی تضادهای بالاست. این تضادها گرایش به سمت تشدید مبارزات طبقاتی دارند و این مبارزات می‌توانند به شکلی حاد از سطح مبارزات اقتصادی به سطح مبارزه‌ی سیاسی ارتقاء یابند و در شرائط مناسب رهبری، جنبش کارگری را جهت یک تهاجم جدید در ممالک امپریالیستی و برای مقابله با سرمایه‌داری که در آخرین سنگرهای خویش به سر می‌برد، به پا خیزانند.

۱۵) پیروزی سوسیالیزم در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری تنها تضمین مطمئن صلح پایدار در جهان می‌باشد. از زمان پایان جنگ جهانی دوم، امپریالیزم به طور شیوه‌دار خود را برای درگیری جدیدی به منظور تهاجم متفقانه‌ی تمامی جهان سرمایه‌داری علیه دول کارگری آماده ساخته

است و در این امر شوروی آماج اصلی آن را تشکیل می دهد. سیاست نوین تسلیحاتی رکن اصلی و دائمی اقتصاد کنونی سرمایه داری گردیده است و این ضرورت اقتصادی با اهداف سیاسی طبقه ی سرمایه دار آمریکا که اتحاد جهان سرمایه داری را رهبری می نماید، مطابقت دارد. امپریالیزم آمریکا نیروهای وسیع ضدانقلابی را گرد چین و شوروی مستقر ساخته است. نخستین واکنش آن در برابر مبارزات جدید آزادی بخش کوشش در خفه کردن خونین آن ها بوده است. مداخلات نظامی آن روز به روز خطرناک تر شده اند. در جریان بحرانی که به مناسبت کوشش کوبا در تقویت دفاع نظامی خود به وجود آمده، خانواده های میلیارد رهایی که رهبری آمریکا را در دست دارند نشان دادند که چگونه به آغاز حمله ی اتمی علیه شوروی و حتی در خطر افکندن هستی بشریت و تماند آمادگی دارند. این قدرت مخرب تصور ناکردنی تنها بوسیله ی طبقه ی کارگر آمریکا می تواند از چنگ دیوانگان غصب کرده ی وال استریت به در آید. انقلاب سوسیالیستی در اروپا نقش قاطعی را در ارتقاء پرولتاریای آمریکا به سطح تکلیف بزرگ تاریخی که به عهده اش گذاشته شده، یعنی مسئولیت پیروزی قطعی و نهائی سوسیالیزم جهانی، ایفا خواهد کرد.

۱۶) جنبش جهانی تروتسکیستی در عین شرکت کامل خود در تمام جنبش های توده ای برای خلع یک جانبه ی سلاح های اتمی و در عین مبارزه جهت متوقف ساختن فوری تمام آزمایشات اتمی، همواره و در همه جا بر دو راهی اصلی زیر که در مقابل بشریت قرار دارد تأکید می کند: یا سوسیالیزم جهانی و یا انهدام اتمی. ادراک روشن این برهان قاطع دوجدین موجب تضعیف روحیه ی توده ها نمی گردد. بالعکس، اینگونه ادراک قوی ترین انگیزه را در

جهت سرنگونی سرمایه داری و بنای سوسیالیزم دامن می زند. این باور که تضمین صلح جهان از راه همزیستی "مسالمت آمیز" و بدون پایان بخشیدن بر وجود سرمایه داری، و به ویژه در آمریکا، امکانپذیر است، توهمی مرگبار می باشد. بهترین وسیله ی پیکار با خطر جنگ اتمی مبارزه برای سوسیالیزم از طریق جدال طبقاتی است.

۲- دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی (قطعات مستخرجه)

... شناسایی این امر حائز اهمیت است که سه نیروی اصلی انقلاب جهانی - انقلاب ضداستعماری، انقلاب سیاسی درون دول کارگری انحطاط یافته یا ناقص الخلقه، و انقلاب پرولتاریائی در کشورهای امپریالیستی- یک واحد دیالکتیکی را تشکیل می دهند. هر یک از این نیروها بر دیگران تأثیر گذارده و به نوبه ی خود از جانب آن ها محرک های نیرومند و یا ضربات مهارکننده ای در مسیر تحولی خود دریافت می دارد. تعویق انقلاب پرولتاریائی در کشورهای امپریالیستی بدون شک، به طور کلی انقلاب ضداستعماری را از ادامه ی راه سوسیالیزم با آن سرعت و آگاهی که تحت تأثیر جهش نیرومندانیه انقلاب و یا پیروزی پرولتاریا در یک کشور پیشرفته می توانست ممکن باشد، بازداشته است. این تعویق همچنین تکوین انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی را به تأخیر می افکند بخصوص از آنجا که در مقابل کارگران شوروی نمونه ی قانع کننده ی راهی جدید برای بنای سوسیالیزم وجود ندارد. و سرانجام آنکه جهش انقلابات ضداستعماری و سیاسی که خود به سبب تأخیر وقوع انقلاب پرولتاریائی در

غرب دچار موانع هستند، با این حال پرولتاریای کشورهای امپریالیستی را در غلبه بر این تعویق یاری می دهند.

انقلاب ضداستعماری

...انقلاب ضداستعماری اساساً گرایش مقاومت ناپذیر دو میلیارد انسان استعمار شده است تا بالاخره خودشان حاکم و سازندهی سرنوشت خودشان گردند. و این امر که چنین چیزی، از دیدگاه اجتماعی، جز از طریق ایجاد یک دولت کارگری ممکن نیست. پایه‌ی مادی گرایش انقلاب مستعمراتی را به افتادن در راه انقلاب مداوم تشکیل می دهد.

در فرآیند انقلاب جهانی، انقلاب ضداستعماری- بیش از همه انقلاب چین و سپس تمامی سلسله‌ی قیام‌ها- برقرار شدن ثبات موقتی نظام امپریالیستی در مقیاسی جهانی را، به شکلی که پس از سال ۱۹۲۱ صورت گرفت مانع گردیده است. انقلاب ضداستعماری تناسب نیروها را در سطح بین‌المللی به زیان سرمایه داری تغییر داده و امپریالیزم را وادار به مقابله و در بیش تر موارد به شکست در مبارزات و جنگ‌های دفاعی، که به منظور باز ایستادن رشد انقلاب در جهان استعمار به راه انداخته بود، ساخته است. این انقلاب همچنین تحرک مهیبی در سراسر جهان به نیروهای ضدسرمایه داری بخشیده و برای اتحاد شوروی و دیگر دول کارگری فرجه‌ی لازم جهت محو برتری امپریالیزم در زمینه‌ی نظامی را که در نقطه‌ی اوج جنگ جهانی دوم حاصل آمده بود، فراهم آورده است.

انقلاب ضداستعماری صرفاً با تکیه به نیروی خود نمی توانست سرنگونی امپریالیزم را موجب گردد. جای تعجب اینجاست که، این انقلاب حتی قادر به سست نمودن پایه‌ی ثبات اقتصادی نسبی ممالک امپریالیستی نبود....

در میان علل کثیر این موقعیت متناقض، یکی دارای اهمیتی استثنائی بود. تا وقتی که دول مستقل جدید که از انقلاب ضداستعماری پدید می آیند در دست رهبری های بورژوائی یا خرده بورژوائی باقی بمانند و از محدوده‌ی شیوه‌ی تولید و بازار سرمایه داری فراتر نروند، قدرت واقعی امپریالیزم در این کشورها منهدم نخواهد گردید. در چنین صورتی سلطه‌ی امپریالیزم صرفاً از شکل مستقیم به شکل غیرمستقیم آن تغییر می یابد.

... با در نظر گرفتن این واقعیت که انقلاب ضداستعماری تا به امروز عموماً در چهارچوب بازار جهانی سرمایه داری باقی مانده است، این انقلاب قادر نبوده هیچگونه ضربه‌ای بر پیکر اقتصاد سرمایه داری جهانی در کل آن فرود آورد و نیز بر هیچ بحران اقتصادی بزرگ در آن دسته از کشورهای امپریالیستی که امپراطوری های سابق خود را از دست داده اند، دامن نزده است.

... در سال گذشته، علیرغم گسترش نسبتاً سریع اقتصاد، عدم رغبت سرمایه گذاران خصوصی ممالک امپریالیستی به صدور ارزش اضافی به آن دسته از کشورهای عقب مانده که فرایند انقلاب ضداستعماری در آن ها آغاز شده، مشکل اساسی را تشکیل داده است. تضمینات دولتی در امور سرمایه‌گذاری از این مانع کاسته اند نلی هرگز بر آن فائق نتوانند آمد.

تا وقتی که اکثریت عظیم کشورهای استقلال یافته‌ی جدید در چهارچوب بازار سرمایه داری باقی هستند، این مشکلات از نقطه نظر سرمایه داری

جهانی "بلاى کم خطرترى" را تشکیل می دهند که برایش، لااقل در زمان حال، درون نظام موجود کمابیش راه علاجی خواهند یافت. تنها در صورتی که کشورهای عمده‌ی نیمه مستعمره، خود را از قید نظام سرمایه داری جهانی آزاد ساخته و به دولت هائی کارگری تبدیل یابند، انقلاب ضداستعماری قادر خواهد بود آنچنان ضربات سنگین اقتصادی فرود آورد که به سرعت پر وخامت‌ترین بحران های اقتصادی و اجتماعی را در مراکز امپریالیستی برانگیزاند.

... شرایط عینی فرآیند انقلاب مداوم در کشورهای تحت استعمار اساساً در عدم قابلیت رهبری های ناسیونالیستی بورژوائی و خرده بورژوائی این کشورها در حل مسائل اقتصادی و فرهنگی در چهارچوب شیوه‌ی تولید سرمایه داری، نهفته است. این امر به نحو چشمگیر در ناتوانی سرمایه داری در به عهده گرفتن اصلاحات ارضی رادیکال خود را نشان می دهد. شرایط ذهنی بر این اساس قرار دارند که توده های ممالک استعمارزده عموماً تفاوتی میان کسب استقلال ملی و نیل به سطح زندگی مادی و فرهنگی عالی تر قائل نیستند.

... محتمل ترین چشم اندازها برای غالب ممالک عقب مانده یک سلسله بحران های اجتماعی و انقلابی متوالی و مداوم می باشد که رهبری های ناسیونالیست بورژوائی یا خرده بورژوائی به شدت سعی در محدود ساختن و کانالیزه کردن آن ها خواهند کرد اما این بحران ها علیرغم برخوردشان با شکست ها اجتناب ناپذیر، هر چند گاه یکبار از این حدود فراتر خواهند رفت. این دوره‌ی طولانی عدم ثبات و بحران های اجتماعی به خودی خود دال بر پیروزی نیروهای پرولتاریائی یا نیروهای انقلابی دهقانی تحت رهبری

مارکسیستی، یعنی استقرار خود به خودی دول کارگری، نخواهد بود. همان طور که شروع انقلاب ضداستعماری (تحت رهبری ناسیونالیستی بورژوائی یا خرده بورژوائی) نباید با پایان پیروزمندانه‌ی آن تحت رهبری پرولتاریائی یکسان شمرده شود، هر نوع عقیده بر این مبنا که فرآیند بحران ها به خودی خود و به نحو مسلم و در محدوده‌ی زمانی معین به پیروزی انقلاب خواهد انجامید، الزاماً به ارزیابی خطا از تناسب واقعی قوا منتهی گشته و توهم و آرزو را جایگزین تحلیل علمی می سازد.

... به دلیل ساختار سوسیولوژیک ویژه‌ی این کشورها نیروی عمده‌ی پرولتاریا در میان کارگران صنعتی متمرکز نیست زیرا که به استثناء آرژانتین کارگران بخش صنعتی اقلیت مزدگیران و جزء کوچکی از جمعیت زحمتکش و فعال این کشورها را تشکیل می دهند. پرولتاریای کشورهای تحت استعمار عبارت از مجموعه‌ی کسانی است که کاملاً و یا عمدتاً از فروش نیروی کار خود امرار معاش می کنند و اینان عبارتند از: کارگران بخش صنعتی، کارگران ادارات عمومی، خدمتگذاران خانه و خانواده ها، کارگران معدن، کارگران کشتزارها، کارگران بخش کشاورزی و تمام کارگران روستائی و شهری را که جز مشاغل نیم وقت و هر چند گاهی نمی یابند.

... دهقانان در قالب جنبش های بسط یابنده‌ی چریکی بی شبهه نقش رادیکال تر و تعیین کننده تری از آنچه که نظریه‌ی مارکسیستی پیش بینی نموده بود، در انقلاب ضداستعماری ایفا کرده اند. این دهقانان ثابت نموده اند که در مقایسه‌ی با اقدار دهقانی سنتی ممالک پیشرفته‌ی سرمایه داری ماهیت اجتماعی متفاوتی دارند.

... برای تعیین مقام کنونی انقلاب ضداستعماری در فرآیند انقلاب جهانی صرفاً در نظر گرفتن نتایج سیاسی و نظامی آن در نقاطی که بر امپریالیزم ضربه وارد نموده است و یا عواقب آن در زمینه‌ی اقتصادی، که هنوز اقتصاد جهانی امپریالیزم را تحلیل نبرده است، کافی نمی باشد. می باید همچنین اثرات انقلاب ضداستعماری را بر تناسب نیروهای طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و به ویژه بر جنبش کارگری و نیروهای اجتماعی و سیاسی اپوزیسیون در دول کارگری بوروکراتیک ناقص الخلقه یا انحطاط یافته مورد مذاقه قرار داد.

انقلاب سیاسی در دول کارگری

... از زمان نقطه‌ی عطف قطعی در تناسب قوای جهانی، که به واسطه‌ی پیروزی انقلاب چین پدید آمده است، تمام عواملی که به غیرسیاسی شدن توده‌های اتحاد شوروی دامن می زدند زمینه‌ی خود را قویاً باخته اند و شرائط مساعد برای رشد علاقه و پیکارجویی سیاسی توده ها بارورتر می گردد. انزای نخستین دولت کارگری نه تنها در اروپا و بلکه در آسیا و سراسر جهان از بین رفته است. بالا رفتن سریع سطح زندگی توده ها از هنگام مرگ استالین به بعد که از فشار روزافزون آنان بر بوروکراسی و از شرائط پیشرفت های فنی و اقتصادی نتیجه گشته است، به مردم اجازه داده تا بخشی از نیروی خود را صرف اهداف فرهنگی و سیاسی نمایند. ظهور اتحاد شوروی در مقام دومین قدرت صنعتی جهان که حتی در برخی زمینه های فنی در صدر دیگران قرار دارد، سطح زندگی نسبتاً پائین توده ها را غیرقابل قبول جلوه داده و مطالبات اقتصادی بیش تری را برانگیخته است. خطر تهاجم

امپریالیستی کماکان موجود است و بوروکراسی هر چند گاه به طرز کاملاً آگاهانه، از وجود این خطر، به منظور خواباندن صدای اپوزیسیون بهره‌برداری می‌کند. با این حال توده‌ها نمی‌توانند در دوران جنگ‌های موشکی از قدرت و موقعیت جدید شوروی در امور جهانی ناآگاه بمانند خصوصاً آنکه رهبران بوروکراسی دائماً از توانایی خویش در تحمیل شکست‌جاناته بر مروجین جنگ امپریالیستی به خود می‌بالند.

... تمایز روشن میان فشار تعمیم یافته‌ی توده‌ها، شروع اقدامات عملی توده‌ها (که همواره خصلت رفرمیستی دارد) و آغاز انقلاب سیاسی واقعی، امری الزامی است. انجام این تشخیص در گیرودار وقایع همیشه کار آسانی نیست زیرا که مراحل پی در پی رخدادها به یک فرآیند واحد متعلق اند و هر یک از این مراحل بدون مرزبندی روشن بوده و به دیگری متصل است.

... در تحلیل عملکرد متقابل میان سه عامل متشکله‌ی انقلاب جهانی- انقلاب ضداستعماری، انقلاب سیاسی (به ویژه در شوروی) و انقلاب پرولتاریائی در ممالک امپریالیستی عامل زمان دارای اهمیت تعیین کننده‌ی است. اتحاد شوروی، حتی بدون آنکه در آن دموکراسی پرولتاریائی استقرار یافته باشد، قدرت جاذبه‌ی عظیمی را از نظر توده‌های کشورهای تحت استعمار داراست چرا که این کشور وجود امکانات عملی در یک کشور عقب مانده در مدتی کمتر از نیم قرن را از لحاظ ارتقاء سطح رشد اقتصادی آن به حد یک کشور پیشرفته‌ی صنعتی و بهبود وضع زندگی توده‌ها به اثبات می‌رساند. اگر یک رهبری انقلابی مارکسیستی در آینده‌ی نه چندان دور قدرت را در اتحاد شوروی بدست گیرد و در نتیجه دموکراسی سوسیالیستی را در درون، و

همبستگی انقلابی را در بیرون از آن کشور قرار بخشد، فرآیند ادغام انقلاب ضداستعماری در دول کارگری می تواند تسریع فوق العاده یابد.

... پیروزی انقلاب سیاسی در آینده ای نزدیک در شوروی، همچنین فرآیند انقلاب پرولتاریائی در کشورهای امپریالیستی را به شکل قاطع تری تسریع خواهد کرد. استقرار مجدد دموکراسی شوراها در روسیه ی شوروی در سطحی بالاتر- به نحوی که بتواند برای اولین بار پس از نخستین سال های دهه ی ۲۰، یک رژیم دموکراسی واقعی و آزادی اندیشه به طرز کیفیتاً برتر از دموکراتیک ترین دول بورژوائی، برقرار کند- با یک حرکت بر اعتراض اصلی کارگران آگاه [ادارای آگاهی طبقاتی، مترجم] ممالک امپریالیستی علیه کمونیزم، پایان خواهد داد.

... از دیدگاه مارکسیست های انقلابی متمرکز کردن همه ی نیروها در جهت پیشبرد و حل یک مسأله ی واحد و در این میان غافل ماندن از فرصت های واقعی نفوذ در کشورهای تحت استعمار و ممالک امپریالیستی پیش از آنکه انقلاب سیاسی در شوروی پیروز گردیده باشد، آشکارا خطاست.

... این عقیده که پیشرفت های اقتصادی و صنعتی در دولت های کارگری به خودی خود می تواند به نحو تعیین کننده توازن قوا را میان طبقات در کشورهای امپریالیستی تغییر دهد و یا به نحو قطعی به سرنگونی سرمایه داری در این کشورها یاری کند، می باید به عنوان یک عقیده ی کاذب طرد شود.

انقلاب پرولتاریائی در ممالک امپریالیستی

... به دنبال جهش انقلابی بعد از جنگ در کشورهای اروپای غربی و موج اعتصابات پس از جنگ در ایالات متحده تغییرات بزرگی در جنبش کارگری و شرایط عینی ای که این جنبش در ممالک امپریالیستی با آن روبروست، پیش آمده است. برخلاف پیش بینی های اقتصاددانان مارکسیست و غیرمارکسیست، اقتصاد سرمایه داری ممالک پیشرفته ی صنعتی و منجمله کشور ژاپن با گسترشی روبرو گردید که از زمان جنگ اول جهانی یعنی در عرض قریب به نیم قرن بیسابقه بود. عملکرد متقابل این چنین رشد اقتصادی اعمال و سیاست های فرصت طلبانه و خانمانه ی رهبری های سنتی طبقه ی کارگر در اروپای غربی و بوروکراسی سندیکائی در ایالات متحده، همراه با فقدان یک رهبری انقلابی قادر به جانشینی رهبری های فوق، ثبات موقتی و نسبی سرمایه داری در اروپا را امکانپذیر ساخت. به دنبال این واقعیت مرکز اصلی جنبش انقلابی برای مدتی به کشورهای تحت استعمار منتقل گردید.

... از دیدگاه نظریه ای واضح است که رویه ی کارگران به واسطه ی نیروهای متعددی معین می شود که در میان آن ها درجه مطلق سطح زندگی تنها یکی از عوامل تعیین کننده می باشد. میان آنگونه سطح زندگی بالا که از مبارزات کارگری ناشی شده و در نتیجه همچون یک سلسله پیروزی هایی که می باید برای نگهداریشان مبارزه کرد، ظاهر می گردند، و آنگونه سطح زندگی که به عنوان "پیشکش" گروهی از اربابان "نیکخواه" نمودار می شود، یک دنیا تفاوت وجود دارد. در مورد اول، بالا رفتن سطح زندگی به جای آنکه نقش مهار را بازی کند، تحرک نیرومندی بر روحیه ی پیکارطلبانه ی کارگران می بخشد و حال آنکه در مورد دوم اینگونه ترفیع اثر تخریبی بر روحیه ی آنان

باقی می‌گذارد و توهمات را در باب سازش طبقاتی که از جانب سخنگویان بورژوازی و متخصصین مباحث اندیشمندانه (ایدئولوگ ها) متعلق به جناح راست جنبش کارگری پرورش یافته است، ترویج می‌دهد.

... دو نسل از انقلابیون غرب چنین متقاعد گشته اند که موقعیت های انقلابی در کشورهای امپریالیستی همواره با بحران های بزرگ و فروپاشیدگی کامل اقتصاد و دولت سرمایه داری همگام است، به همانگونه که در جنگ ها و در شکست های نظامی این قرن رخ نموده است (آلمان و اروپای مرکزی پس از جنگ جهانی اول- یونان، فرانسه و ایتالیا پس از جنگ جهانی دوم). اما تنوری و تاریخ یکبار دیگر به اثبات می‌رسانند که این تنها یکی از راه های ممکن به سمت بروز بحران انقلابی در یک کشور بسیار پیشرفته ی صنعتی می‌باشد.

... اگرچه امروزه ظاهراً برخی از صفات عالی پرولتاریای فقرزده ی دیروزی در میان کارگران غرب ناپدید گشته است، صفات خوب و جدید دیگری دقیقاً به خاطر سطح عالی تر زندگی و فرهنگ، که دستاورد پرولتاریای غرب می‌باشد، پدید آمده است. فاصله ی میان دانش کارگر تخصص یافته و متخصص فنی بورژوا به کل از بین رفته و یا به اندازه ی قابل ملاحظه ای کاسته شده است. از نقطه نظر فنی کارگر غربی امروزه در تضمین خودگردانی (اتوژسیون) سوسیالیستی بسیار صالح تر از نسل پدران خود می‌باشد و بسیار شدیدتر و ملموس تر ضرورت ایفای نقش رهبری آگاهانه را در فرآیند تولید حس می‌کند.

همچنین برای کارگر امروزی فهم واکنش متقابل و کامل مجموعه ی عوامل اقتصادی، و درهم بافتگی همه ی مسائل اقتصادی، و ضروریات و اهداف

عملی برنامه ریزی سوسیالیستی آسان تر است. همچنین در بعضی کشورها اوقات فراغت فزون تر دال بر امکانات کارگران در شرکت در اداره‌ی امور سیاسی در مقیاسی توده‌ای است و این امر در گذشته هرگز وجود نداشته است. انکار این حقیقت بنیادی که سرمایه داری، لااقل در زمینه‌ی اقتصادی، مربی بزرگ کارگران در امور سوسیالیزم است، کار مارکسیست‌ها نیست.

بین الملل چهارم

... سال ۱۹۶۳ مصادف با بیست و پنجمین سالگرد بین الملل چهارم بود و به زودی قریب چهل سال از روزی که نام تروتسکیزم به سوسیالیزم انقلابی گذاشته شد، فاصله خواهد بود. در زمینه‌ی ایده‌ها و مفاهیم جنبش، پربار بوده است، در واقع بیش تر از آنچه که، صرفاً با تکیه به دستاوردهای تنوریکش، بتواند وجود خود را توجیه کند. این جنبش از طریق بیانیه‌های برنامه‌ای و شرکت خود در مبارزات طبقاتی به مقیاسی جهانی، خود را وارث حقانی و ادامه دهنده‌ی سنت والای مارکسیزم انقلابی نمایانده است. وقایع جهانی در موارد بسیار آنچنان حقانیت این سازمان را تصدیق نموده اند که مخالفین آن خود را وادار به وام‌گیری از زرادخانه‌ی آن یافته‌اند، هر چند که این کار را به طرز ناکامل، یکجانبه و ناقص الشکل انجام داده‌اند...

اگر از عرصه‌ی عقاید بر زمینه‌ی سازمانی پای گذاریم به نظر می‌رسد که جنبش جهانی تروتسکیستی با کامیابی بسیار کم‌تری روپرو بوده باشد.

... جنبش تروتسکیستی منافع مشخص و جداگانه‌ای از منافع درازمدت

پرونتاریای جهانی ندارد. این جنبش به ایجاد یک «سازمان» در خود |به

صرف داشتن سازمان. م] و یا به مثابه‌ی یک گروه ساده‌ی اعمال فشار علاقمند نیست. سازمانی که این جنبش قصد ساختنش را دارد وسیله‌ی ای معین برای هدفی معین می‌باشد و این هدف پیروزی پرولتاریا در مقیاس جهانی است. این امر بالاترین حد ممکن آگاهی و در نتیجه صداقت و شرافت کامل را، هر قدر هم که عواقب فوری آن تلخ باشند، می‌طلبد. این صفات غالباً با سیر سریع ساختن یک سازمان در تضادند. بین الملل چهارم اختیار دیگری جز تعقیب این راه دشوار ندارد و این منافع انقلاب سوسیالیستی جهانی است که چنین ایجاب می‌کند. تا آنجا که این سازمان آگاهی نظریه‌ی ای و سیاسی این فراشد نیرومند را نمایندگی می‌کند، سرنوشت نهانی آن نمی‌تواند از فراشد مزبور جدا باشد.

... نظر به برنامه‌ی ای که جنبش تروتسکیستی جهانی جهت آن پیکار می‌نماید، متهم ساختن این جنبش به رکود سازمانی امری کاملاً ظاهر بینانه است. این جنبش امروزه در مقایسه با دوران آغاز خود از زمان پیدایش اپوزیسیون چپ در شوروی و یا به هنگام قتل بنیادگذار آن، چندین بار نیرومندتر شده است.

... باید در اینجا دو پیشرفت مهم را موکد ساخت. نخست آنکه جنبش تروتسکیستی در سال‌های اخیر با تعقیب جهش‌های عمومی انکشاف انقلاب در سطح جهانی، به نحو شایان توجهی وسعت یافته است. این واقعیت به خودی خود ثابت می‌کند که جنبش تروتسکیستی با نیازهای عینی پرولتاریای جهانی تطابق دارد و یک پدیده‌ی صرفاً گذرا را تشکیل نمی‌دهد که خاص برخی کشورها و برای دوره‌ای کوتاه باشد. خصوصاً شایسته است به توفیق

این جنبش در برابر دیگر گرایشات اپوزیسیون در درون جنبش کمونیستی که در اوان خود با نیروی بسیار عظیم تری آغاز یافته بودند، توجه نماییم.

... ثانیاً تروتسکیزم بارها توانائی جلب جوانان صاحب روحیه انقلابی، که از درون احزاب کمونیست یا سوسیال دموکرات و از ممالک مختلفی نظیر ایالات متحده، بلژیک، فرانسه، ژاپن، اندونزی، ایتالیا، یونان و انگلستان به سمت ما روی آورده اند را به خوبی نشان داده است.

... در تحلیل نهائی، سرنوشت جنبش تروتسکیستی به رابطه‌ی درونی و دیالکتیکی میان سه بخش انقلاب جهانی وابسته است و این حقیقت ضرورتاً پایه‌ی هرگونه ادراک واقعی تطورات سازمانی جنبش تروتسکیستی و همچنین حل دشوارترین مسائل سازمانی آن می باشد.

... با ظهور نقطه‌ی عطف مبارزه‌ی طبقاتی در پایان جنگ دوم جهانی در مقیاسی بین المللی، ما چنین برآورد می نمودیم که جنبش تروتسکیستی اولین جنبشی خواهد بود که از جهش جدید مبارزات بهره مند گردد. اما روابط این جنبش با فرآیند مشخص و ملموس انقلاب جهانی بسیار غامض‌تر از آن نمایان گشته‌اند. در واقع جنبش تروتسکیستی تنها در تحلیل آخر و در محدوده‌ی زمانی گسترده تری قادر می بود از موقعیت جدید سود جوید.

برای فهم این مطلب لازم است به واقعیه‌ی بی نظیر و بسیار مهمی که در طی جنگ جهانی رخ داد، یعنی پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم، برگردیم. این پیروزی واکنش زنجیری و دنباله داری را به وجود آورد که پایان آن هنوز قابل پیش بینی نمی باشد. ملل ستمدیده بار دیگر مانند قبل به سوی اولین دولت کارگری جهان روی آوردند تا از آن الهام و رهنمونی خواهند. اما قدرت حکومتی در روسیه‌ی شوروی در دست بوروکراسی استالینیستی بود. در

نتیجه این بوروکراسی شوروی (ونه تروتسکیزم) بود که به طور موقت تقویت یافت.

.... بنیانگذاری رهبری طبقه‌ی کارگر برای گرفتن جای رهبری های سنتی یعنی ایجاد احزاب جدید انقلابی و مارکسیستی و توده ای، تکلیف محوری دوران ما باقی می ماند. در اینجا مسئله عبارت از تکرار بی پایان این حقیقت بدوی نیست و بلکه توضیح مشخص طریقه‌ی به انجام رساندن آن است. در واقعیت امر، بنای احزاب انقلابی توده ای از راه ترکیب سه فرآیند مشخص انجام می گیرد: دفاع و بارور کردن مستمر برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی تشکل، آموزش و مستحکم و مقاوم ساختن کادرهای مارکسیست انقلابی کسب نفوذ توده ای از طریق این کادرها. این سه فرآیند به نحو دیالکتیکی به یکدیگر مربوط اند. کادرها اگر از توده ها ببرند به یک فرقه تبدیل می گردند. کادرهای غرق در جنبش توده ای اگر از برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی جدائی گیرند بالاخره به تسلیم در برابر فرصت طلبی کشانده خواهند شد. و برنامه‌ی انقلابی خود اگر از تجربیات عملی کادرها به عنوان بخشی از توده ها در حال مبارزه اند، جدا بماند، منجمد خواهد شد و تا حد یک کتبیبه‌ی عقیم از فورمول های جزمی (دگماتیک) انحطاط خواهد یافت.

...مقصود از "آنتریزم" برخلاف آنچه که برخی نقادان ادعا نموده اند، به وجود آوردن یک "گروه اعمال فشار" نبوده بلکه ساختن یک حزب توده ای انقلابی و مارکسیستی در مقابله با شرائط واقعی بعضی کشورهاست. این تاکتیک پُر از مخاطرات و مشکلات است و نمی توان از آزمایش آن جز با آگاهی مداوم از اینگونه مخاطرات و مشکلات موفق بیرون جست. اما در طول دوره‌ی مشخصی از فعالیت، امکان عملی دیگری موجود نیست. به سبب

ویژگی های خاص ملی، این تاکتیک دارای انواع مختلف است. این تاکتیک باید با نرمش عمل فوق العاده و بدون هیچگونه جزمیت به کار رود. قاعده‌ی اصولی برای کسانی که عهده دار آن می گردند عبارت از حفظ نوعی بخش فعالیت های علنی و مستقل و شامل انتشارات ویژه‌ی تروتسکیستی می باشد.

یک سازمان تروتسکیستی در هر موقعیت خاصی که قرار داشته باشد نمی تواند تا زمانی که اساساً به صورت یک گروه کوچک مُبلغ باقی است نقش رهبری توده ها را به عهده گیرد. با این همه، چنین سازمانی می تواند عملاً از راه کوشش و همت فعالانه‌ی خود توده ها را در نتیجه گیری از تجربیات ایشان یاری دهد و فاصله‌ی بین درجه‌ی ادراک آنان و موقعیت عینی را از میان بردارد. این عمل در کلی ترین صورت خود همچنین طریق تحول به سمت یک حزب توده ای است. این طریق در برنامه‌ی انتقالی، نوشته‌ی تروتسکی در سال ۱۹۳۸، خلاصه گشته است. این برنامه باید به نحو مستمر در انطباق با مسائل روز و با مطالعه‌ی تغییرات حاصله در آگاهی توده ها و در کوشش مداوم جهت وابستگی به ایشان، تبلیغ گردد.

... بنیانگذاری احزاب جدید انقلابی و توده ای کماکان تکلیف استراتژیک محوری است. برای هماهنگ ساختن این کار، هسته های موجود این احزاب می باید درون یک سازمان بین المللی متحد گردند. همانطور که مارکسیست ها خوب می دانند، آزمایش قطعی حقیقت، عمل انسانی است. بدون آزمایش در عمل هرگونه نظریه در خود خشک و عقیم می گردد. تحلیل صحیح موقعیت جهانی امروزه پیچیده تر از هر زمان دیگری است. تنها ذکر یک واقعیت برای اثبات این مدعا کافی است: برای اولین بار در تاریخ، خلق های بیش از صد کشور جهان به طرز مداوم و گاه به شکل شدیداً انفجار آمیزی در وقایع جهانی

درگیرند. تنها تحلیل دانه‌ا بررسی شده و به آزمایش گذارده‌ی موقعیت جهانی در پرتو فعالیت عملی می‌تواند امکان نبض‌گیری تاریخ را در حال حرکت آن برای تمامی بخش‌های یک جنبش جهانی آماده سازد. تنها آنگونه بین الملل مبتنی بر اصول سانترالیزم دموکراتیک که به گرایش‌ات مختلف اجازه می‌دهد تا به شیوه‌ای دموکراتیک با یکدیگر مقابله کنند و در عین حال در عمل متحد باشند، می‌تواند امکان سنجش درست تجربیات حاصله در تمام گوشه‌های جهان و ترجمه‌ی آن‌ها به تکالیفی انقلابی را در مقیاس جهانی فراهم آورد. از این پس دیگر دستیابی بر یک تحلیل و یا بر یک عمل صحیح در مقیاس ملی بدون فهم کلی تغییرات جهانی میسر نیست. کشورها و بخش‌های ملی طبقه‌ی کارگر هرگز به اندازه‌ی امروز بر یکدیگر متکی نبوده‌اند. این عقیده که جنبش‌های انقلابی می‌توانند در مقیاسی ملی و یا در حالت انفراد ناحیه‌ای ساخته گردند، هیچگاه مانند این عصر موشک‌های هدایت شونده‌ی میان قاره‌ای و سفر در فضا‌های نجومی، مهجور ننموده است.

مسأله عبارت از ساختن چیزی است که به طور کیفی با جمع ساده‌ی سازمان‌های ملی با یکدیگر، تفاوت دارد. با پیوند تجربیات و عقاید ملی مختلف بر طبق قواعد سانترالیزم دموکراتیک، ایجاد یک رهبری بین المللی توانائی برتر از نیروی هر بخش تنها، امکانپذیر می‌باشد. طرح بنیادی ما عبارت از گردآوری یک دسته روشنفکر، هر قدر هم که، این امر، معتبر و ضروری نماید، نبوده و بلکه ترکیب رهبری‌های مختلف، که در خاک ملی خود عمیقاً ریشه داشته و به صورتی زنده با توده‌های ممالک خود یگانه‌اند، در مقیاسی بین المللی می‌باشد. یک چنین رهبری بین المللی قادر به انجام وظیفه‌ی دشوار و دوگانه‌ی حفظ و انطباق نظریه‌ها با تحولات روز و تعیین و

تبیین خط مشی های سیاسی پایدار برای عمل انقلابی در رابطه با مسائل
بزرگ روز است....

پیر فرانک